ترجمه

صحیفة الابرار

فی مناقب المعصومین الاطهار علیهم السلام

آقامیرزا محمد تقی مامقانی

مُلَقَّب به حجة الاسلام

نَیِّر تبریزی

ترجمه و تحقیق

سید هادی حسینی

جلد دوازدهم

نیّر تبریزی

صحیفة الابرار

۱۲



آقا میرزا محمدتقی حجة الاسلام مامقانی(متخلّص به« نیّر») ازشاعران پرآوازه و ازعالمان ژرف اندیش و از افتخارات مذهب تشیع (در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری) است.

اشعار نغز و پر محتوای او در واقعهٔ عاشورا بسیار زبانزد است.

آثار گوناگونش حاکی از معرفت، عظمت و تبحر او در علوم مختلف می باشد.

از آثار او کتاب کم نظیر «صحیفة الابرار» است که دریایی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) را در خود گنجانده و در ضمنِ واگویهٔ طُرفه هایی از احادیث امامان (علیهم السلام)، معارف بلند و راه گشایی را به خواننده ارزانی می دارد که کلید شماری از شبهه ها و مسائل اعتقادی و پاسخ بسیاری از سطحی نگری ها و یاوه بافی هاست.

آموزه های سودمند این کتاب اندیشه و دل را صفا می بخشد و اصل بنیادین ولایت و امامت را در عمق جان می نشاند و نهاد انسان را سرشار از عشق و محبت به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) می سازد.

انتشارات قدیم الاحسان

تهران ـ میدان قیام ـ بلوار قیام

نبش خیابان مشهدی رحیم ـ پلاک ۴۳

فروشگاه اینترنتی: www.dinkala.ir

تلفن: ۰۲۱-۳۳۵۴۶۶۳۱

طراح جلد: محسن مرادی

بسم الله الرحمن الرحيم

صحیفة الابرار

در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام

توقیفات

از آثار

آقا میرزا محمد تقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیر تبریزی
(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی

سید هادی حسینی

جلد دوازدهم

انتشارات قدیم الاحسان

سرشناسه: نیرمامقانی، محمدتقی بن محمد، ۱۲۴۸ - ۱۳۱۲ق.
عنوان و نام پدیدآور: صحیفة‌الابرار در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام / از آثار آقامیرزامحمدتقی مامقانی؛ ترجمه فارسی سیدهادی حسینی.
مشخصات نشر: تهران: قدیم الاحسان، ۱۳۹۸ -
مشخصات ظاهری: ج.
شابک: دوره: 978-600-7170-40-3؛ ج.۱: 978-600-7170-24-3؛ ج.۲: 978-600-7170-26-7؛ ج.۳: 978-600-7170-27-4؛ ج.۴: 978-600-7170-28-1؛ ج.۵: 978-600-7170-30-4؛ ج.۶: 978-600-7170-31-1؛ ج.۷: 978-600-7170-55-7؛ ج.۸: 978-600-7170-63-2؛ ج.۹: 978-600-7170-57-1؛ ج.۱۰: 978-600-7170-58-8؛ ج.۱۱: 978-600-7170-59-5؛ ج.۱۲: 978-600-7170-60-1.
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: فارسی- عربی
یادداشت: ج. ۷ -۱۲ (چاپ اول: ۱۳۹۹) (فیپا).
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
مندرجات: ج.۱. مقدمه.- ج.۲. جزء اول از قسم اول.- ج.۳. جزء دوم از قسم اول.- ج.۴. جزء سوم از قسم اول.- ج.۵. جزء چهارم از قسم اول.- ج.۶. جزء پنجم از قسم اول.- ج.۷. جزء اول از قسم دوم.- ج ۱۱ جزء پنجم از قسم سوم
موضوع: احادیث شیعه -- قرن ۱۳ق.
موضوع: Hadith (Shiites) -- Texts -- 19th century
شناسه افزوده: حسینی، سیدهادی، مترجم
رده‌بندی کنگره: BP۱۳۶/۵
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۰۵۹۵۶

انتشارات قدیم الاحسان

صحیفة الابرار
در مناقب معصومین اطهار علیهم السلام
توقیفات

از آثار

آقا میرزا محمدتقی مامقانی
ملقب به حجة الاسلام نیر تبریزی
(م ۱۳۱۲ق)

ترجمه فارسی
سید هادی حسینی

ناشر: قدیم الاحسان / **جلد:** دوازدهم / **نوبت چاپ:** اول، ۱۳۹۹
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / **چاپخانه:** شمیم / **صحافی:** نوین
دوره: ۳-۴۰-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸
شابک ج۱۲: ۱-۶۰-۷۱۷۰-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش
تهران: میدان قیام، بلوار قیام، نبش بلوار مشهدی رحیم، پلاک ۴۳
تلفن: ۳۳۴۴۲۲۵۴-۰۲۱
تهران: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان شهدای ژاندارمری، پاساژ کوثر، پلاک ۷
تلفن: ۹-۶۶۹۷۱۶۹۷-۰۲۱
سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۰۷۷۷ / WWW.ArameDel.ir

فهرست عناوین

• توقيف سوّم: در ذكر طُرُق به اصحاب كتاب‌ها / ۲۰۹

توقیف اوّل

توقیف اوّل

بدان که کتاب‌ها و اصولی که ما از آنها اخبار این کتاب را نـقل کـردیم، دو گونه‌اند:

۱. بعضی از این آثار، هنگام تألیف این کتاب، نزد ما وجود داشت.

۲. عینِ بعضی دیگر از آنها در دسترس ما نبود، از آنها با واسطه نقل کردیم. این مآخذ واسطه‌ای، کتاب‌های معتبرند؛ مانند «بحار الأنوار»، «عوالم العلوم»، کتاب‌های علّامه سیّد هاشم بحرانی (و دیگر منابع معتبر) که ـ به خواست خدای متعال ـ ذکر آنها به زودی می‌آید.

کتاب‌هایی را که با واسطه از آنها نقل کردیم، با لفظ «عَنْ» (از) آوردیـم تـا آثاری را که در دسترس داشتیم از آثاری که نزد ما نبود، متمایز باشد.

گاه نام بعضی از کتاب‌ها را با لفظ «عَنْ» (از) و گاه بدون آن آوردیم. این کار به وجوهی صورت گرفت:

- عدم دسترسی به آن کتاب در آن وقت، سپس دسترسی به آن و بی‌نیازی از واسطه.
- افتادگی و حذف حدیث مدّ نظر ـ از اساس ـ در نسخه‌ای که نزدم بود (چنان که در بعضی جاها بدان اشاره کردم).

• ضيق وقت (فرصت كم) يا عدم اقبال در مراجعه به اصل.

افزون بر این، چون مأخذ واسطه‌ای معتبر بود، رجوع به نسخهٔ اصلی کتاب، فایدهٔ فراوانی در پی نداشت.

• وجوه دیگری جز این موارد.

توقیف دوّم

توقیف دوّم

این توقیف، در ذکر اسامی کتاب‌ها و اصولی است که روایاتِ این کتاب را از آنها آوردیم یا در نقلِ روایات، از آنها مدد جستیم، و [نیز] فشردهٔ نامِ مُصنّفان این کتاب‌ها.

امور زیر، مرا بدین کار واداشت:

● دیدم بسیاری از این آثار ـ به ویژه کتاب‌های اَخبار ـ با گذشتِ زمان، ناشناخته شده‌اند؛ زیرا ناقلان و راویان، با اعتماد به شهرت نسبتِ کتاب به مؤلّف در زمان خودش، از تصریح به نام کتاب و مؤلّف آن، اهمال ورزیده‌اند.

● کهنه شدنِ سنّتی که میانِ قُدَما بدان عمل می‌شد، بر این کار مدد رساند.

در میان قُدَما معمول بود که کتاب‌های مُصَنَّف [1](به ویژه کتاب‌های اخبار) را برای اساتید فن می‌خواندند یا از ایشان سماع می‌کردند یا نسل به نسل (تا به مُصنّف [2] آن ختم شود) از آنان اجازهٔ خاص می‌گرفتند.

---

۱. مُصَنَّف به معنای کتاب مرتب شده است: جمع آن «مُصَنَّفات» می‌باشد. تصنیف به معنای تمیز چیزها از یکدیگر است.

دهخدا ﷺ خاطرنشان می‌سازد که «مُصَنَّف» (در اصطلاح مُحدِّثان) کتابی است که مرتّب بر ابواب مسائل فقهی باشد، در مقابل «مُسْنَد» که بر اَسماء صحابه مُرتّب است.

در اصطلاح علماء مُصَنَّف کتابی است که در آن علاوه بر کلام ائمه، از خود شخص نویسنده نیز سخنانی هست، در مقابل «اَصل» که فقط کلمات ائمه علیهم‌السلام را در بر دارد (بنگرید به، لغت‌نامه دهخدا، واژه مصنّف).

۲. بعضی میان مُصنّف و مُؤلّف فرق نهاده‌اند و گفته‌اند: مُصَنّف کسی است که همه یا بیشتر مطالب

⇐

بدین سان، کتاب‌ها از تصحیف‌ها و اشتباهات و ارسال [1] و ناشناخته ماندنِ مُصنّف (و دیگر آسیب‌هایی که بر آنها عارض می‌شد) مصون می‌ماند.

این سنّت، اندک اندک، میانِ متأخّران از بین رفت تا آنجا که جز اجازهٔ عمومی (که $\frac{1}{100}$ فواید طریق استوار قدیم را بسنده نمی‌کند) در دستِ آنها باقی نماند (چنان که این امر برای کسانی که نگاه راست و درست دارند، آشکار است).

این کار پدید نیامد مگر به خاطر کوتاه همّتی بعضی از اصحاب متأخّر ما و اشتغال آنها به وارسی بعضی از چیزهایی که به دردِشان نمی‌خورد (اموری که دانستن آنها سوی نمی‌بخشد و ندانستن آنها ضرری ندارد) و وانهادنِ آنها چیزهایی را که لازم است همهٔ همّت‌ها سوی آنها صرف شود.

● فتنه‌هایی که در بسیاری از زمان‌ها روی داد، ناتوانی اهل علم از ترویج بعضی از علوم و تجدید (نوسازی) بعضی از رسوم و قطع شدن این سلسله در بین (نسبت به بسیاری از کتاب‌های قُدما) و عدم اصلاحِ اتصال [فرد] لاحق (به خاطر اختلال واقع در [شخص] سابق) بر این امر افزود.

و این کتاب‌ها دو قسم‌اند: بخشی از این کتاب‌ها نزد ما حاضر بود، و قسم دیگر از آنها را در اختیار نداشتیم و تنها با واسطه از آنها نقل کردیم.

نخست، قسم اوّل را می‌آوریم، سپس قسم دوّم را بیان می‌داریم.

⇐ و محتوای کتاب، اندیشهٔ خود اوست، ولی مؤلِّف کسی است که همه یا بیشتر مطالب را از دیگران گرد می‌آورد.

گاه نیز میان این دو واژه، فرق نمی‌نهند و آن دو را به جای هم به کار می‌برند (بنگرید به، لغت نامهٔ دهخدا، واژهٔ مصنّف).

۱. ارسال (در حدیث) یعنی فقدان استناد لازم، سند و مدرک کافی نداشتن، حدیث بدونِ سند یا دارای سند ناقص.

قسم اوّل

[نقل‌های بی واسطه]

قسم اوّل

[کتاب‌هایی که نسخهٔ اصلِ آنها نزدمان فراهم بود و از خودِ آنها حدیث آوردیم، مصادر ذیل است:]

• بصائر الدّرجات

این اثر ـ خود ـ دو کتاب است:

۱. بصائر الدَّرجات کبیر.

۲. بصائر الدَّرجات صغیر (که مختصر کتاب فوق است).

هر دو کتاب، اثر شیخ ثقه، شخصیّت بارز جلیل، ابو جعفر، محمّد بن حسن صفّار قمّی.

صفّار از بزرگان اصحاب قمّی ماست، شخصیّتی بارز، ثقه، گرانقدر، راجح، قلیل السقط در روایت می‌باشد.

صَفّار، افزون بر کتاب «بصائر الدّرجات»، مانند کتاب‌های حسین بن سعید، [1] کتاب‌هایی دارد و [نیز] آثار دیگر.

---

۱. در «لوامع صاحبقرانی ۱: ۱۹۱ ـ ۱۹۲» آمده است: «کتاب‌های حسین بن سعید اهوازی سی کتاب بود، و همهٔ اصحاب به کُتُبِ او عمل می‌کردند و او، ثقه و عظم الشأن است و به خدمت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی رسید ... و از ایشان احادیث شنید ... ».

شیخ طوسی در «الفهرست» بیان می‌دارد که:

وی از اصحاب زمان امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد و مسائلی دارد که آنها را به امام علیه السلام نوشت.(۱)

صدوق در «من لا يحضره الفقيه» می‌گوید:

پاسخ این پرسش‌ها به خطِّ امام عسکری علیه السلام نزد من هست.(۲)

کتاب «بصائر الدّرجات» صفّار، از کتاب‌های معتبرِ معروف است. کُلَینی در «الکافی» احادیثِ فراوانی را از آن روایت می‌کند و کتاب الحجّةُ «الکافی» بر منوالِ «بصائر الدرجات» می‌باشد (و فضل برای قدیمی‌ترهاست).

صفّار رحمه الله در سال ۲۹۰ [هجری] در «قم» از دنیا رفت.

• الکافی

این کتاب، اثر شیخ المحدّثین، ثقة الإسلام والمسلمین، ابو جعفر، محمّد بن یعقوب بن اسحاق کُلَینی رحمه الله است.

حال کُلَینی و حال کتاب وی «الکافی» معروف‌تر از آن است که نیازمند مُعرّفی باشد و خود کتاب وی در اثبات جلالتِ صاحب آن کافی است؛ زیرا کتابی است

---

۱. فهرست کتب الشيعة وأُصولهم: ۴۰۸، شمارهٔ ۶۲۲.

۲. من لا يحضره الفقيه ٤: ۲۰۳، ذیل حدیث ۵۴۷۲. عبارت صدوق چنین است: بل أُفتِي بما عندي بِخَطِّ الحَسَن بن علي علیه السلام؛ بلکه بر اساسِ دست خطّ امام عسکری علیه السلام که نزدم هست، فتوا می‌دهم.

و در ذیل حدیث ۲۰۱۱ می‌نگارد:

وهذا التوقيع عندي مع توقيعاته إلى محمد بن الحسن الصفّار بخطّه؛ این توقیع به همراه توقیعات امام حسن عسکری علیه السلام به محمد بن حسن صفّار ـ به خط آن حضرت ـ نزدم هست.

که تا زمانِ ما مانند آن ـ در شأن و رتبه‌اش ـ کتابی نوشته نشد و در این سخن، مبالغه نمی‌کنم.

کُلَینی «الکافی» را (بر اساس آنچه نجاشی می‌آورد) در مدّت ۲۰ سال نوشت.[1] و وی ﷺ از اصحاب «غیبت صغرا» بود.

کُلَیْنی ﷺ در «بغداد» در سال ۳۲۹ [هجری] درگذشت و این سال، همان سال شهاب‌باران شدن آسمان و سالی است که علیّ بن محمّد سَمُری (آخرین نایب امام زمان ﷺ) از دنیا رفت.

قبر کُلَینی تا الآن (که سال ۱۲۹۰ هجری است) در بغداد معروف می‌باشد، شیعیان آن را زیارت می‌کنند.

بر زبان‌ها مشهور است که کتاب «الکافی» بر صاحب الزمان (عجّل الله فرجه) عرضه شد، آن حضرت فرمود: این کتاب، برای شیعیانِ ما کافی است.

در نقل معتبری بر این سخن دست نیافتم، و بُعْدی در آن نیست، بلکه عدم عرضهٔ آن بر امام زمان ﷺ بعید می‌باشد؛ چراکه وی زمانی وارد بغداد شد که باب سفارت و گفت و گو در آن تاریخ ـ به سبب وجود نایبانی که از سوی امام ﷺ در این شهر گماشته می‌شدند ـ مفتوح بود (و خدا داناتر است).

بدان که من بدان خاطر که نسخه‌های فراوانی از «الکافی» نزد اهل علم هست، در این کتابم از آن کمتر روایت آوردم، گرچه امثالِ این کتاب‌ها در زمان ما به خاطر عوامل و اسبابی (که شرح آنها ـ در این کتاب ـ سخن را به درازا می‌کشاند) در گوشهٔ هجران متروک‌اند و عنکبوت‌های نسیان بر آنها تار تنیده‌اند.

---

۱. رجال نجاشی: ۳۷۷، شمارهٔ ۱۰۲۶.

[تألیفات شیخ صدوق ﷺ]

- **مَنْ لا یَحْضُرُه الفقیه**
- **الإمالی**

این کتاب، «المجالس» نیز نامیده می‌شود.

واژهٔ «الإمالی» از «إملاء» می‌باشد، عمومِ مردم آ ن را غلط تلفظ می‌کنند و الفِ اوّلِ این کلمه را مد می‌دهند.

- **معانی الأخبار**
- **الخصال**
- **عیون اَخبار الرضا علیه السلام**
- **التوحید**
- **ثواب الأعمال**
- **عقاب الأعمال**
- **صفات الشیعه**
- **العقائد**
- **کمال الدّین وتمام النّعمه**

بعضی آن را «إکمال الدین وإتمام النعمة» ثبت کرده‌اند، اَصَح همین ضبطی است که ما آورده‌ایم.

- **فضائل الأشهر الثلاثه** (رجب و شعبان و رمضان)
- **مُصادقة الإخوان**
- **علل الشرائع**
- **الأربعة عشر**

این کتاب‌ها، اثر شیخ ثقه، صدوق، محمّد بن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه قمّی، ساکن «ری» (خدا روحش را پاکیزه گرداند) می‌باشد. وی و برادرش «حسین بن علی» به دعای حضرت قائم علیه‌السلام به دنیا آمد و ماجرای آن در کتاب «کمال الدّین»، «الغیبه» (اثر شیخ طوسی)، «الخرائج» (اثر راوندی) و دیگر کتاب‌ها بیان شده است.

همهٔ کتاب‌های شیخ صدوق رحمه‌الله از نظر سند و متن، در نهایت تهذیب (پیراستگی) اند جز کتاب «صفات الشیعه» و «مُصادقة الإخوان» که در اِسناد آن دو، قطع و ارسال هست و به نظر می‌رسد صدوق رحمه‌الله آن دو را در اوایل حالش نگاشت.

[تألیفات شیخ طوسی]

- **تهذیب الأحکام**
- **الإستبصار**
- **الغیبة**

هر سه کتاب، اثر شیخ الطایفه، ابو جعفر، محمّد بن حسن طوسی (خدا روحش را پاکیزه گرداند و قبرش را نورانی سازد) ساکن «بغداد»، سپس «مشهد غروی» [نجف] (بر مُشَرِّف آن سلام باد).

- **[تفسیر قمّی]**

کتاب تفسیر شیخ ثقه جلیل، علیّ بن ابراهیم بن هاشم قمّی رحمه‌الله.

این کتاب از تفسیرهای معروف می‌باشد و در بردارندهٔ شمار بسنده‌ای از اَخباری است که در تفسیر قرآن‌اند.

شیوهٔ وی در این کتاب بر این جاری است که در تفسیر بعضی از آیات به لفظِ «قال» (گفت) اکتفا می‌کند.

بعضی از اصحاب ما خاطرنشان می‌سازند که مراد وی از فاعل «قال» امام صادق علیه‌السلام است و این احتمال بعید نمی‌باشد وگرنه بسیاری از گفته‌های وی «تفسیر به رأی» می‌شود (چنان که بر مراجعه کنندهٔ به این کتاب پوشیده نیست) و این کار از مانند وی بعید می‌باشد، بلکه قطعاً جایز نیست؛ زیرا شیعه به شدّت از تفسیر به رأی می‌پرهیزد.

از این رو، باید مقولاتِ قول وی، منقولِ لفظی یا معنایی از معصوم علیه‌السلام باشد.

• [تفسیر فُرات کوفی]

کتاب تفسیر، اثر فرات بن ابراهیم بن فُرات کوفی.

فُرات از قدمای اصحاب ما می‌باشد، در کتاب‌هایش گاه از صدوق با یک واسطه و گاه با دو واسطه روایت می‌کند.

در تفسیر علیّ بن ابراهیم آمده است:

> برایم حدیث کرد ابوالقاسم حَسَنی، گفت: برای ما حدیث کرد فُرات بن ابراهیم بن فُرات، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن حَسّان... [1]

و بدین سان در تفسیر این سخن خدای متعال ﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ

---

۱. تفسیر قمّی ۲: ۳۲٤.

عَنِيدٍ﴾ [۱](هر کافر ستیزه‌جویی را در دوزخ افکنید) سند را به علی علیه السلام می‌رساند.

تفسیر فرات، محدود بر آیاتی می‌باشد که در شأن اهل بیت علیهم السلام رسیده است. لیکن بیشتر اسانید این کتاب محذوف‌اند و به نظر می‌رسد این کار از تصرّفات بعضی از خلاصه‌گران باشد، کسانی که از جنایات دست‌های آنها، کتاب‌ها و اصول سامان یافته، داد می‌کشند.

تفسیر فرات از کتاب‌هایی است که مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» از آن با رمز «فر» روایت می‌کند.

وی در آغاز «بحار الأنوار» می‌گوید:

> گرچه اصحاب دربارهٔ مؤلّف «تفسیر فرات» مدح و خدشه‌ای را بر زبان نیاورده‌اند، لیکن اخبار این کتاب با احادیث معتبری که به ما رسیده است سازگاری دارد، و حُسن ضبط در نقل اخبار، وثوق (اطمینان) به مؤلّف آن و حُسن ظن به او را به دست می‌دهد.
>
> صدوق رحمه الله با واسطهٔ حسین بن محمّد بن سعید هاشمی، اخباری را از فُرات روایت می‌کند. [۲]

• كفاية الأثر في النُّصوص عَلَى الأئمّة الإثني عشر

این کتاب، اثر شیخ سعید جلیل، علیّ بن محمّد بن علی خَزّاز رازی است و نیز «قُمّی» گفته می‌شود.

گروهی از بزرگان بر این سخن تصریح دارند، از آنهاست:

---

۱. سورة ق (۵۰) آية ۲٤.

۲. بحار الأنوار ۱: ۳۷.

۱. ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب آل اَبی طالب» (بر اساس آنچه خود بدان پی بردم) و در کتاب «معالم العلماء» (بر اساس آنچه از وی نقل است).[۱]

۲. سیّد جلیل، عبدالکریم بن احمد بن طاووس در کتاب «فَرْحة الغَری».[۲]

۳. علیّ بن یونس نباطی [بیاضی] در کتاب «الصراط المستقیم».[۳]

٤. مجلسی در «بحار الأنوار».

وی در آغاز «بحار الأنوار» می‌نگارد:

کفاية الأثر، کتاب ارجمندی است، مانند آن در امامت نوشته نشد. این کتاب و مؤلّف آن، در اجازهٔ علّامه (و غیر او) مذکورند، و تألیف آن بهترین دلیل بر فضل و وثاقت و دیانتِ وی می‌باشد. علّامه در «خلاصة الأقوال» وی را توثیق کرده است.[٤]

٥. شیخ محمّد بن حسن حُرّ عاملی در «وسائل الشیعه» آنجا که اسانیدش را به کتاب‌ها ذکر می‌کند.[٥]

٦. شیخ المتألّهین، شیخ اَحسائی‌ﷺ در کتاب «العصمة والرَّجعة».

گاه این کتاب را به مفید‌ﷺ نسبت داده‌اند و این نسبت راست و درست

---

۱. مناقب آل اَبي طالب ۱: ۲۹۳؛ معالم العلماء: ۷۱، شمارهٔ ٤٧٨.

۲. فرحة الغری: ۱۳۵. در این مأخذ (نسخهٔ نور ۳/٥) آمده است: الکفاية فی النصوص للخَرّاز‌ﷺ؛ الكفاية في النصوص، اثر خَرّاز (به نظر می‌رسد واژهٔ خَـرّاز، اشتباه چاپی یا قلمی است و تصحیف «خَزّاز» می‌باشد).

۳. الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم ۲: ۱۱٥.

٤. بحار الأنوار ۱: ۲۹.

٥. وسائل الشیعه ۳۰: ۱٥٦ و۱۷۹؛ نیز بنگرید به جلد ۲۷: ٤۹، حدیث ۳۳۱۱۰.

نیست. خطای روشن‌تر از آن، قول کسانی است که پنداشته‌اند این کتاب از صدوق ﷺ است.

از افرادی که دچار این اشتباه شده‌اند، سیّد جلیل، سیّد هاشم توبلی بحرانی ﷺ است که با آنکه به شدّت اهلِ تتبُّع (واکاوی) است، گمان می‌کند که «کفایة الأثر» اثر صدوق ﷺ است.

بحرانی ﷺ در کتاب «غایة المرام» و «مدینة المعاجز» این اثر را کتاب «النصوص» ابن بابویه، عنوان می‌زند.[1]

در حالی که اسانید کتاب «کفایة الأثر» خلاف این را گویاست؛ زیرا مؤلّف گاه از صدوق و گاه از غیر او روایت می‌کند (و دیگر قراین آشکارِ مانند آن).

آری، صدوق ﷺ کتابی در نصوص دارد و این کتاب، آن کتابی نیست که سیّد توبلی ﷺ آن اخبار را از وی نقل می‌کند؛ آن کتاب، فقط کتاب «کفایة الأثر» است که اثر علیّ بن محمّد بن علی خَزّاز می‌باشد.

عجیب‌تر از این، آن است که محقّق بهبهانی ﷺ به دایی‌اش، مجلسی ﷺ نسبت می‌دهد که قائل است این کتاب از مفید ﷺ است،[2] با اینکه مجلسی ﷺ در «بحار الأنوار» بر خلاف این قول تصریح دارد.

این نسبت به راستی جای شگفتی است.

---

۱. سید توبلی ﷺ در آغاز چندین سند بیان می‌دارد: محمد بن علی بن حسین بن بابویه در کتاب «النصوص علی الأئمّة الاثني عشر».

بنگرید به، مدینة المعاجز ۲: ۳۷۷، حدیث ٦١٣ (و جلد ۳، ص٤٣٢، حدیث ٩٥٤).

وی در کتاب «الإنصاف» نیز بارها این نسبت را می‌آورد.

۲. تعلیقة علی منهج المقال: ۲۵۹.

[تأليفات جعفر بن احمد قمّی]

- **المسلسلات**
- **المانعات**
- **الغايات**
- **العروس**

همهٔ این کتاب‌ها، اثر شیخ عظیم الشأن، ابو محمّد، جعفر بن احمد بن علی قمّی، ساکن «ری» است.

وی (بر اساس آنچه از روایاتش به دست می‌آید) از اصحاب طبقهٔ مفید، محمّد بن محمّد بن نُعمان ﷺ است.

علمای رجال، شرح حال وی را نیاورده‌اند جز اینکه وی از اشخاص معروف می‌باشد، ابن طاووس در «الدُّروع الواقیه» بر وی ثنا می‌فرستد و می‌گوید:

وهذا جعفر بنُ اَحمد عظيم الشَّأْن مِنَ الأَعيان، ذَكَرَ الكراجكيُّ فـي كتاب «الفِهْرست» أَنّه صَنَّفَ مِائتين وَعِشْرين كتاباً بقُمّ والرَّيّ؛ [1]

این جعفر بن احمد، شخص گرانقدری است، از بزرگان می‌باشد. کراجکی در «الفهرست» ذکر می‌کند که وی در «قم» و «ری»، ۲۲۰ کتاب نوشت.

می‌گویم: از تألیفات وی، همین چهار کتاب به دست ما رسید و نیز اَصلی که

---

۱. الدروع الواقية: ۲۷۲.

شماری از اخبار را در بر دارد و از آن به دست می‌آید که از تألیفات اوست (چنان که در ذکر معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام به آن اشاره کردیم)[۱].

از کتاب‌های وی چیزی را نقل نکردیم مگر از کتاب «المسلسلات»، و یک حدیث از اصل مذکور.

مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» این کتاب‌های چهارگانهٔ وی را یادآور می‌شود و می‌گوید:

> نزد ما نسخه‌های تصحیح شدهٔ قدیمی از این کتاب‌ها هست.
>
> سیّد بن طاووس در کتاب «الإقبال» (و غیر آن) از کتاب وی روایت می‌کند و همین مؤیّد وثوق بر آنهاست...[۲]

به خواست خدا، خواهد آمد که وی، یکی از راویانِ تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام است.

• الإرشاد فی إثبات الإثنی عشر وتاریخهم

این کتاب، اثر شیخ سدید، محمّد بن محمّد بن نُعمان حارثی، ابو عبدالله، مُلَقَّب به مفید رحمه الله است.

حال وی و حال کتابش مشهورتر از آن است که نیازمند مُعرّفی باشد.

• الشافی

اثر سیّد اَجل، علیّ بن حسین بن موسی بن محمّد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر صادق علیه السلام، ابوالقاسم، ذوالمَجْدَین، مرتضی قدس سره.

---

۱. می‌گویم: از دیگر کتاب‌های که از این مؤلّف به دست ما رسیده است، کتاب «نوادر الأثر فيِ عليٍّ خير البشر» می‌باشد (مؤلف رحمه الله).

۲. بحار الأنوار ۱: ۳۷.

سیّد مرتضی ﷺ در این کتاب، به ردّ سخنانِ قاضی عبدالجبّار معتزلی می‌پردازد و در آن، بنیان آنچه را قاضی عبدالجبّار بنا نهاد از بیخ می‌کند و اَرکان وسوسه‌های وی را درهم می‌کوبد.

• **الفصول**

این کتاب نیز اثر سیّد مرتضی ﷺ است که برگزیده‌ای از کتاب «العیون» و «المحاسن» (اثر مفید ﷺ) به همراه دیگر گفت و گوهایی است که از مفید با هر فرقه‌ای جریان یافت.

این کتاب ـ به راستی ـ ملیح است و از ملاحظهٔ لابلای آن، فضل شیخ مفید و نهایت تبحّر (زبردستی) وی در فنون کلام به دست می‌آید.

سیّد مرتضی ﷺ در این فن، پا جای پای مفید ﷺ می‌نهد، لیکن فضل برای پیش‌گام‌هاست.

• **الفضائل**

• **الروضة**

این دو کتاب، اثر شیخ جلیل، سدید الدّین، شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل قمّی (صاحب کتاب «اِزاحة العِلّة فی مَعرفة القبله») است.

شرح حال وی، در اجازه‌های مُفصّل و دیگر کتاب‌ها آمده است.

بر اساسِ آنچه در «فرحة الغَری» آمده است، سیّد فخّار بن مَعَدّ موسوی [1] و شیخ حسن بن ذربی از وی روایت می‌کند.[2]

---

۱. فرحة الغری: ۱۳۴.

۲. در منابع در دسترس یافت نشد.

اخبار نقل شده در این دو کتاب ـ در هر دو ـ تکرار شده‌اند.

شیخ ما مجلسی ﷺ در «بحار الأنوار» به نسبت کتاب اوّل به وی، تصریح دارد و نسبت کتاب دوّم را به وی، محقّق (ثابت) نمی‌داند.

مجلسی ﷺ می‌نگارد:

کتاب «الفضائل» تألیف شیخ شاذان بن جبرئیل قمّی است، و کتاب «الروضة فی المعجزات والفضائل» اثر یکی از علمای ماست.

کسی که آن را به صدوق نسبت می‌دهد، اشتباه می‌کند؛ زیرا از آن به دست می‌آید که در سال ٦٥٠ و اَندی، نوشته شد.[١]

می‌گویم: این تاریخ، همان تاریخی است که صاحب کتاب در حدیث «اُتْرُجّه» (ترنج، بالنگ) ذکر می‌کند، آنجا که می‌گوید:

گرد آورندهٔ این کتاب می‌گوید: روز جمعه، ١٧ ذی قعده سال ٦٥١ [هجری] در مسجد جامع در «واسط» حضور یافتم، تاج الدین، نقیب هاشمیان، بر منبر خطبه می‌خواند...[٢]

این حدیث، در هر دو کتاب، تکرار شده است و شاهد قوی است بر اینکه هر دو کتاب مال یک شخص می‌باشد.

شاید مجلسی ﷺ متوجه این نکته نشد.

عین این روایت را از کتاب «الفضائل» در قسم اوّل همین کتابمان [صحیفة الأبرار] آوردیم.[٣]

---

١. بحار الأنوار ١: ١٤.
٢. الروضه: ٢١ ـ ٢٢؛ بحار الأنوار ٣٩: ١٢٠، حدیث ٢.
٣. صحیفة الأبرار، قسم اوّل.

خلاصه، هركه بر هر دو كتاب آگاه باشد، شک نمی‌كند كه هر دو كتاب تأليف يک شخص است.

امّا نسبت كتاب «الروضه» به صدوق رحمه الله از أغلاط آشكار می‌باشد.

آری، در مؤلّفات صدوق رحمه الله كتابی به نام «الروضه» ذكر شده است و اين كتاب هيچ ربطی به آن ندارد.

از كتاب «روضة العارفين» (اثر سيّد توبلی رحمه الله) حديثی را در ظهور جبرئيل آورديم و اين سخنِ وی [جبرئيل] كه از اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيد: «أَيْنَ جبرئيل؟»؛ جبرئيل كجاست؟

راوی (كه همان قطب الدين اشكوری رحمه الله است) در «حياة القلوب»[1] اين حديث را به كتاب «الروضة الغرّاء» (اثر صدوق) نسبت می‌دهد.

به ذهنم می‌آيد كه خبر مذكور از اين كتاب نيز منقول باشد؛ زيرا در آن موجود است.

ناقل ـ به خاطر اشتباه مذكور ـ آن را به صدوق رحمه الله نسبت داد (و خدا داناتر است).

• الهداية الكبرى فی تاريخ النبی صلى الله عليه وآله والأئمّة الإثنی عشر عليهم السلام ودلائلهم

اين كتاب، اثر حسين بن حَمْدان جُنْبُلائی[2] حُضَيْنی می‌باشد.

در «خلاصة الأقوال» ضبط اين نام همين‌گونه است.[3]

---

۱. در بعضی از مآخذ خاطرنشان شده است كه نام اين كتاب «محبوب القلوب» است.

۲. اين واژه «جُنبلانی» نيز ضبط است (چنان كه در نسبت به «صنعاء»، «صنعانی» گفته می‌شود)، «جُنبلاء» نام شهری ميان واسطه و كوفه است.

۳. خلاصة الأقوال: ۳۳۹، شمارهٔ ۱۰.

و از [رجال] ابن داود و «الایضاح»، ضبطِ «خَصِیْبی»[1] نقل است.[2]

ابن داود می‌افزاید: به خطّ شیخ ابو جعفر، ضبط این نام را همین گونه دیدم.[3]

این کتاب، میان اهل حدیث، از کتاب‌های معروف می‌باشد.

شیخ طوسی در «فهرست» می‌گوید:

کتاب أسماء النّبی و الائمّه علیهم‌السلام از اوست.[4]

جماعتی از بزرگان از «الهدایة الکبری» حدیث نقل کرده‌اند؛ مانند:

- شیخ حسن بن سلیمان حِلّی (شاگرد شهید اوّل رحمه‌الله) در «مُنتخب البصائر» و «کتاب الرَّجعه».
- صاحب عُیُون المعجزات.
- صاحب عوالم العلوم.
- شیخ المتألّهین، شیخ اَحسائی در «العصمة والرَّجعة».
- مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار».

مجلسی رحمه‌الله مؤلّف کتاب را ثابت نمی‌داند، در روایاتی که از «الهدایة الکبری» نقل می‌کند، می‌گوید:

و در یکی از مؤلّفات اصحاب ما، از حسین بن حَمْدان...[5]

---

١. عنوان خَصیبی، یا به خاطر انتساب به جدش «خَصیب» است یا «خَصِیب» نام منطقه‌ای است که در آن زاده شد.

٢. رجال ابن داود: ٢٤٠، شمارة ١٤٠؛ ایضاح الإشتباه: ١٩، شمارة ٢١٧.

٣. رجال ابن داود: ٢٤٠، شمارة ١٤٠.

٤. فهرست کتب الشیعه: ١٤٦، شمارة ٢٢٠.

٥. بحار الأنوار ٥٣: ١.

ظاهر این است که اثر مذکور، عین کتاب ابن حَمْدان است، لیکن چون اخبار کتاب غالباً به اسم مُصنّفِ آن آغاز می‌شود، این کار، مجلسی رحمه الله را به اشتباه انداخت که این کتاب تألیف شخص دیگری است و ابن حَمْدان، از رجال سند می‌باشد.

ـ از کسانی که از «الهدایة الکبری» فراوان حدیث می‌آورد، علّامه سیّد توبلی رحمه الله در کتاب «مدینة المعاجز» است.

خلاصه، این کتاب از کتاب‌های مُتْقَن (استوار) است، در آن امر مُنْکری وجود ندارد.

بیشتر اخبار آن، با روایاتی که اصحاب بزرگ ما بیان می‌دارند، از نظر لفظ یا معنا سازگارند.

نیز ابن حَمْدان، کتاب دیگری در اَحوال ائمّه علیهم السلام و دلائل آنان دارد جز اینکه از آن، جز باب اَحوال الحجّة علیه السلام و باب اَحوال بعضی از خواصّ اصحاب آنان علیهم السلام به دست ما نرسید، و این، همان کتابی است که حدیث طولانی مُفَضَّل بن عُمَر را پیرامون اَحوال حضرت قائم علیه السلام از آن نقل کردیم و نیز بعضی از اخبار را در سایر ابواب، از آن بیان داشتیم و از این کتاب، با عنوان «کتاب حسین بن حَمْدان» تعبیر آوردیم.

و امّا کتاب «الهدایة الکبری» را هنگام نقل خبر از آن، به صراحت نام بردیم.

بعضی از اصحاب رجال، در شخص «حسین بن حَمْدان» طعن زده‌اند:

نجاشی می‌گوید:

وی فاسد المذهب است، کتاب‌هایی دارد، از آنهاست: کتاب الاخوان، کتاب المسائل، تاریخ الأئمّه، کتاب الرسالة.

وی در احادیث خلط می‌کند.[1]

ابن غضائری (چنان که عادت اوست) بر وی خشم می‌گیرد و بر اساس آنچه که در «نقد الرجال» آمده است، می‌گوید:

ابن حَمْدان، کذّاب (بسیار دروغ‌گو) است، مذهب فاسد دارد، صاحب مقالهٔ ملعونه (عقیدهٔ لعن شده) است، به وی نباید اعتنا کرد.[2]

در «خلاصة الأقوال» مانند این سخن هست[3] و به نظر می‌رسد که سخن وی نیز برگرفته از قولِ ابن غضائری است.

شیخ طوسی در «رجال طوسی» وی را ذکر می‌کند، و از مَدح یا قَدْح وی، سخنی بر زبان نمی‌آورد،[4] و (بر اساس آنچه در «منتهی المقال» آمده است) تنها می‌گوید:

تَلَّعُکْبَری از وی روایت می‌کند، در سال ٣٤٤ [هجری] در خانه‌اش از وی حدیث شنید و از او اجازهٔ [نقل حدیث] دارد.[5]

---

١. فهرست اسماء مصنّفی الشیعه: ٦٧، شمارهٔ ١٥٩.
٢. نقد الرّجال ٢: ٨٧، شمارهٔ ١٤٣٥؛ رجال ابن غضائری: ٥٤، شمارهٔ ٤٠.
٣. خلاصة الأقوال: ٣٣٩، شمارهٔ ١٠.
٤. رجال طوسی: ٤٣٣، شمارهٔ ٦٠٩٨.
٥. منتهی المقال ٣: ٣٤.

از محقّق بهبهانی ـ در تعلیقه‌اش ـ نقل است که:

اینکه ابن حَمْدان از مشایخ اجازه [نقل حدیث] است، به وثاقت وی رهنمون است...

شاید آنچه در «خلاصة الأقوال» هست از ابن غضایری گرفته باشد، و در سخن ابن غضایری، خدشه‌های فراوانی است.[۱]

می‌گویم: قَدْح (خدشهٔ) ابن غضایری، همان گونه است که بهبهانی بیان می‌دارد؛ زیرا در عناوین این کتاب (صحیفة الأبرار، بخش مقدّمه) دریافتی که به قول ابن غضایری اعتنایی نیست؛ زیرا در قَدْح، گزافه می‌بافد.

امّا اینکه نجاشی به وی طعن می‌زند و ابن حَمْدان را فاسد المذهب می‌داند، با وثاقت تنافی ندارد. قول بهبهانی ﷺ (پس از پذیرفتن این سخن که شیخ اجازه بودن از دلایل وثاقت شخص است) بجا و مناسب است؛ به ویژه آن گاه که «مُستجیز» (کسی که اجازه می‌خواهد) از مشایخ بزرگ مُتَثبِّت (ثابت قدم) در روایت باشد. چنین شخصی از کسی که بر روایت او اعتماد نیست، اجازه نمی‌طلبد.

محلّ بحث، در این موارد است؛ زیرا مثل تَلَّعُکْبَری (که در مدح وی گفته‌اند: گران‌قدر، بزرگ منزلت، واسع الروایه، بی‌همتاست، ثقه می‌باشد، شخصیّت بارز اَصحاب ماست، مورد اعتماد است، در چیزی بر او طعن نزده‌اند) از مثل شخصی که ابن غضایری او را آن گونه توصیف می‌کند و به روایتش اعتنا نمی‌شود، اجازهٔ [نقل روایت] نمی‌گیرد.

---

۱. اعیان الشیعه ۵: ۴۹۰.

اگر گفته شود: درخواست اجازهٔ تَلَّعُکْبَری از حسین بن حَمْدان و روایتِ وی از او ـ به تنهایی ـ به وثاقت حسین بن حَمدان رهنمون است، بعید نمی‌باشد.

تحقیق در مقام این است که با وجود این، به روایاتی که حسین بن حَمْدان به تنهایی می‌آورد و بر خلاف روایات معتبر است، نباید اعتنا کرد.

زیرا در کتاب اخیر وی دریافتیم که وی به باب بودن ابوالخَطّاب (محمّد بن اَبی زینب) و محمّد بن نُصَیر نُمَیری اعتقاد دارد و اخباری را در مدح آن دو روایت می‌کند (چنان که در باب معجزات حضرت قائم علیه‌السلام به آن اشاره کردیم).

این اخبار به دست می‌دهد که وی در راه راست نبود، و کسی که این حال را داشته باشد، مورد اعتماد نیست و نباید به آن دسته از روایات وی که با دیگر روایات صحیح معتبر ناساز است، اعتنا کرد.

و امّا مرجع در دیگر روایات وی، میزانی است که در آغاز کتاب بیان داشتیم. مثلِ وی بدان اختصاص ندارد، بلکه روایت ثقه و غیر ثقه در آن مساوی و یکسان‌اند.

در این دو کتاب حسین بن حَمْدان، اَمر منکری سوای آنچه اشاره کردیم وجود ندارد، حتّی شیخ ملیّ، محمّد علی بن محقّق بهبهانی، چون بر کتاب اخیر وی دست نیافت، در حاشیه‌اش بر «نقد الرّجال» می‌گوید:

> شیخ معاصر ما می‌گوید: اینکه در کتاب رجال آمده است حسین بن حمدان حُضَینی فاسد المذهب، کذّاب، صاحب اعتقاد معلون است، نباید بدان توجه کرد.

برای کسی که در کتاب «الهدایة الکبری» تدبّر کند، آشکار می‌شود

که وی از بزرگان امامیّه و از ثقات [راویان ثقه] آنهاست.

شاید شخصی که در کتاب‌های رجال آمده است، این حسین بن حَمْدان نباشد وگرنه، سازگاری میان این دو گزاره، ناممکن است (و خدا داناتر است).[۱]

این سخن را یکی از برادران فاضل معاصر ما (خدای متعال او را مؤیّد بدارد) در کتابش نقل کرده است.[۲]

حسین بن حَمْدان ﷫ (بر اساس آنچه ابن داود می‌آورد) در ماه ربیع الأوّل سال ۳۵۸ [هجری] درگذشت.[۳]

• مُقْتَضَب الأثر فی النُّصوص عَلَی الأئمّة الإثنی عشر

این کتاب، اثر شیخ ابو عبدالله، احمد بن محمّد بن عبدالله بن حسین بن عَیّاش جوهری است.

در پشت نسخه‌ام از این کتاب، نَسَب وی بدین گونه است و همین نَسَب، با آنچه از ابن داود نقل است، موافق می‌باشد.

در دیگر جاها، به جای «عبدالله» واژهٔ «عُبَیدالله»، و به جای «حسین» نام «حسن» ضبط می‌باشد.[٤]

ابن عیّاش، صاحب تصانیف زیبایی است، از آنهاست:

---

۱. نفس الرّحمن: ٥٦٧.
۲. مقصود، میرزا حسین نوری ﷫ در کتاب «نفس الرحمن» است.
۳. رجال ابن داود: ٤٤٤، شمارهٔ ۱۳٦.
٤. بنگرید به، عوالم العلوم: ۱۸۹؛ خاتمهٔ مستدرك الوسائل ۳: ۱۵۹؛ فهرست کتب الشیعه (طوسی): ۷۸؛ رجال علّامهٔ حلّی: ۲۰٤، حدیث ۱۵.

ـ مقتضب الأثر.

ـ أخبار ابی هاشم.

در اخبار کتاب، ذکر آن گذشت.

ـ ما نزل من القرآن فی صاحب الزّمان علیه‌السلام.

ـ أخبار الوُکَلاء الأربعة

ـ دیگر کتاب‌ها.

کتاب مُقْتَضب الأثر ـ به راستی ـ کتاب ملیحی است، اخبار لطیف و آثار غریب و طریف را در بر دارد و میان قُدَما و متأخّران اصحاب ما از کتاب‌های معروف می‌باشد.

در پشت نسخه‌ام [از این کتاب] به نقل از نسخه‌ای که کتاب از آن منقول بود، این نوشته را یافتم:

> کتاب مقتضب الأثر دربارهٔ امامان دوازده‌گانه، اثر احمد بن محمّد بن عیّاش است.
>
> این کتاب شامل سه جزء است؛ قاضی (امام اَجلّ، عالم زاهد، دین‌دار فاضل، صفی الدّین، ابوالفتوح) محمّد بن عبدالکریم بن عبدالجبّار وزیری (خدا به وی توفیق نیک دهد) بر من قرائت کرد.
>
> و وی می‌تواند آن را ـ به اسنادی که بر پشت این برگه ذکر شده است ـ از من روایت کند.
>
> به وی و به فرزند گرامی و نجیبش، ابو نَصْر، احمد بن محمّد اجازه دادم که همهٔ مسموعات و منقولات و اجازه‌هایم از سایر انواع علوم

را ـ كه نزد آن دو صحيح‌اند ـ از من روايت كنند، و من از تصحيف و تحريف برائت می‌جويم.

اين نوشته را عبدالله بن جعفر (بن محمّد بن موسى بن جعفر بن محمّد بن احمد بن) عيّاش دوريَسْتى، در شعبان المبارك سال ۵۷۵ [هجرى] به خطّ خويش نگاشت، در حالى كه خداى متعال را حمد می‌گويد و بر پيامبر و آل آن حضرت ـ صلوات خدا بر ايشان باد ـ درود می‌فرستد.[۱]

و نيز بر پشت آن اين نوشته هست:

جزء اوّل از مُقْتَضَب الأثر دربارهٔ امامان دوازده گانه، جمعِ شيخ ابوعبدالله احمد بن محمّد بن عبدالله بن حسين بن عيّاش.

آن را به من خبر داد شيخ، امام عالم، نجم الدّين، عبدالله بن جعفر بن محمّد بن موسى بن جعفر، از جدّش محمّد بن موسى بن جعفر، از جدّش جعفر بن محمّد بن احمد بن عيّاش دوريَسْتى (خداى متعال او را حفظ كند) از حسن بن محمّد بن اسماعيل بن اشناس بَزّاز، از مُصنّف آن، ابو عبدالله، احمد بن عَيّاش.[۲]

ابن عيّاش در سال ٤٠١ [هجرى] درگذشت.

• الخرائج والجرائح فى الدلائل والمعاجز

اين كتاب، اثر قطب الدين، سعيد بن هبة الله راوندى است. وى و كتابش معروف‌اند.

---

۱. در منابع در دسترس يافت نشد.

۲. همان.

• مناقب آل اَبی طالب

این کتاب، اثر شیخ جلیل، محمّد بن علی بن شهرآشوب سروی ﷺ است.

تمام این کتاب (به جز مناقب حضرت قائم علیه السلام و احوال صحابه و تابعان) پس از فراغ از قسم اوّل کتاب، به دستم رسید.

مناقب آل اَبی طالب، از جلیل‌ترین و متین‌ترین کتاب‌های مناقب است، از اَخبار مناقب، جواهر آن و از آثار امامت شکوفه‌ها و گل‌های آن را گرد آورد، آنها را از جمعِ بسیاری از دوست و دشمن نقل می‌کند.

اسانیدش را به آنان در آغاز کتابش می‌آورد و ما (به خواست خدا) هنگام ذکر اسانیدمان به کتاب‌ها، آن را می‌آوریم.

خدا از سوی سادات پاکش، بهترین پاداش‌ها را ارزانی‌اش دارد.

• التمحیص

این کتاب، اثر حسن بن علیّ بن حسین بن شُعبه حَرّانی (صاحب «تحف العقول عن آل الرسول») است.

نسبت این کتاب را به مؤلّف مذکور، افراد زیر بیان داشته‌اند:

• شیخ متألّهان، شیخ اَحسائی ﷺ در «شرح زیارت جامعهٔ کبیره». [1]

• علّامه [قاضی نور الله] شوشتری، در «مجالس المؤمنین». [2]

شیخ ابراهیم قَطیفی، در «الفرقة الناجیه» و عبدالله بن عیسی اصفهانی (شاگرد علّامهٔ مجلسی ﷺ) در «ریاض العلماء»، [3] بر اساس نقلی که یکی از بزرگان

---

۱. شرح زیارت جامعهٔ کبیره ۲: ۲۸۴.

۲. ریاض العلماء ۱: ۲۴۴.

۳. ریاض العلماء ۱: ۲۴۵.

معاصر (در کتاب خود که «روضات الجنّات» نامیده شده است) از آن دو می‌آورد.[۱]

مجلسی ﷺ مؤلّف کتاب را روشن و محقّق نمی‌سازد و در «بحار الأنوار» احتمال می‌دهد که این کتاب، تألیف ابو علی بن هَمّام باشد.[۲] شاید این احتمال را بدان خاطر می‌دهد که سندِ کتاب به نام ابو علی مذکور آغاز می‌شود.

• **المؤمن**

این کتاب، اثر حسین بن سعید اَهوازی (که شخص معروفی است) می‌باشد.

• **مُستطرفات السرائر**

این کتاب، اثر شیخ محمّد بن ادریس حلّی است. وی در این اثر، از کتاب‌ها و اصول قدیم، اَخبار طُرفه‌ای را گرد می‌آورد و آن را خاتمهٔ کتابش «السرائر» قرار می‌دهد.

• **الکشکول فیما جَری لآل الرسول**

این کتاب، اثر سیّد متألّهان، حیدر بن علی عبیدلی آملی حسینی (چنان که در «مجالس المؤمنین» بدان تصریح شده است) می‌باشد.[۳]

جماعتی این کتاب را به علّامه نسبت داده‌اند، و این نسبت نادرست است؛ زیرا سیاق کتاب بر لَحن علّامه نمی‌باشد، و تاریخ تألیف آن (چنان که خود مصنّف در دیباچه بدان تصریح می‌کند) سال ۷۳۵ [هجری] است (در حالی که علّامه در سال ۷۲٦ [هجری] از دنیا رفت) از این رو، این کتاب چگونه می‌تواند تألیف علّامه باشد؟!

---

۱. روضات الجنّات ۲: ۲۹۰.

۲. بحار الأنوار ۱: ۱۷.

۳. ریاض العلماء ۲: ۲۲۵.

مؤلّف ﷺ در اثبات خلافت امام علیه السلام و میزان تمایز میان ادّعای مُحِق و مُبطل، مسلک دشوار و غریبی را می‌پیماید که مثل آن سابقه ندارد [و همین خود] بر پاشنهٔ بلند وی در میدان تاخت و تاز علم و ژرف‌اندیشی‌اش در حقایق الهی، دلالت می‌کند.

این کتاب، در اَیّام ماندنم، در مشهد شریف غَرَوی [نجف] (بر مُشرِّف وی صلوات و سلام باد) به دستم آمد، لیکن در حادثه‌ای که بر سر خزانهٔ کتاب‌های ما آمد، بسیاری از جاهایش پاک گشت، به گونه‌ای که غیر قابل استفاده شد.

این حادثه، سیلی بود که جمله‌ای از آبادی تبریز را در برگرفت.

جمله‌ای دیگری از کتاب‌هایمان (که نسخه‌های فراوانی از آنها نزد مردم یافت نمی‌شود) به همراه این کتاب آسیب دید.

این سیل در ماه ربیع الثانی سال ۱۲۸۸ [هجری] رخ داد و همین حادثه، از حوادثی است که مدّت‌های درازی مرا از تألیفِ این کتاب بازداشت.

و سپاس خدای را در خوشی و ناخوشی و سختی و آسانی.

[آثار سیّد بن طاووس]

- **اِقْبال الأَعْمال**
- **سَعْد السُّعُود**
- **الیَقین فی تَسْمیة مولانا علی علیه السلام بأمیرالمؤمنین**

گاه این کتاب «کشف الیقین» نیز گفته می‌شود.

- **المُجْتَنی [من الدُّعاء المُجتبی]**

• **الطُّرَف**

این کتاب، غیر از «الطَّرائف» است.

• **مُهَج الدَّعَوات** (ترجمهٔ فارسی آن)

• **اللُّهُوف عَلى قَتْلى الطُّفُوف**

این کتاب، گاه «المَلْهُوف» نیز گفته شده است.

همهٔ این کتاب‌ها، اثر سیّد جلیل، فخر آل طاووس، رضی الدّین، علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن احمد بن محمّد طاووس علوی حَسَنی، صاحب کرامات و مقامات و تصانیف دل‌نشین است.

کتاب «اقبال الاعمال» از اعمال ماه رمضان تا ذو الحجّه، در دسترسم بود.

این اثر، کتاب بزرگی است، اخبار طریف و اعمال و ادعیهٔ شریفی را در بر دارد.

بر تمام این کتاب در «مشهد غَرَوی» [نجف] (بر مشرّف آن سلام باد) دست یافتم.

کتاب «سَعْد السُّعود» اثری است که آن را فهرستی برای کتاب‌هایی نهاد که بر اولادش وقف کرد. از هر یک آنها چیزی را نقل می‌کند و صفحه و سطرش را مشخص می‌سازد تا علامتی بر عین آن کتاب باشد، و بر نقل‌هایش کلمات مفیدی بیان می‌دارد، و در ضمن آن، اَخبار طریفی است که بعضی از آنها را ما در این کتاب [صحیفة الأبرار] نقل کردیم.

این کتاب در خلال تألیف به دستم رسید؛ از این رو، گاه از آن با واسطه نقل کردم و گاه بی‌واسطه.

کتاب «الیقین» اثری است که به راستی ـ در شأن خود ـ کتاب لطیفی می‌باشد.

در آن اخبار لطیفی را می‌آورد که غالباً از طُرُق اهل سنّت‌اند، و آن را بیش از ۲۲۰ باب قرار می‌دهد.

خلاصه، این کتاب سزامند است که با نور بر پیشانی حور نوشته شود.

کتاب «کشف المَحَجَّة» وصایای سیّد به فرزندش محمّد است و اثری سودمند می‌باشد و در ضمنِ آن، احادیث شریفی هست.

کتاب «المُجْتنی» در ذکر غرایب اَدْعیه است، از آن چیزی را نقل نکردیم.

کتاب «الطُّرَف» تتمّه‌ای برای کتاب «الطَّرائف» می‌باشد، مجموعه اخباری است که بر وصیّت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارند، از آن نیز چیزی را نقل نکردیم.

بدان خاطر به ذکر موضوع این کتاب‌ها پرداختیم که نسخه‌های آنها نزد مردم اندک‌اند.

از کتاب «مُهَجُ الدَّعَوات» با واسطه حدیث آوردیم؛ زیرا ترجمهٔ فارسی آن نزد ما وجود داشت، نه اصلِ آن.

و کتاب «اللُّهُوف» معروف می‌باشد.

• مجمع البیان

• جَوامع الجامع

این دو کتاب، در تفسیر قرآن است، اثر شیخ اَمین الدّین، ابو علی، فَضْل بن حسن بن فَضْل طَبْرِسی رحمه الله.

• الإحتجاج

این کتاب، اثر شیخ ابو منصور، احمد بن علیّ بن اَبی طالب طَبْرِسی است که از مشایخ ابن شهر آشوب می‌باشد.

بعضی (مانند: مولا محمّد اَمین استرآبادی، ابن اَبی جمهور اَحسائی، صاحب

رسالة مشايخ الشيعه) پنداشته‌اند که این کتاب، اثر ابو علی [صاحب مجمع البیان] می‌باشد که این گمان نادرست و اشتباه است.

زیرا ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» (بر اساس آنچه از وی نقل است) می‌گوید:

شیخم احمد بن اَبی طالب طَبْرِسی که دارای این کتاب‌هاست:

ـ الكافی فی الفقه، که کتاب نیکویی است.

ـ الإحتجاج.

ـ مَفاخر الطالبیّة.

ـ تاریخ الأئمّه.

ـ فضائل الزهراء عليها السلام.[1]

وی رحمه الله به مؤلّفات شیخ خود از دیگران داناتر است.

و همچنین ابن طاووس ـ که به دوران وی نزدیک است ـ در «کشف المَحَجَّه» بدان تصریح می‌کند.

در «مناقب آل اَبی طالب» ابن شهر آشوب، هنگام ذکر اسانیدش به کتاب‌ها می‌گوید:

کتاب «الإحتجاج» را به خطّ ابوطالب طَبْرِسی یافتم.[2]

در مقدّمات «بحار الأنوار» نیز به نقل از ابن شهر آشوب، همین سخن هست.[3]

---

۱. معالم العلماء: ٦١، شمارة ١٢٥؛ مستدرك الوسائل (الخاتمة) ٣: ٦١ ـ ٦٢.

۲. مناقب آل اَبی طالب ١: ١٢.

۳. بحار الأنوار ١: ٦٩.

این ضبط، غریب است، احتمال دارد [ضبط درست] «ابن اَبی طالب» بود و واژهٔ «ابن» از بینِ آن افتاد، و نیز احتمال می‌رود که احمد به «ابو طالب» کنیت یافت، و احتمالِ غیر آن هست (و خدا داناتر است).

• **نَهجُ البَلاغه**

این کتاب، اثر سیّد جلیل، رضی، محمّد بن حسین موسوی ﷺ (برادر سیّد مرتضی) می‌باشد و شهرت آن از بیان حالش بسنده است.

این اثر ـ در حقیقت ـ کتابی می‌باشد که شایسته است با نور بر پیشانی حور نوشته شود؛ زیرا کلمات گرد آمده در آن، تالی [در مرتبهٔ دوّم پس از] کتاب مسطور خداست و فضلِ مؤلّف آن، از توصیف بی‌نیاز می‌باشد.

لیکن از کاری که وی در کتاب مذکور انجام داد، در دلم چیزی است که نمی‌گذارد ساکت بمانم و دربارهٔ آن دم فرو بندم.

و آن این است که رضی ﷺ می‌پندارد در «نهج البلاغه» گزیده‌ای از کلام امیرالمؤمنین ؑ (خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های مختصر) را گرد آورد، سپس با این وَهْم، بعضی از این اقسام را که نزدش بود، انتخاب کرد و آن گاه از آنها نیز بعضی از فقرات را آوَرْد و باقی را که به زَعمِ وی بدین پایه از فصاحت و بلاغت نبود، وانهاد.

بدین سان، کلماتی را آورد که ملفوظة الصُّدور و الأعجاز والأوساط اند.

خردمندان می‌دانند که چنین خیالی جز از قیاس حال امام ؑ به حال دیگر مردم پدید نمی‌آید. این پندار، مانند حال کسی است که در کلمات قرآن، میان سورهٔ تبّت و این سخن متعال فرق نهاد که می‌فرماید:

﴿وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَماءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ﴾؛[1] و گفته شد: ای زمین، آبت را فرو بر و ای آسمان، بند بیا؛ آب فرو کشید، امر انجام شد و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت.

چنان که از بعضی از ناقصان شنیده می‌شود، حتّی در این باره، به فارسی شعر سروده‌اند:

* کی بُوَد «تَبَّتْ یَدا» مانند «یا اَرضُ ابْلَعی»[2]

مانند این کار از مثل رضی ﷺ از چیزهایی است که ذوق‌های سلیم از آن دچار چندش می‌شود و طبع‌های سالم آن را پس می‌زند.

از خدای متعال مسئلت دارم که مرا به تألیف کتابی موفق گرداند که در بردارندهٔ همهٔ خطبه‌های امیرالمؤمنین ﷺ و دیگر امامان معصوم ﷺ و نامه‌ها و حکمت‌های آنان ـ که به دستم رسید ـ باشد و استدراکی برای تفریط رضی ﷺ به شمار آید، این خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌ها ـ به راستی ـ فراوان‌اند (و توفیق از جانب خداست).

• مَشارق اَنوار الیقین فی اَسرار امیرالمؤمنین

• لَوامع انوار التمجید وجوامع اَسراره

هر دو کتاب، اثر شیخ عارف، حافظ، رضی الدّین، رجب بن محمّد بن رجب بُرسی حِلّی است.

---

۱. سورة هود (۱۱) آیة ٤٤.

۲. حاشیة القونوی علی تفسیر الإمام البیضاوی ۱۰: ۹۲؛ تفسیر روح البیان ۲: ۲٤٥. مصراع اوّل این بیت، بدین گونه است: در کلام ایزد بی‌چون که وحی منزل است   کی بود...

بر شرح حالِ مُفصّل وی آگاهی نیافتم. از کتاب «مشارق الأنوار» به دست می‌آید که در زمانِ پس از ابن طاووس ﷺ می‌زیست.

در ذیل حدیث طارق بن شهاب (در قسم اوّل صحیفة الأبرار) گذشت که این دو کتاب در بسیاری از نسخه‌ها به هم آمیخته‌اند. حتّی مجلسی ﷺ و صاحب عوالم، حدیث طارق را از «مشارق انوار الیقین» روایت کرده‌اند، در حالی که این حدیث در کتاب «لوامع» است (و چنین است دیگر اخباری که در لوامع‌اند و از مشارق روایت شده‌اند).

دیگر محدّثانِ اصحاب ما [نیز] مانند این دو اَند، و از این روست که گفته‌اند: نسخه‌های مشارق مختلف است.

در هر حال، بیشتر اخباری را که در این دو کتاب نقل است، در کتاب‌های معتبر اصحاب ما (که به دست ما رسیده است) موجود می‌باشد، و نیز در اَخباری که در کتاب‌های اصحاب ما یافت نمی‌شود (و در این دو کتاب هست) چیزی که موجب توقّف در آن شود، وجود ندارد (چه رسد به انکار آن) زیرا اخبار ذکر شده در این دو کتاب، با اصولی که نزد شیعه پابرجاست، سازگارند.

و چنین است کلماتی که وی در این دو کتاب، بیان می‌دارد.

انکاری که از بعضی از اصحاب ما بر بُرْسی و بر کتاب‌هایش به گوش می‌رسد و او را به غُلُوّ و ارتفاع نسبت می‌دهند، از کوته فکری و ضعف تدبُّر و آیند و روند نداشتن آنها در منازل معرفت، برمی‌خیزد.

چه خوب گفته‌اند:

قد تُنكِرُ العَيْنُ ضوءَ الشَّمْس عَن رَمَد وَيُنكِرُ الفَمُ طَعْمَ الماءِ مِن سُقْم[1]

ـ گاه چشم به خاطر کم سویی و درد، نور خورشید را انکار می‌کند و دهان به خاطر بیماری، طعم آب را.

خلاصه، خطا را میان بَشَر تقسیم کردند.

نسبت این شیخ به ارتفاع از نسبت منکران بُرسی به تقصیر وی، اَولی نمی‌باشد، بلکه نسبتِ منکران وی به تقصیر مُتَعیّن می‌باشد، و اینجا محلّ سخن در این زمینه نیست.

اگر در لابلای اخباری که از وی در این کتاب پرده برداشتیم، به دیدهٔ انصاف بنگری، شاید تصدیق آن ـ به عیان ـ برایت آشکار گردد (وياری از جانب خداست).

لیکن این کتاب مشارق ـ با وجود این شهرت ـ بدان پایه از اتقان نیست:

۱. موضوع کتابش نامعلوم است.

۲. بیشتر مسائلی که در آن عنوان می‌کند و بر اساس آنها سخن می‌گوید، ضدّ و نقیض‌اند و به نتیجهٔ قانونمندی که ورود و خروجش معلوم باشد، باز نمی‌گردد.

۳. اغلب اخباری را که برای مطلوبش دلیل می‌آورد، دلالت بعیدی بر مطلوب او دارند، در حالی که اخبار معتبری را که در کتاب‌های اصحاب هست و در مطلوب وی صراحت دارند، اصلاً نمی‌آورد.

٤. وی بر مطلوبش به اخباری استشهاد می‌ورزد که نزد خصومش ـ به کلّی ـ نامقبول‌اند.

۱. الضوء اللّامع (شمس الدين سخاوی) ۸: ۳۱.

افزون بر این، به مأخذ این اخبار هرگز اشاره نمی‌کند و برای خصوم راه را باز می‌گذارد که بر او بگویند: «ثَبِّتِ العَرْشَ ثُمَّ انْقُش»؛[1] سقفِ خانه را ثابت کن، سپس نقش بکش.

با وجود همهٔ اینها، انصاف این است که وی ﷺ از کسانی است که در دستیابی بر بعضی از مراتب خواص ـ که خدای متعال آنها را بدان ویژه ساخت ـ از همتایانش جلو افتاد و منکرانش از جای دوری ندا سر می‌دهند.

از این رو، تمثّل به این شعر ـ که وی در کتابش به آن تمثّل می‌جوید ـ سزامند است:

تَرَكْتُ هوىٰ سَعدىٰ وليلىٰ بِمَعْزِلٍ   ومِـلتُ إلى مـحبوب أَوَّل مـنزلِ
فَنادَتْني الأشـواق[2] وَيْـحَكَ هـذه   منازل مَـن تـهوى فـدونك فـانْزِلِ
غَزَلْتُ لهم غَزلاً دقـيقاً فَـلَم أجِـدْ   له ناسجاً غيري فَكَسَّرْتُ مَغْزِلي[3]

ـ از محبوبم (سعدی و لیلی) دل برکندم و به محبوبی در اوّل منزل دل بستم.

ـ شوق‌ها صدایم زدند: وای بر تو! این منازل، سرای عاشقان است، در منزلی جز اینجا فرود آی.

---

۱. این جمله از ضرب المثل‌های رایج است و برای کسی آورده می‌شود که می‌خواهد چیزی را اثبات کند که بر چیزی دیگری که ثابت نیست، مبتنی می‌باشد. این جمله، نظیر این ضرب المثل فارسی است: اوّل برادری‌ات را ثابت کن، سپس ادّعای میراث کن (امثال و حکم ۱: ۳۱٤).
مولوی می‌سراید:

گفت قاضی ثَبِّتِ العرش ای پسر   تا بر او نقشی کنیم از خیر و شر
(مثنوی معنوی، بیت ۱۵۲٤)

۲. در مأخذ «الأشواك» ضبط است.
۳. مشارق أنوار اليقين: ۹۹.

ـ نخِ نازک و باریکی برای آنها ریستم، بافنده‌ای جز خود نیافتم، از این رو دوکم را شکستم.

● **فَرْحَة الغَرِیّ**

این کتاب، اثر سیّد مُعظَّم، غیاث الدین، فقیه، نَسَب شناس، عبدالکریم بن احمد بن طاووس حَسَنی رحمه‌الله (برادر زادهٔ رضی الدّین، علی بن طاووس) است.

موضوع کتاب اثباتِ مدفن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در «غَری» (نجف) است، همین مکانی که اکنون هست.

این اثر، در شأن خودش ـ به راستی ـ کتابِ لطیفی است.

از اشتباهات شگفت در این مقام، لغزشی است که برای صاحب «مجالس المؤمنین» رخ داد؛ زیرا می‌پندارد که این کتاب، اثر رضی الدّین، علیّ بن طاووس است.

به نظر می‌رسد وی به عین کتاب دست نیافت، و فقط نام آن را شنید وگرنه در خود کتاب، نام مُصنِّف به صراحت بیان شده است.

افزون بر این، کتاب مشهورتر از آن است که مُصنّف آن مخفی بماند.

● **الصّراط المستقیم**

این کتاب، اثر شیخ جلیل، نور الدین، علیّ بن محمّد بن یونس بَیاضی (دربارهٔ امامت) می‌باشد و به راستی، کتاب شریف و مُتقنی است. نسخهٔ شریفی از آن نزدم بود، پس از حادثهٔ سیل تبریز، از دستم رفت.

● **مُنْتَخَب البَصائر**

این کتاب، اثر شیخ فاضل، حسن بن سلیمان حِلّی رحمه‌الله (شاگرد شهید اوّل)

است. آن را از کتاب بصائر سَعْد بن عبدالله اَشْعری برمی‌گزیند و اخبار فراوانی را از دیگر کتاب‌ها به آن می‌افزاید.

بیشتر این اخبار، دربارهٔ عالم ذَرّ و رجعت‌اند و مؤلّف، این اثر را به «کتاب الحلل» عنوان می‌زند.

این اثر، از کتاب‌های معروف و معتبر می‌باشد.

مجلسی ﷺ در «بحار الأنوار» می‌گوید:

> همهٔ کتاب‌های بَیاضی و ابن سلیمان مورد اعتمادند، و مؤلّفان آنها از علمای بزرگ است.[۱]

این کتاب نیز ـ پس از آنکه اخباری را از آن نقل کردم ـ در حادثهٔ سیل تبریز از بین رفت.

• المُحْتَضَر

این کتاب نیز اثر حسن بن سلیمان است. عامّه[۲] نام این کتاب را بـه غـلط «المُختَصَر» می‌خوانند و هر کجا این کتاب ذکر می‌شود، می‌پندارند مراد از آن، «مُنْتخب البَصائر» است.

این عنوان اشتباه است، عنوان صحیح همان است که ما آوردیم و این کتاب غیر از کتاب «مُنتخب البَصائر» می‌باشد.

وجه نام‌گذاری کتاب این است که وی ﷺ موضوع آن را رؤیت مُحْتَضَران،[۳]

---

۱. بحار الأنوار ۱: ۳۳.

۲. مقصود از عامّه ـ در اینجا ـ افراد کم‌سواد و ناآگاه است.

۳. مُحتَضَر: بیمار یا شخصی که در آستانهٔ مرگ قرار می‌گیرد، فردی که در حالِ جان دادن (جـان کَندن) است.

پیامبر و ائمّه را (بر آن حضرت و بر ایشان صلوات و سلام باد) قرار می‌دهد. مؤلّف ﷺ در این کتاب سخن مفید ﷺ را به نقد می‌کشد؛ زیرا مفید ﷺ اخباری را که در این زمینه هست به مشاهدهٔ ثمرهٔ ولایت آنان علیهم السلام و بُغض آنها تأویل می‌کند، نه دیدنِ شخص آنان علیهم السلام.

در جایی ـ که الآن به خاطر ندارم ـ دیدم که این کلام از سیّد مرتضی ﷺ است، نه شیخ مفید ﷺ.

و همین امر به نظر نزدیک است؛ زیرا این کار با مسلک و مذاق سیّد مرتضی تناسب بیشتری دارد تا مسلک مفید ﷺ.

در هر حال، این اثر کتاب لطیفی است و اخبار شریفی را در بر دارد جز اینکه نسخه‌ای از این کتاب به دستم رسید، که بعضی از خلاصه گران، اسانید بسیاری از اخبارش را حذف کرده‌اند، از این رو ـ با اینکه این کتاب نزدم وجود داشت ـ بعضی از اخبار را با واسطه از کتاب «بحار الأنوار» و «عوالم العلوم» نقل کردم.

نیز مؤلّف ﷺ کتاب دیگری در رجعت دارد (که مجلسی و دیگران آن را نام برده‌اند) و من به آن دست نیافتم.

- **ارشاد القلوب**

این کتاب، اثر شیخ جلیل، ابو محمّد، حسن بن اَبی الحسن محمّد دَیْلَمی است.

مجلسی ﷺ در «بحار الأنوار» پس از آنکه مُصنّف آن را در فصل اوّل می‌آورد، می‌گوید:

کتاب ارشاد القلوب، کتاب لطیفی است، اخبار متین و غریبی را در بر دارد.[1]

مطلب همان گونه است که مجلسی ﷺ بیان می‌دارد.

این کتاب، دربارۀ امامت است.

• **الأربعين**

این کتاب، اثر سیّد ابو حامد، محیی الدین، محمّد بن عبدالله بن علیّ بن زُهرۀ حسینی حِلّی (برادر زادۀ سیّد عزّ الدین، ابو المکارم، حَمزة بن علیّ بن زُهْرَه، صاحب «الغُنْیَه») است.

مؤلّف ﷺ از پدر و عمویش، و شیخ شاذان بن جبرئیل وابن شهرآشوب ودایی پدرش (ابوطالب، احمد بن محمّد بن جعفر حسینی) و دیگران روایت می‌کند.

محقّق، جعفر بن سعید، و عمو زاده‌اش (نجیب الدین یحیی بن سعید)[2] و غیر این دو، از مؤلّف روایت کرده‌اند.

موضوع این کتاب، حقوق برادران ایمانی می‌باشد و در نهایتِ اتقان است.

از این کتاب، چیزی را نقل نکردیم؛ زیرا در آن روایتی که با کتاب ما تناسب یابد، وجود نداشت.

• **کشف الغُمَّة فی مَعْرفة الأئمّة**

این کتاب، اثر شیخ ثقه زکی مَلی، علیّ بن عیسی اَربلی ﷺ است و از بهترین و ملیح‌ترین کتاب‌ها در موضوع امامت است.

---

١. بحار الأنوار ١: ٣٤.

٢. در «مجمع الآداب ١: ١٧٨، شمارۀ ١٧٦» پسر برادر وی، سیّد محیی الدین، ابو حامد نیز از راویان از اوست.

مؤلّف آن از مشایخ معروف اجازه می‌باشد.

• **الرِّجال**

این کتاب، اثر شیخ ابو عَمْرو، محمّد بن عُمَر بن عبدالعزیز کَشّی (منسوب به «کَش» یکی از شهرهای ماوراء النهر) است.

این کتاب، محدود به ذکر اَخباری است که در مَدْحِ اصحاب پیامبر و ائمّه (بر آن حضرت و بر ایشان صلوات و سلام باد) وارد شده است و در آن جز به ندرت سخنی دربارهٔ دیگران نیست.

شیخ ابو علی در «منتهی المقال» می‌گوید:

> جمله‌ای از مشایخ ما ذکر کرده‌اند که کتاب رجال مذکور، در بر دارندهٔ راویان سنّی و شیعه، مخلوط با یکدیگر بود. شیخ طوسی این کتاب را گرفت و زیادت‌ها را از آ ن انداخت و آن را «اختیار الرِّجال» نامید.
>
> آنچه از این کتاب اکنون وجود دارد (بلکه در زمان علّامه و نزدیک به آن وجود داشت) کتاب اختیار شیخ طوسی است، نه نسخهٔ اصلِ کتاب کشّی.[1]

شیخ متأخّر، شیخ بحرانی‌ؒ در «لؤلؤة البحرین» می‌نگارد:

> کتاب کشّی به دست ما نرسید، کتاب موجود متداول، کتاب اختیار کشّی (اثر شیخ ابو جعفر طوسی ؒ) است. شیخ داود بن حسن جزائری بحرانی آن را بر اساس حروف الفبا مرتّب کرد.

---

۱. منتهی المقال ٦: ١٤٤.

بحرانی سپس از شیخ عبدالله بن صالح سَماهیجی (صاحب «الصَّحیفة العَلَویّه») شرح حال شیخ داود مذکور را نقل می‌کند و از آن به دست می‌آید که شیخ داود در زمان پیش از سَماهیجی یا نزدیک به دورانِ وی می‌زیست.

می‌گویم: این کتاب اختیار الرّجال با ترتیب مذکور، نزدم نیست. کتاب موجود در نزد من، کتابی است که یکی از سادات آن را به ترتیب پیامبر و ائمّه مرتّب کرد؛ بدین سان که اصحاب هر یک از آنان علیهم السلام را باب جداگانه قرار داد و هر بابی را با حروف الفبا مرتّب ساخت و در پایان آن نگاشت:

> از باب‌بندی و ترتیب این کتاب فارغ شد، فقیر امیدوار به عفو و رحمت پروردگار و شفاعت پیامبر و امامان، یوسف بن محمّد بن زین الدّین حسینی شامی، در حالی که خدای متعال را بر داده‌هایش می‌ستاید وبر نعمت‌هایش شکر می‌گزارد وبراشرف انبیای او صلوات می‌فرستد و بر گرامی‌ترین حبیبان او سلام می‌دهد و از گناهانش آمرزش می‌طلبد و از آفریدگارش امید دارد عیب‌های او را بپوشاند (دهم ذی الحجّة الحرام، از ماه‌های سال ۹۸۱ نبوی هجری).[۱]

به نظر می‌رسد این سیّد، همان شخصی است که ابو علی در شرح حال مُسلم بن اَبی ساده می‌آورد؛ چراکه می‌نگارد:

> گویندهٔ این سخن، سیّد یوسف، یکی از گرد آورندگان رجال است.[۲]

---

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

۲. منتهی المقال ۶: ۲۵۸؛ توضیح المقال (ملّا علی کنی): ۳۰۰.

• رسالهٔ ابی غالب الزُّراری

این کتاب، اثر احمد بن محمّد بن محمّد بن سلیمان بن حسن بن جَهْم بن بُکَیر بن اَعْیَن بن سُنْسُن شیبانی، معروف به زُراری، یکی از راویان «الکافی» است (چنان که خودش در این رساله‌اش بدان تصریح می‌کند).

وی از کسانی است که معجزه‌ای از صاحب الزمان علیه السلام دربارهٔ خودش روایت می‌کند که در کتاب «الغیبة» (اثر شیخ طوسی) مذکور است.

وی با اینکه از نسل بُکَیر (برادر زُراره) است، بدان خاطر به زُراره نسبت یافت که در رساله‌اش بیان می‌دارد که مادر حسن بن جَهْم، دختر عُبَید بن زُراره بود، می‌گوید:

> و از این جهت، ما (در حالی که از نسل بُکَیریم) به زُراره نسبت یافتیم...
>
> اوّل نفری از ما که به زُراره نسبت یافت، جدّمان سلیمان بود. مولایمان، ابوالحسن، علیّ بن محمّد، صاحب عسکر علیه السلام این نسبت را به او داد.
>
> وی در توقیعاتش به دیگران، هنگامی که او را می‌آورد از باب توریه و پوشیده ماندنِ وی، او را «زُراری» ذکر می‌کرد، سپس این کار توسعه یافت و به این اسم، نامیده شدیم.[1]

نوهٔ وی (ابو طاهر، محمّد بن عبدالله بن احمد مذکور) این رساله را نوشت، و در مجرای اجازه برای او جریان یافت.

---

۱. رسالة أبی غالب الزُّراری: ۱۱۶ـ۱۱۷.

شرح حال بیشتر «بنی اَعْیَن» و اصحاب حدیث از آنها در این رساله هست و مؤلّف، بسیاری از کتاب‌ها و اصول و اسانیدش را به آنها می‌آورد.

شاید ـ هنگام ذکر اسانیدمان به کتاب‌ها ـ بعضی ازآنها را بیان داریم (اِن شاء الله).

و از این رو، می‌توان دریافت که سخن شیخ طوسی در «فهرست» راست و درست نیست؛ زیرا می‌گوید:

سبب نام‌گذاری آنان به «زُراری» توقیعی است که از ابو محمّد علیه‌السلام بیرون آمد و در آن [نام وی] «ابو طاهر زُراری» ذکر شد.

[در این توقیع امام علیه‌السلام فرمود:] فأمّا الزُّراري رعاه الله: امّا زراری، خدا او را در پناهش بدارد.

در پی این توقیع، آنان خود را «زُراری» نامیدند.[1]

زیرا ابو طاهر، کنیهٔ محمّد بن سلیمان است، و توقیع از سوی ابوالحسن علیه‌السلام بود.

باری، بعضی از اصحاب در این نسبت به اشتباه افتاده‌اند و آن را «رازی» ذکر کرده‌اند که این نسبت، غلط است.

• مَعْدِن الجواهر

این کتاب، اثر شیخ مدقّق نبیل، ابوالفتح، محمّد بن علی بن عثمان کَراجِکی (صاحب «کنز الفوائد» که به خواست خدا ذکر آن خواهد آمد) است، از آن حدیثی را نقل نکردیم؛ زیرا موضوع آن خصال (خصال یگانه تا دهگانه) بود و در آن چیزی که سزامند کتاب ما باشد، وجود نداشت.

---

۱. فهرست کتب الشیعه: ۷۴، شمارهٔ ۹۴.

نام این کتاب را (مانند دیگر کتاب‌هایی که چیزی از آنها نقل نکردیم) استطراداً آوردیم.

• شرح نهج البلاغه

این کتاب، اثر فاضل فیلسوف، شیخ مَیْثَم بن علی بن میثم بَحرانی سراوی (از شاگردان استاد حکما و محقّقان، نصیر الملّة والدین، طوسی) می‌باشد.

• تأویل الآیات الباهرة فی العترة الطاهره

این کتاب، اثر سیّد فاضل زکیّ، شرف الدّین، علی حسینی استرآبادی (ساکن «الغری» [نجف]) است.

وی، مؤلّف کتاب «الغَرَویّة فی شرح الجعفریّه»، شاگرد شیخ اَجَلّ، نورالدّین علی بن عبدالعالی کَرَکی (معروف به محقّق ثانی) می‌باشد.

تأویل الآیات، تفسیر ملیحی است، علم بن سیف بن منصور (که یکی از عالمان پس از اوست) در سال ۹۳۷ [هجری] در مشهد غَرَوی [نجف] روایاتی از این کتاب را انتخاب کرد و آن را «کنز جامع الفوائد» نامید (در نسخه‌ام از این کتاب، بدین گونه یافتم).

این نام را علّامهٔ مجلسی نیز (همان گونه که ما آوردیم) ذکر می‌کند، [1] و نزد ما همین کتاب به دست آمد، در نقل حدیث از آن، به «تأویل الآیات» تعبیر آوردیم؛ زیرا مؤلّف یادآور می‌شود که در آن تصرّفی نکرد سوای حذف اخباری که بدان نیاز نداشت، و این کار، موجب تغییر اسم نمی‌شود.

---

۱. بحار الأنوار ۱: ۱۳.

•احقاق الحق فی نقض اِبطال الباطل

این کتاب، تألیف قاضی سعید شهید، نورالله بن شریف حسینی شوشتری‌ رحمه‌الله است و کمتر کتابی مانند آن در این معنا، نگارش یافت.

کتاب «ابطال نَهج الباطل» اثر فضل بن روزبهان سُنّی می‌باشد که آن را در نقضِ «نهج الحق» (اثر علّامه حلّی رحمه‌الله) نوشته است.

•مجالس المؤمنین

این کتاب نیز، اثر قاضی نورالله شوشتری است.

این کتاب با بند و بست‌های ناچسب، از ارتکابِ تکلّف، در آوردنِ بعضی از اَجانب در سلکِ تشیّع، تهی نمی‌باشد.

در قبالِ سخن کسانی که می‌گویند: اصحاب علوم و دیگر اشخاص مهم و سررشته‌دار و شاخص (همه‌شان) سُنّی‌اند و همین، دلیل حق بودنِ مذهب آنهاست.

به جانم سوگند، نیازی به این تکلّف نیست. مشاهیر شیعه (دانشمندان از هر صنفی) که نزد هیچ کس، شکّی در تشیّع آنها نیست (خدا را شکر) شرق و غرب را پر کرده‌اند، نیازی به این تخریج و تکلّف نمی‌باشد.

افزون بر این، این قول آنها، از بیخ، سخنی شعرگونه است، تشنه آن را آب می‌پندارد [سوی آن می‌دَوَد] هنگامی که بدانجا رسید، چیزی را نمی‌یابد.[1]

---

۱. این سخن، تضمین آیهٔ ۳۹ سورهٔ نور است که در آن، خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً﴾؛ اعمال کافران همچون سرابی در بیابان بی‌آب و علف است که تشنه آن را آب می‌پندارد و چون به سراغ آن می‌رود، چیزی نمی‌یابد.

زیرا نزد صاحبان بصیرت، برای تکذیب یا تصدیقِ مذهب از سوی غیر اهل علم (افراد شاخص) جایگاه و ارزشی وجود ندارد و نیز علمِ دسته‌هایی از دانشمندان در هدایت (شناختِ مذهب حق از باطل) به کلّی، بی‌تأثیر است.

مانند: طبیعی دان‌ها، ریاضی دان‌ها، شاعران، ادیبان، قاریان، طبیبان، فقیهان، خطیبان، مُوَرّخان و خلاصه هر کسی که موضوع علم او مباحث اصول دین نیست.

دو طایفه باقی می‌ماند:

۱. حکمای الهی.

۲. متصوّفه.

وامّا صوفی‌ها؛ هرکه مذهب آنها را بکاود، در می‌یابد که راه و رسم آنان هیولای همهٔ مذاهب می‌باشد به این معنا که آنها عقیده دارند همهٔ راه‌ها انسان را به حق می‌رساند، در شأن خویش نمی‌دانند که مذهبی را تصدیق یا تکذیب کنند.

افزون بر این، آنان اعتنای چندانی به مقام انبیا ندارند و آنان را خرچران‌ها می‌دانند (از این سخن به خدا پناه می‌بریم).

اشخاص مهم نزد آنها اولیایی‌اند که آنان به میل دلشان آنها را تعیین می‌کنند.

کسی که به مقام نبوّت اعتنا ندارد، چه اهمیّتی به مقام خلافت می‌دهد که نیابت از نبوّت و فرعِ آن است.

اگر فرض کنیم گروهی از آنان از لازمهٔ طریق خویش دست کشند و بر خصوص مذهب تسنّن جمود ورزند، این کار نیز حجّتی را برای خصم ثابت نمی‌سازد.

زیرا همهٔ افراد این طایفه، قومی بَطّال، نیرنگ‌باز، خلیفگانِ شیطان و ویرانگرِ قواعد دین‌اند.

برای راحت ساختنِ جسم (بدن) از خوردن و آشامیدن می‌پرهیزند، برای شکارِ مردم، شب زنده‌دار می‌مانند، عمری را گرسنگی می‌کشند تا خرها را بپالانند، جز برای فریفتنِ مردم تهلیل نمی‌گویند، و جز برای شکمبارگی و ربودنِ دل‌های فرومایگان به [غذای] اندک بسنده نمی‌کنند.

اَورادشان رقص و کف زدن است و اَذکارشان آواز و ترانه،[1] به پیرایش مباحث علمی علاقه‌ای ندارند و در تحقیقِ حقایق اصول حِکمی، جَمَل و ناقه‌ای فراهم نیاوردند.

مأخذ خرافات آنها ادّعای کشف و شهود است، شاهدی بر آن ندارند جز کشف عورات در خیابان‌ها و راه‌ها یا جنباندن سر و نفس نفس زدن در مجامع مردم.

اَمثال اینان را جز احمقان نمی‌پیروند و به ظاهر سازی‌شان جز نابخردان گول نمی‌خورند.

اگر برای بعضی از آنها دستی در برخی از مطالب علمی پیش آید (مانند ابن

---

۱. در «روضات الجنّات ۳: ۱۳۴» و با اختلاف در بعضی الفاظ در «منهاج البراعه ۱۴: ۱۶» از امام هادی عليه‌السلام نقل است که دربارهٔ گروهی از صوفیه (که به مسجد درآمدند و دایره‌وار نشستند و به تهلیل پرداختند) فرمود: ولا تلتفتوا إلى هؤلاء الخَدّاعين، فإنّهم حُلَفاء [خلفاء] الشّياطين، وَمُخَرِّبوا قواعد الدِّين؛ يَتَزَهَّدُون لإراحة الأجسام، ويَتَهَجَّدون بصَيْد الأنعام، يَتَجَوَّعون عمراً حتّى يديّخوا [يذبحوا] للإيكاف حمراً، لا يهلّلون إلّا لِغرور النّاس ولَا يُقَلِّلُون [الغذاء] إلّا لملاء العساس واختلاف [واختلاس] قلب الدفناس، يتكلّمون النّاس بإملائهم في الحبّ، ويطرحون باداليلهم الجبّ؛ أورادهم الرَّقص والتّصدية وَأذكارهم الترنُّم والتغنية، فلا يتّبعهم إلّا السُّفهاء، ولا يعتقدهم إلّا الحمقاء... .

عربی و گیلانی و نظایر این دو) این توانمندی و ژرف‌نگری، جز بر انـباشتِ پلیدی آنها نمی‌افزاید.

زیرا در حکمتِ شرعی ما ثابت است که هر اندازه علم مُبطل [۱] بیشتر شود، شیطانی که او را در چنگ دارد، ورطه‌های گمراه سازی را بیشتر می‌شناساند و راه‌های آن را بهتر می‌فهماند.

به ویژه هنگامی که این حالت کشف، با دست‌یازی به ریـاضت‌های غیر شرعی، از لوحِ سجّین برای او پدید آید.

شیطان به چنین شخصی شبهاتی را وانمود می‌سازد که ساختگی بودن و وجه بطلانِ آنها را کسی نمی‌تواند برملا سازد مگر آن که همان تـوانـمندی را از راه کشف حق صحیح به دست آورد.

اینان خواه خود را سنّی بدانند یا شیعه، برای تصدیقشان در تقویتِ مذهبی، اطمینانی نیست وگرنه کسانی از بزرگان این طایفه که خود را شیعه می‌دانند، از کسانی که تسنّن را به خود می‌بندند، کمتر نیستند.

این حسین بن منصور حلّاج است که این طایفه متفق‌اند که وی در سیر و سلوک به آخرین مرحله رسید و به حق تعالی متصل شد. افسانه‌هاشان آکنده از ذکر کرامات و مقامات اوست.

وی مذهب تشیّع را به خود نسبت می‌داد و ادّعا می‌کرد کـه بـاب صـاحب الزمان، حجّة بن الحسن (عجّل الله فرجه) است.

با وجود این، عُظمای شیعه (مانند عامّه) به قول وی اعتنا نکردند و مذهب خویش را به وی قوی نساختند، بلکه به شدّت از وی برائت جستند و به خاطر

۱. مُبطل: اهل باطل، باطل‌گوی.

سخنان منکر و مردودی که از وی بروز یافت، به قتلش فتوا دادند.

و چنین است شَلْمَغانی، و محمّد بن نُصَیر (که فرقهٔ نُصَیریّه به او منسوب‌اند) و همتایان آنها از اصحاب تصوّف و تلوین (بوقلمون صفت).

اینان ـ به راستی ـ فراوان‌اند. هرکه زندگی‌نامه‌ها و اَخبار را بکاود، این امر برایش آشکار می‌شود.

و امّا حکمای الهی ـ خود ـ بر دو قسم‌اند:

[یک] قسمی از آنها هرگز به نبوّت‌ها اعتنایی ندارند، پیامبر آنها، عقول قاصر آنهاست. اگر بعضی از اینان تدیّن به یکی از مذاهب اسلامی را اظهار می‌دارند، ظاهر سازی و وانمودِ تقلّبی است و این کار به خاطر مصلحتی که در نظر دارد صورت می‌گیرد.

کذب این ادّعای آنها در لغزش‌های اَقوال آنان آشکار می‌شود که بسیاری از امور ثابت در شریعت اسلام را انکار می‌کنند.

ابو نصر فارابی و دنباله‌روان وی (که خود را به فلسفه نسبت می‌دهند) از این دسته‌اند.

اگر اینان با بعضی از مسائلی که در شریعت حق ثابت است، موافق باشند، از باب تعبّد به خبرِ صاحب وحی از جانب خدای متعال نیست، تنها از این جهت است که ادلّهٔ عقلی‌شان آنان را به آن مطلب رساند.

اینان نیز نسبت به اختلاف تشیّع و تسنّن، نقشی ندارند،[1] و طایفه‌ای بیرون از هر دو مذهب‌اند.

---

۱. این جمله، ترجمهٔ مضمونی عبارت «لیسوا... في مغدی ولا مراح» است. این مثل دربارهٔ فرزندی به کار می‌رود که از هر نظر شبیه به پدرش می‌باشد (بنگرید به، لغت نامهٔ دهخدا، واژهٔ «مغدی» و واژهٔ «مراح»).

و اگر بنا بر فرض و تقدير، در تحقيق اين اختلاف سخن بگويند، بی‌گمان اصول حِكْمی‌شان، اولويّت اميرالمؤمنين عليه السلام را به خلافت الهی از آن سه تن ديگر اقتضا می‌كند و اگر بعضی از آنها بر خلاف اين رويكرد حرفی بر زبان آورند، بر ساير خبط‌های آنها ـ كه در مسائل حكمی روی می‌دهد ـ معطوف است.

[دو] قسم ديگری از آنها، كسانی‌اند كه در اصول حِكمی ـ بر حسب آنچه نزد آنهاست ـ مطابقت با اصول شرعی را رعايت می‌كنند، بدين معنا كه به مذهب اسلام متعبّدند. هرگاه چيزی از قواعد آنها با چيزی از اصول اسلامی ناساز افتد، مُلزم‌اند آن قاعده را وانهند و به اصولِ اسلامی كه نزدشان ثابت است، روی آورند.

تعبير «يلزمهم» (ملزم‌اند) را بدان خاطر آوردم كه برخی از اينان بدان نيز عمل نمی‌كنند، بلكه اصول اسلامی را به گونه‌ای تأويل می‌برند كه با قواعدی كه با عقلِ ناقص خويش درآورده‌اند، سازگار گردد، هرچند به زبان، خلافِ آن را ادّعا كنند.

در هر حال، اينان نيز (به اعتبار اختلاف مسلكشان در نوع ادلّه و براهين) دو قسم‌اند: حكيم، و متكلّم.

حكيم، به برهان عقلی محض اكتفا می‌كند؛ و متكلّم، گاه به مشهورات و مسلّمات مستند به نقل، استدلال می‌ورزد.

از اين دو قسم، قسمِ اخير ميان اهل سنّت شايع است و «علم كلام» نام دارد.

امّا قسم اوّل (حكمت) كسی از اهل سنّت را نيافتيم كه بر اين مسلك باشد مگر شمار اندكی كه امام مشهورشان، فخر الدين رازی از آنهاست.

فخر رازی در مذهب تسنّن از غالیان، بلکه ناصبی است و با اهل بیت پیامبر دشمنی می‌ورزد.

انصاف این است که این شخص در نهایی‌ترین درجهٔ کینه‌توزی است تا آنجا که خبر یافتم وی شیعه را در قولشان رد کرد که می‌گویند:

امیرالمؤمنین علیه السلام بارها بر منبر می‌فرمود: از مـادونِ عـرش از مـن بپرسید.[1]

اَحَدی جز آن حضرت این سخن را بر زبان نیاورد، و اگر کسی به آن لب جنباند، شواهد امتحان تکذیبش کرد.

فخر رازی در پاسخ این سخن می‌گوید:

چه اختصاصی برای امیرالمؤمنین در این سخن هست، در حالی که من (که بنده‌ای از بندگان فلان و فلانم) می‌گویم: از فوق عرش از من سؤال کنید.

پیداست که این سخن از کسی صادر نمی‌شود مگر آن که طینتِ وی با دشمنی آلِ پیامبر عجین باشد.

---

۱. عین این سخن در مأخذی یافت نشد، لیکن در شماری از روایات آمده است که امامان علیهم السلام از مادون عرش باخبرند.

در «بصائر الدرجات ۱: ۳٥٤، ذیل حدیث ۱۲، آمده است که امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: «عَلِمُوا یا جابِر مادونَ العَرْشِ إلی ما تَحْتِ الثَّری»؛ ای جابر، امامان علیهم السلام از مادون عرش تا طبقات زیرین خاک، آگاه‌اند.

و نیز در «بصائر الدرجات ۱: ٤٥٤، حدیث ۱۳» (و در مختصر البصائر: ٤٨؛ و در بحار الأنوار ۱۷: ۱۰٦) مفضّل از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: آیا امام [از اینجا مدینه] آنچه را در بغداد است، با دستش تناول می‌کند، امام علیه السلام پاسخ می‌دهد: «نَعَم ومـادونَ العـرش»؛ آری، مـادون عـرش در دسترس امام است.

محقّق طوسی (که بنده‌ای از بندگان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است) این ملعون را در این ادّعا تکذیب کرد. وی در «شرح اشارات» از اَغلاط بی‌شمار واضحی که برای فخر رازی پیش آمد، پرده برمی‌دارد و این سخن وی نیز به همان اشتباهات معطوف است.

زیرا فخر رازی پنداشت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از واژهٔ «عرش» همین تخت جسمانی را اراده کرد، در حالی که مقصود امام علیه‌السلام عرشی است که خدای رحمان بر آن مستقر است و مُحدِّد جهات عالم امکان است، چیزی که تجویز چیزی بالای آن معقول نمی‌باشد.

افزون بر این، اگر مراد امام علیه‌السلام عرش جسمانی هم باشد، باز ـ چنان که در جای خودش ثابت است ـ فوق (بالا) برای آن نیست.

از این رو، سخن فخر رازی بنا بر همهٔ فرض‌ها غلط است.

پس از همهٔ اینها، اگر من در آن زمان بودم، از ماتحتِ فرش (فراش) از وی می‌پرسیدم و زبانش را بند می‌آوردم، چه رسد به مافوق عرش! (اشاره را دریاب و از تصریح عبارت به آن بسنده کن).

در هر حال، این علم به اهل سنّت اختصاص ندارد، بلکه همان گونه که میان آنها شایع است، بین شیعه ـ از زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا به امروز ـ رواج دارد و در هر دو قسم این علم (حکمت و کلام) عالمان بزرگی دارند.

افزون بر این، هرکه شرح حال‌ها و آثار را جست و جو کند و احوال کسانی از سُنّیان را که در سلک علما شمرده شده‌اند بکاود، درمی‌یابد که معظمِ آنها میانِ عالمان نحوی، لغوی، قاری، خطیب، شاعر، مُورّخ و فقیهی که به رأی و استحسان فتوا می‌دهد (و وی کم مایه‌ترین علمای مذکور است) می‌باشند.

و اگر بعضی از آنها از این فراتر روند، حافظ اخبارند، در حالی که در اَثر (روایت) آمده است:

حديثٌ تَدْريه خيرٌ مِن ألفِ حديث تَرْويه؛ [۱]

فهم و درک یک حدیث، بهتر از روایتِ هزار حدیث است.

اینان‌اند کسانی که از فزونی جمعیّتِ آنها دم می‌زنند!

و کسی که با نور بصیرت چشمان را سرمه کشد درمی‌یابد که اهمیّت این طوایف (اصحاب رسوم) نزد خردمندان از عطسهٔ بُزی کمتر است.

هرگاه اینان را از میان آنان خارج سازی، آدم نماهایی باقی می‌مانند که در لباس وسواس می‌لولند، نتیجهٔ نگرش آنها اِلحاد و سفسطه و خلاصهٔ افکارشان تشکیک و مغلطه است:

- کسانی از آنها ذات خدا را به احوالش متعدّد می‌دانند.
- کسانی از آنها خدا را در افعالش ظالم می‌شمارند.
- کسانی از آنها خدا را در اقوالش تکذیب می‌سازند.
- کسانی از آنها خدا را از سلطنت کنار می‌زنند.
- کسانی از آنها خدا را در عصیان خویش می‌شریکانند.
- کسانی از آنها برای خدا جسم و مثل قائل‌اند.
- کسانی از آنها خدا را دارای جا و مکان می‌دانند و نقل و انتقال می‌دهند.
- کسانی از آنها فرشتگان مقرّب را تکفیر می‌کنند.
- کسانی از آنها انبیای مرسل را فاسق می‌دانند.

---

۱. معانی الأخبار: ۲، حدیث ۳؛ بحار الأنوار ۲: ۱۸٤، حدیث ۵.

و دیگر اوهام و خرافاتی که نزدیک است آسمان‌ها از آن بشکافد و زمین شق بخورد و کوه‌ها فرو پاشد،[۱] نهایتِ علم آنان همین است،[۲] ای صاحبان بصیرت عبرت گیرید.[۳]

و امّا علمای شیعه که فهرست‌ها و کتاب‌های سیره، شرح حال آنها را در بر دارد، همه‌شان افزون بر سیطره بر علوم رسمی مذکور، عالم، حکیم، نیکوکار و پرهیزکارند، پله‌های علوم حقیقی را درنوردیدند و بر مدارج اصول شرعی بالا رفتند و با افکار عمیق خود، مبانی آن را محکم ساختند و با نگاه‌های دقیق خویش، معانی آنها را بیان داشتند تا آنجا که از دین سیّدالمرسلین، تحریف غالیان و نسبت‌های ناروای مُبطلان را زدودند و به آنچه اینان بدان تن دادند، قانع نشدند [یعنی]:

- تکیه بر تمثال‌های اسمی (اسم و رسم).
- بازی با نقوش رسمی (مقام و منصب).
- تقرّب نزد اُمرا و سلاطین با ذکر مُطِل (چاپلوسی) و اَشعار باطل.
- کسب جایزه از آنها به وسیلهٔ ضرب المثل‌ها و قصه‌های بیهوده و بی‌محتوا.

افزون بر این، این فرقه ـ نزد اهل تمیز ـ عاطل و باطلِ عالَم و خورندگانِ فضولات بنی‌آدم‌اند. اگر شیعه به ضبط احوال امثال اینان اعتنا می‌کرد، برای ذکر نامِ آنها دفاترِ انشا کم می‌آمد، لیکن به حال این افراد اهمیّت ندادند و آنان را

---

۱. تضمین آیهٔ ۹۰ سورهٔ مریم: ﴿تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدّاً﴾.
۲. تضمین آیهٔ ۳۰ سورهٔ نجم: ﴿ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِنَ الْعِلْمِ﴾.
۳. تضمین آیهٔ ۲ سورهٔ حشر: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الأَبْصَارِ﴾.

در شمار علما درنیاوردند (چنان که دشمنان شیعه این کار را کردند) از باب قول متنبّی در هجو بنی عمّار که می‌گوید:

ما كنتُ أزعمُ أنّ الدُّخْنَ[1] فاكهةٌ حتّى نزلتُ بوادي آل عمّار

ـ گمان نمی‌کردم که آرزن میوه باشد، تا اینکه در وادی آل عمّار فرود آمدم.

همهٔ اینها از باب همراهی با ایشان بر طریق بحث بود وگرنه میزان حق و باطل ـ نزد اهل تحقیق ـ کثرت پیروان و قلّت آنها نیست، بلکه امر به عکس می‌باشد، بدین معنا که میزان در شناخت منزلت اشخاص، هدایت یافتن به حق است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

لا يُعرَفُ الحقُّ بالرِّجال، اعْرِفِ الحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَه؛[2]

حق، با اشخاص شناخته نمی‌شود؛ حق را بشناس، اهل آن را می‌شناسی.

و در حدیث دیگر آمده است:

لا تَنْظُر إلى مَن قال، انْظُر إلى ما قالَ؛[3] فالرَّجُلُ مَنْ يَعْرِفُ الرجالَ بالمَقال، لا المَقال بالرِّجال؛[4]

نگاه نکن چه کسی سخن می‌گوید، بنگر چه می‌گوید؛ مرد آن است که افراد را از روی گفتارشان بشناسد، نه گفتار را با اشخاص.

---

۱. در لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل واژهٔ «جاورس» آمده است که این واژه مُعرّب «گاورس» است ... و آن سه نوع است، یک نوع آن را «دخن» گویند که به فارسی «ارزن» است ...

۲. روضة الواعظين ۱: ۳۱؛ بحار الأنوار ٤٠: ۱۲٦.

۳. عيون الحكم والمواعظ: ۲٤۱، حديث ٤٥۹۲.

٤. در منابع در دسترس یافت نشد.

خلاصه، شَرَفِ علم، به شرفِ معلوم است، هرکس معلوماتش امور حق باشد، وی عالم حقیقی است و هرکه معلوماتش امور باطل باشد، برادر شیطان، صاحب جهل مرکّب می‌باشد و نزد خدا و خردمندان، عالم نامیده نمی‌شود.

چه نیکو می‌سراید گوینده ـ در این زمینه ـ آنجا که می‌سراید:

لو كانَ في علم غَيْرِ التَّقي شَرَفٌ لَكان أشرُفُ كُلِّ النّاس إبليسُ [۱]

ـ اگر در علم ناپرهیزکار شرف وجود می‌داشت، برترین همهٔ مردم ابلیس بود.

از این رو، مخالفِ حق، جاهل است، هرچند با دقّت فکری‌اش مو را بشکافد.

وگرنه در میان مُلحدان و زندیقان افرادی‌اند که از علوم مکتوب و معلوم، چیزهایی را حفظ‌اند که کلیدهای آن بر گروه نیرومندی سنگین می‌آید. [۲]

عاقل این را دلیل حجیّت مذاهب آنها قرار نمی‌دهد.

افزون بر این، اگر این امر گریزناپذیر باشد، قلّت (کمی) پیروان، بر حق بودن مذهب آنها اَولی به دلالت‌اند (نه عکس آن) زیرا اهل حق، از زمانی که خدا آدم را برانگیخت تا الآن در اقلیّت‌اند.

ابو عُبَیْدهٔ معتزلی به هشام بن حَکَم گفت: دلیل صحّتِ اعتقاد ما و بطلان معتقد شما، کثرت ما و اندک بودن شماست، با اینکه اولاد علی بسیار بودند و ادّعا داشتند که بر حق‌اند.

هشام گفت: با این سخن ما را اراده نکردی، بر نوح طعن زدی؛

---

۱. نفس الرحمن: ۲٤۰.

۲. تضمینه فقره‌ای از آیهٔ ۷٦ سورهٔ قصص: ﴿إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُوْلِي الْقُوَّةِ﴾.

چراکه در میان قومش ۹۵۰ سال درنگ کرد و آنان را شب و روز به نجات فراخواند، امّا جز اندکی به او ایمان نیاوردند.

این سخن را ابن شهر آشوب در «مناقب آل اَبی طالب» نقل کرده است.[۱]

سزامند است متمّمی بر این سخن بیاوریم و آن اینکه [حتی] پسر نوح او را تصدیق نکرد.

افزون بر این، اگر برای شیعه جز ائمّهٔ آل رسول (کسانی که خدا آنها را با برهان‌های روشن و آیاتِ قوی تأیید کرد، برهان‌ها و آیاتی که بر تصدیق اکثر آنها موافق و مخالف در طولِ روزگاران و دوران متفق‌اند) وجود نمی‌داشت، تا روز قیامت برایشان ـ در آن ـ کفایت می‌کرد.

• الأربعین

این کتاب، اثر اَسعد بن ابراهیم بن سعد اَربلی (یا اَردبیلی که وی نیز اهل سنّت است) می‌باشد.

این اثر، اخبار لطیفی را در بر دارد که همهٔ آنها دربارهٔ فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت آن حضرت است.

• الرّواشح السماویّه

این کتاب، اثر سیّد سند نِحریر، جامع علوم عقلی و نقلی، امیر محمّد باقر بن محمّد داماد ﷺ است و شرح وی بر «الکافی» می‌باشد، لیکن از وی جز مقدّمات مذکور ـ در آن ـ سامان نیافت.

این اثر، در بر دارندهٔ فواید شریف و زواید لطیفی است، لیکن میرداماد ﷺ

---

۱. مناقب آل اَبی طالب ۱: ۲۷۴؛ بحار الأنوار ۴۷: ۴۰۱، حدیث ۳.

مبانی‌اش را با شُمْبهٔ تعقیداتی نشان می‌زند که نمی‌توان دریافت مدح و ستایش است یا هجو و ریشخند، و معانی‌اش را با بافتِ تلفیق‌هایی می‌پوشاند که ناپیداست جُبّه‌اند یا قبا.

اَلفاظِ دل ناچسبی را می‌آورد که وضع آنها را اهل لغت، چندان برنمی‌تابند و عبارات عجیب و غریبی را ابداع می‌کند که پیش از وی اِنس و جنّی به آن دست نیازید؛ چنان که شیوه‌اش در همهٔ تألیفات معقول و منقولی که پدید آورد، به همین منوال است.

می‌دانی که این کار امری است که خدا و رسولان و اولیای خدا، کلمات خویش را از مثلِ آن پیراستند و اگر آن امر پسندیده‌ای به شمار می‌آمد، آنان به این کار اَولی و تواناتر بودند.

خلاصه، این روش درمباحث علمی، اَمری ناپسند می‌باشد، کاش می‌دانستم چه چیزی وی‌ﷺ را بدین کار واداشت.

• **شرح الدرایه**

این کتاب، اثر تاج الملّة والدّین، زین الدّین، علی بن احمد شامی عاملی، معروف به شهید ثانی (قدّس الله لطیف سرّه) است، و از تألیفاتِ ملیح و نیک می‌باشد.

• **الجامع الصحیح**

این کتاب، اثر محمّد بن اسماعیل بن مُغیره بخاری (یکی از امامان شش‌گانهٔ اهل سنّت و متقدّم آنها) است و این کتابش از کتاب‌هایی است که مدار مذهبشان بر پایهٔ آن می‌باشد (نظیر کتب اربعهٔ ما).

صحیح بخاری بدان پایه از اتقان که اهل سنّت بیان می‌دارند نیست (چنان که این امر بر کسی که بدان مراجعه کند پوشیده نمی‌ماند).

از این کتاب روایتی را نقل نکردیم، ذکر آن، از باب استطراد است.

• صحیفة الرّضا

این کتاب، به اسناد شیخ ابو علی طبرسی (صاحب تفسیر «مجمع البیان») از امام رضا علیه السلام است و به خواست خدا، ذکر سند آن خواهد آمد.

این صحیفه، از صحیفه‌های مشهور است.

مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» می‌گوید:

> کتاب صحیفة الرّضا از کتاب‌های مشهور میان شیعه واهل سنّت است. سیّد جلیل، علیّ بن طاووس، از آن ـ به سندش به شیخ طبرسی ـ روایت می‌کند. اسانیدی را در نسخه‌های قدیمی از سیّد بن طاووس به شیخ مذکور و از وی به امام علیه السلام یافتم.[1]

زمخشری در کتاب «ربیع الأبرار» می‌گوید:

> یحیی بن حسن حسینی، در اسناد صحیفة الرّضا علیه السلام می‌گفت: اگر این اسناد را بر گوش دیوانه‌ای بخوانند، به هوش می‌آید.[2]

در ادامه، مجلسی رحمه الله می‌نگارد:

> خلاصه، این کتاب از اصول مشهور است، تکیه (اعتماد) بر آن صحیح می‌باشد.[3]

---

۱. بحار الأنوار ۱: ۳۰.
۲. ربیع الأبرار ۳: ۲۷۸؛ بحار الأنوار ۱: ۳۰.
۳. بحار الأنوار ۱: ۳۰.

• مطالب السَّؤول فی مناقب آل الرَّسول

این کتاب، اثر محمّد بن طلحهٔ شافعی (از علمای اهل سنّت) است. علی بن عیسی اَربلی، در «کشف الغمّه» از آن روایات فراوانی را نقل می‌کند.

• شرح نهج البلاغه

این کتاب، اثر عزّ الدین، عبدالحمید بن اَبی الحدید معتزلی است. وی آن را برای ابن علقمی (که مذهب شیعه داشت) نگاشت. ابن علقمی، وزیر مستعصم عبّاسی (آخرین خلیفهٔ بنی عبّاس) بود.

• الفُصول المُهِمَّه فی فضائل الأئمّه

این کتاب، اثر علیّ بن احمد مالکی [از عالمان اهل سنّت] است.

• المناقب [۱]

این کتاب، اثر شمس الدین، یوسف بن قُزُغْلی، [۲] سبط ابوالفَرَج بن جوزی (معروف از ناحیهٔ مادر) صاحب کتاب «تاریخ مرآة الزّمان» است.

• مِشکاة المَصابیح

این کتاب، اثر خطیب، محمّد بن عبدالله عُمَری تبریزی است.

---

۱. ظاهراً مراد مؤلّف از این کتاب، همان کتاب «تذکرة خواصّ الأُمّه» می‌باشد.
این توضیح از فاضل ارجمند، آقای سید محمد معلم است.

۲. ابن خلّکان در تاریخش این واژه را «قُزُغْلِی» ضبط کرده است.
بعید نمی‌باشد (و خدا داناتر است) که این واژه از اَلفاظ ترکی باشد، و ترجمهٔ آن «ابن ابنت» (پسر دختر) است.
وی بدان خاطر بدین نام شهرت یافت که فرزندِ دختر ابن جوزی (ابوالفرج) بود؛ چراکه «قِزعل» به معنای دختر و کنیز است، و «قُزغُل» به معنای پسر می‌باشد، و یاء هنگام اضافه به آن ضمیمه می‌شود (مؤلّف عفی عنه).

• **راحة الأرواح ومؤنس الأشباح فی تاریخ النبیّ والأئمّة ودلائلهم**

این کتاب، اثر حسن امامی سبزواری است.

این اثر از بهترین کتاب‌هایی است که در این معنا به فارسی نگارش یافت و از آن، جلالتِ مؤلّف (و اینکه شخصی آگاه به اخبار و اهلِ تحمّل معانی آنها بود) به دست می‌آید، و عبارات آن به شیوهٔ عبارات معمول در این زمان نیست.

روایاتی را که از این کتاب آوردم، به عربی ترجمه کردم.

نسخه‌ای از این کتاب که به راستی عتیق (نسخهٔ قدیم) بود، به دستم رسید جز اینکه بخش زیادی از آن وجود نداشت.

نیز بر تلخیص این کتاب دست یافتم. خلاصه کننده، از هیچ کوششی در تضییعِ کتاب مؤلّف دریغ نکرده بود. خدا از جانب مؤلّف بهترین پاداش‌ها را (در زمرهٔ مُلَخِّصان کتاب‌های مردم) به وی دهد، و ما و همهٔ برادران ایمانی‌مان را از این مَرَض مصون دارد.[1]

• **نقد الرِّجال**

این کتاب، اثر سیّد صفی، امیر مصطفی بن حسین حسینی تفریشی، از معاصران شیخ تقی، مولانا محمّد تقی مجلسی ﷺ است. هر دو تن، بر مولی المدقّق، ورع تقی، عبدالله بن حسین شوشتری شریف ﷺ [حدیث] قرائت کردند.

کتاب نقد الرّجال از کتاب‌های معروف می‌باشد، لیکن فقط نقل است، تحقیقی در آن وجود ندارد.

---

۱. دسترسی به نسخهٔ اصلی و خطی این کتاب فراهم نیامد و از این رو، در موارد بسیاری، آدرس‌ها به نسخهٔ چاپی آن (که خلاصهٔ «راحة الأرواح» است) استناد داده شد.

• تلخيص المقال في [تحقيق احوال] الرِّجال

این کتاب، اثر سیّد فاضل، مدقّق نحریر، میرزا محمّد بن علیّ بن ابراهیم استرآبادی (صاحب کتاب معروف «الرِّجال الکبیر») است و کتابی را که آوردیم، تلخیص کتاب «الرّجال الکبیر» می‌باشد و به نظر می‌رسد به «الرّجال الأوسط» معروف است.

وی کتاب دیگری دارد که از این کتاب خلاصه‌تر است و به «الرّجال الصغیر» معروف می‌باشد.

استرآبادی از معاصران مولا عبدالله بن حسین شوشتری (که اندکی پیش ذکر شد) می‌باشد. در آستانِ علوی مجاورت داشت و سپس مجاور بیت الله (کعبه) شد و در ۱۳ ذی قعدهٔ سال ۱۰۲۸ [هجری] در مکّه از دنیا رفت (در «لؤلؤة البحرین» این گونه ضبط است).[۱]

مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار» وی را در شمار کسانی می‌آورد که صاحب الزمان علیه‌السلام را دیدند.

وی رحمه‌الله می‌گوید:

به من خبر داد جماعتی از سیّد سند، فاضل کامل، میرزا محمّد استرآبادی (خدا مرقدش را نورانی سازد) گفت: شبی پیرامون کعبه طواف می‌کردم، ناگهان جوانی خوش‌سیما آمد، به طواف دست یازید، چون به من رسید، شاخه‌ای از گل سرخ را (در غیر زمانِ آن)

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

به من داد، آن را گرفتم و بوییدم و پرسیدم: ای آقایم، این گل از کجاست؟

فرمود: از خرابات، سپس از پیشم غیب شد و او را ندیدم.[۱]

• عُدَّةُ الداعی

این کتاب، اثر شیخ عارف ملی، احمد بن فَهْد حِلّی رحمه‌الله است.

• الأربعین

این کتاب، اثر شیخ جلیل، ورع تقی، مولانا محمّد تقی مجلسی رحمه‌الله است. وی در این کتاب، چهل حدیث را از طریق اهل سنّت در فضائل مولایمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرد آورده است.

• مِفتاح الفلاح فی عمل الیوم واللیلة

این کتاب، اثر شیخ محقّق جامع، ورع زاهد، بهاء الدّین، محمّد بن حسین بن عبدالصَّمد عاملی حارثی است.

وی از نسل حارث بن هَمْدان است که شخص معروفی می‌باشد. حارث، از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، کسی که امام علیه‌السلام ـ سخنی را که سیّد حِمْیَری آن را به نظم درآورد ـ به وی فرمود:

یا حارَ هَمْدانَ مَن یَمُتْ یَرَني مِنْ مُؤْمنٍ أو منافقٍ قُبُلا[۲]

ـ ای حارث همدانی، هرکه بمیرد (خواه مؤمن باشد یا منافق) مرا پیش روی خود می‌بیند.

۱. بحار الأنوار ۵۲: ۱۷۶.

۲. تفسیر قمّی ۲: ۲۶۶؛ امالی طوسی: ۶۲۷؛ بحار الأنوار ۶: ۱۸۰ ـ ۱۸۱.

این ابیات، معروف‌اند و بعضی پنداشته‌اند که عین این اَشعار از امیرالمؤمنین علیه السلام است، و تحقیق همان است که ما ذکر کردیم.

• الأربعین

این کتاب نیز اثر شیخ بهائی رحمه الله است و کتابی است که در معنای خود اثری لطیف می‌باشد.

• الدِّرایه

این کتاب هم اثر شیخ بهائی رحمه الله است و آن را مقدّمهٔ کتاب «حبل المتین» قرار داد.

• مفتاح النَّجاء فی مناقب اَصحاب العَباء

این کتاب، اثر امیر بن محمّد بن رستم معتمد خان بَدَخشی، از عالمان سنّی است. مُصنّف در آغاز کتاب، نامش را همین گونه ثبت می‌کند.

و این اثر، همان کتابی است که بعضی از شبهات را از آن نقل کردیم؛ مانند: حضور امام جواد علیه السلام بر بالین پدرش در طوس، ایرادش در امر صاحب الزمان علیه السلام، و خدا را شکر، هر دو شبهه را پاسخ دادیم.[1]

از تاریخ تألیف این کتاب به دست می‌آید که مؤلّف وی از متأخّران (روزگار وی، نزدیک به دورانِ مجلسی دوّم رحمه الله) می‌باشد.

وی در این کتابش می‌پندارد که مهدی موعود از نسل امام حسن علیه السلام است، نه امام حسین علیه السلام.

---

۱. بنگرید به، جلد ۱۰، ذیل حدیث ۹۹.

﴿إِنَّها لا تعْمى الأَبْصَارُ ولَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُور﴾؛[1] چشم‌ها نابینا نمی‌شوند، ولکن دل‌هایی که در سینه‌هایند کور می‌گردند.

• **مُنْتقى الجُمَان في الأحاديث الصِّحاح والحِسان**

این کتاب، اثر فاضل متبحّر، شیخ حسن بن شهید ثانیﷺ صاحب «معالم الأُصول» است.

مُنْتَقى الجُمان، فواید شریفی را در بر دارد، گرچه مؤلّف در عمل به اخبار بر خود سخت می‌گیرد.

موضوع این کتاب مدارک فقهی است، چیزی از اخبار اصول دین در آن وجود ندارد و از این رو، از آن روایتی را نیاوردیم.

این کتاب را ـ فقط ـ بدان جهت خاطرنشان ساختیم که از کتاب‌های اخبار است.

• **شرح حديث الغمامة المعروف بالبساط الكبير**

این کتاب، اثر حکیم اخباری محقّق، قاضی سعید قمّی شریف، از شاگردانِ فیض کاشانیﷺ است، لیکن در طُرُق حکمت الهی از استادش گران‌بارتر و در مسالک معرفت از او استوارتر،[2] و در اَخبار معصومانﷺ از وی متعبّدتر بود.

گرچه فیض امتیازاتی داشت که برای قاضی سعید حاصل نشد (چنان که از نوشته‌های هر کدامشان به دست می‌آید).

این اثر، کتابِ لطیفی است، تحقیقات آراسته و تدقیقات ظریفی را در بر دارد

---

۱. سورهٔ حجّ (۲۲) آیهٔ ٤٦.

۲. این سخن تضمین محتوایی آیهٔ ٦ سورهٔ مُزَّمّل است: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾؛ پدیدهٔ شب گران‌بارتر و راست و درست‌تر است.

که به مهارت مؤلّف آن در فنّ حکمت الهی و دقایق آسرار ربّانی گواهی می‌دهد.

قاضی سعید قمّی ﷺ کتاب بزرگی در شرح «توحید صدوق» دارد که نزد یکی از برادران ایمانی بدان پی بردم و هنگام تألیف «صحیفة الأبرار» برایم فراهم نیامد.

● الوافی

این کتاب، اثر شیخ محقّق، محدّث ماهر، محمّد بن تقی، مدعو به محسن فیض ﷺ است و ۱۵ مجلّد می‌شود و خاتمه‌ای دارد.

مؤلّف ﷺ در آن اخبار کتاب‌های چهارگانه (الکافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب الأحکام، الاستبصار) را با طرز و ترتیب زیبایی گرد می‌آورد، برای هر باب، آیات مناسب آن را می‌افزاید، و برای اشکالات اخبار [کتب اربعه] و اخباری که در این چهار کتاب ذکر نشده‌اند، بیاناتی را با تقریب‌هایی (به ویژه در کتاب الروضهٔ آن) می‌آورد.

همهٔ این کتاب، نزد ما وجود داشت.

● الصافی فی التفسیر

این کتاب نیز اثر فیض کاشانی ﷺ است.

● المَحَجَّةُ البَیْضاء فی اِحیاء الإحیاء

این کتاب، تحریر (باز نویسی) احیاء العلوم (اثر غزالی) از سوی فیض کاشانی ﷺ در سه مجلّد است.

وی ﷺ بعضی از اخبار نامقبول و قصه‌های ساختگی صوفیه و دیگران را از کتاب حذف می‌کند و به جای آنها اخبار مأثوری را از طریق ما می‌گذارد.

کاش وی این کتاب را ـ به کلّی ـ دور می‌انداخت و به جای آن در همان معنا، کتاب جداگانه‌ای می‌نگاشت؛ زیرا بسیاری از مطالب برجای ماندهٔ آن نیز از نوع همان مطالبی است که فیض رحمه الله آنها را حذفاند.

این اثر زمانی نزدم بود، سپس آن را به صاحبش برگرداندم و از آن جز نامهٔ امام عسکری علیه السلام را نقل نکردم.

- **تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعه**
- **الفُصُول المُهِمّة فی اُصول الأئمّه**
- **الجَواهر السَنیّة فی الأحادیث القُدسیّه**

این سه کتاب، اثر شیخ جلیل، محدّث نبیل، محمّد بن حسن حُرّ عاملی رحمه الله می‌باشد.

- **مُنْتَخب المراثی والخُطَب**

این کتاب، اثر شیخ ثقه، ورع زاهد، فخرالدّین طُرَیْحی نجفی رحمه الله صاحب «مَجْمَع البَحْرین فی غریب القرآن والأخبار» است.

منتخب المراثی، کتاب معتبری می‌باشد، مجلسی رحمه الله در مقتل «بحار الأنوار» از آن فراوان نقل می‌کند و به «کتاب بعض الثقات المعاصرین»[1] (و عبارتی نزدیک به این) از آن تعبیر می‌آورد.

نیز سیّد توبلی رحمه الله در «مدینة المعاجز» از آن فراوان حدیث نقل می‌کند، و در معجزهٔ ۳۳ از معجزات امام سجّاد علیه السلام می‌گوید:

۱. بحار الأنوار ٤٤: ۲۹۲، حدیث ۳۷.

شیخ فاضل، تقی زاهد، شیخ فخرالدین نجفی، او را در نجف دیدم و از وی اجازه‌ای دارم.[1]

• المقتل

این کتاب، اثر ابو مِخْنَف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلم اَزْدی غامدی، می‌باشد.

• اَخْذ الثار فی احوال المختار

این کتاب نیز اثر ابو مِخْنَف است.

این دو کتاب، معروف‌اند. شیخ طوسی در «فهرست» آن دو را با دیگر کتاب‌های ابو مِخْنَف می‌آورد و سندش را به آنها ذکر می‌کند (و ان شاء الله، در اسانید ما می‌آید).

از رجال شیخ طوسی و فهرست او به دست می‌آید که وی از کسانی است که امام حسن و حسین علیهما السلام را تا امام صادق علیه السلام درک کرد.[2]

از کشّی نقل است که «لوط بن یحیی» به ابو مخنف کنیت یافت و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود. شیخ طوسی رحمه الله این سخن را اشتباه می‌داند و می‌گوید: وی، علی علیه السلام را دیدار نکرد، پدرش یحیی از اصحاب امام علی علیه السلام بود.[3]

و از نجاشی نقل است که ابو مِخْنَف از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند، و گفته‌اند از ابو جعفر علیه السلام روایت می‌کرد، و این سخن صحیح نیست.[4]

---

۱. مدینة المعاجز ٤: ٣١١ـ٣١٢، حدیث ١٣٣٦.
۲. فهرست کتب الشیعه: ١٢٩، شمارهٔ ٥٧٣.
۳. فهرست کتب الشیعه: ٣٨١، شمارهٔ ٥٨٦؛ رجال طوسی: ٨١، شمارهٔ ٧٩٦.
٤. رجال نجاشی: ٣٢٠، شمارهٔ ٨٧٥.

می‌گویم: منافاتی میان این دو قول نیست، ادراک زمان اشخاص اَعمّ از روایت است.

در ذهنِ بعضی از مردم نشسته است که ابو مِخْنَف سُنّی می‌باشد، این ارتکاز ذهنی، پنداری است که از ضعفِ تحصیل برمی‌خیزد.

ابو مِخْنَف از خواصّ شیعه است تا آنجا که فیروزآبادی در «القاموس» می‌گوید:

> ابو مِخْنَف، لوط بن یحیی، اخباری شیعی، از ناقلانِ سیره است، متروک می‌باشد.[1]

می‌گویم: بدان خاطر که شیعه بود، او را متروک خواند.

باری، صورت سند کتاب «المقتل» در نسخه‌ام (که از نسخه‌های چاپ شده است) چنین است، می‌گوید:

> برای ما حدیث کرد ابو مُنذر، هِشام، از محمّد بن سائب کَلْبی، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالرّحمان بن جُنْدَب اَزدی، از پدرش، گفت: من و سلیمان بن صُرَد خُزاعی، و مُسَیَّب بن نجبه، و سعید بن عبدالله حنفی بر حسن بن علیّ بن اَبی طالب وارد شدیم...[2]

ضبط درست سند چنین است: هشام بن محمّد بن سائب، لفظ «عن» (از) در سند، غلط می‌باشد.

[نیز] ظاهر بلکه متعیّن این است که «ابو مِخْنَف» از میان کَلْبی و عبدالرّحمان

---

۱. القاموس المحیط ۳: ۱۸۷. عبارت «القاموس» چنین است:... أخباريٌّ شيعيٌّ تالفٌ متروكٌ. در «الصحاح ٤: ۱۳۵۸» آمده است: رجلٌ من نَقَلَة السِّيَر؛ شخصی از ناقلان سیره است.

۲. در منابع در دسترس یافت نشد.

افتاده است؛ زیرا «کَلْبی» راوی کتاب از «ابو مِخْنَف» است (چنان که نجاشی و شیخ طوسی، به صراحت آن را بیان داشته‌اند) و ابو مخنف هموست که از عبدالرّحمان مذکور، روایت می‌کند.

چنان که در سند دیگری از شیخ طوسی بدان تصریح شده است و آن سند کتاب «الخطبة الزَّهراء لأميرالمؤمنين عليه السلام» می‌باشد. در آن آمده است:

نَصْر بن مزاحم، از لوط بن یحیی، از عبدالرّحمان بن جُنْدَب، از پدرش روایت می‌کند که گفت:

امیرالمؤمنین عليه السلام خطبه خواند... .[1]

و خطبه را با طول و تفصیل آن می‌آورد.

در بعضی از کتاب‌های رجال، «عبدالرّحمان بن حبیب» واقع است،[2] لیکن این ضبط غلط است، ثبت درست، «عبدالرّحمان بن جُنْدَب» می‌باشد، وی همان شخصی است که نَصْر بن مزاحم در کتاب «صفّین» به واسطهٔ عُمَر بن سعد (و غیر او) از وی روایت می‌کند.[3]

این شخص (چنان که برخی پنداشته‌اند) آن عُمَر بن سعدی که قاتل امام حسین عليه السلام می‌باشد، نیست.

شیخ طوسی رحمه الله وی و پدرش (جندب بن عبدالله) را در اصحاب امام علی عليه السلام ذکر می‌کند.[4]

---

۱. فهرست کتب الشیعه: ۳۸۱ ـ ۳۸۲، شمارهٔ ۵۸٦ (در چاپ قدیم، ص۱۲۹ ـ ۱۳۰، شمارهٔ ۵۷۳).
۲. منتهی المقال ۵: ۲٦۲.
۳. بنگرید به، وقعة صفّین: ۲۳۲ و ۳۱۹ و ۵۲۸.
٤. فهرست کتب الشیعه: ۳۸۱، شمارهٔ ۵۸٦.

و ابو مُنذِر، هشام بن محمّد، همان کَلْبی، نسب شناس معروف (صاحب «جَمْهَرة النَّسب» و دیگر کتاب‌ها) است.

ابن خَلِّکان می‌گوید:

تصانیف وی بیش از ۱۵۰ کتاب است.[۱]

وی رحمه‌الله شیعهٔ امامی بود، از ابو عبدالله علیه‌السلام روایت می‌کرد و تا زمان امام جواد علیه‌السلام باقی ماند؛ زیرا در سال ٢٦٤ (و گفته‌اند ٢٦٦) درگذشت و امام رضا علیه‌السلام در سال ۲۰۳ از دنیا رفت.

نجاشی از کَلْبی روایت می‌کند که گفت:

بیماری سختی گرفتم، علمِ خود را از یاد بردم، پیش جعفر بن محمّد علیه‌السلام نشستم، علم را در کاسه‌ای به من آشاماند، علمم به من بازگشت.[۲]

حدیث شیعه شدن کَلْبی به دستِ ابو عبدالله علیه‌السلام در «الکافی» در باب «ما یفرّق به بین دعوی المحقّ والمبطل» مذکور است.[۳]

ابن خَلِّکان در حکایتی از وی نقل می‌کند که: وی قرآن را در سه روز حفظ کرد.[٤]

و فاعل «قال» در آغاز کتاب بعضی از شاگردانش، ابو المُنذر است.

---

١. وفیات الأعیان ٦: ٨٣.

٢. رجال نجاشی: ٤٣٤.

٣. الکافی ١: ٣٤٨ـ ٣٥١، حدیث ٦؛ بحار الأنوار ٤٧: ٢٢٨ ـ ٢٣١، حدیث ١٩.

٤. وفیات الأعیان ٦: ٨٢.

• وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزّمان

این کتاب، اثر احمد بن محمّد بن ابراهیم بن خَلِّکان اَربلی (قاضی در دمشق) است. نَسب وی به «برامکه» می‌رسد، و سُنّی است.

در بعضی جاها، در وجه نامیده شدن جدّش به «خَلِّکان» دیدم که:

روزی جدّ وی، افتخار و مناقبِ آبا و اجدادش را حکایت می‌کرد و می‌گفت: جدّم فلان، چنان بود و جدّم فلانی چنین بود، و در این زمینه سخن را به درازا کشاند.

یکی از حاضران به وی گفت: «خَلِّ کان» (چنین و چنان بود را واگذار).[1]

وی با این سخن، اِشعار به مضمون بیت مشهور زیر داشت:

إنّ الفَتی مَن یَقول ها أَنَاذا　　لَیس الفَتیٰ مَن یَقول کانَ أَبي[2]

ـ جوانمرد کسی است که بگوید خودم اینم، نه اینکه بگوید پدرم چنان بود.

بدین سان، این کلمه بر سر زبان‌ها افتاد و وی بدان لقب یافت.

• المناقب المرتضویّه

این کتاب، اثر محمّد صالح حسینی ترمذی است که از عُرفای سنّی می‌باشد و در کتابش اخبار طریفی هست که بعضی از آنها را در این کتاب ترجمه کردیم.

---

۱. در «کشکول بهایی ۳: ۲۵۹» وجه دیگری برای این نام‌گذاری بیان شده است.

۲. خزانة الأدب ٤: ۲۰۰؛ امثال و حکم دهخدا ۱: ٤٦ (آدمی را نسبت به هنر باید، نه پدر).

دو بیت فارسی زیر نیز همین مضمون را گویاست:

گیرم پدر تو بود فاضل　　از فضلِ پدر تو را چه حاصل؟!

جایی که بزرگ بایدت بود　　فرزندیِ کس نداردت سود!

• غاية المرام وحُجّة الخصام

این کتاب، اثر سیّد سند ثقه، علّامه سیّد هاشم بن سلیمان بن اسماعیل حسینی بحرانی توبلی (خدا روحش را پاکیزه گرداند) از بزرگان علمای «بحرین» می‌باشد. پس از شیخ‌مان مجلسی ﷺ در احاطه به اخبار، مثل وی را در میان متأخّران ندیدم.

توبلی و مجلسی، معاصر هم‌اند و کتاب «غاية المرام» وی با اسلوب غریبی سامان یافت که بی‌پیشینه است، آن را در دو مقصد می‌نگارد:

مقصد اوّل، در تعیین امام و نص بر آن و آنچه را بدان ارتباط می‌یابد.

مقصد دوّم، در وصف امام و فضائل او و فضائل اهل بیت و شیعیان آنها.

برای هر دو مقصد، بیش از ٤٥٩ باب قرار می‌دهد و برای هر عنوانی دو باب تنظیم می‌کند: بابی برای اخبار اهل سنّت، و بابی برای اخبار شیعه.

خلاصه، مثل این کتاب، در معنای آن تاکنون، اثری نوشته نشده است (خدا از سوی اَجداد پاکش بهترین پاداش‌ها را به او دهد).

• مدينة المعاجز

این کتاب نیز اثر سیّد توبلی ﷺ است. همهٔ معجزات امامان دوازده گانه را در آن گرد می‌آورد، و کتاب جامع بزرگی می‌باشد و در این زمینه بسنده است.

از این کتاب، در «صحيفة الأبرار» فراوان نقل کردیم.

• المَحَجَّة فيما نزل في القائم الحجّة عليه السلام من الآيات

این کتاب نیز اثر سیّد توبلی ﷺ می‌باشد و کتاب لطیفی است.

• تَبْصِرَةُ الولي فيمَن رَأى القائم المهدي

این کتاب نیز اثر سیّد توبلی ﷺ است و ناقص می‌باشد. وی کتابش را به ذکر

کسانی که امام مهدی علیه‌السلام را در هر دو غیبت (غیبت صغرا و غیبت کبرا) دیدند عنوان می‌زند، و جز کسانی را که آن حضرت را در غیبت صغرا دیدند، ذکر نمی‌کند.

• روضة العارفين

این کتاب نیز اثر سیّد توبلی رحمه‌الله است و در آن اصحاب صاحب منصب از علمای امامیّه را می‌آورد.

این اثر نیز (بر اساس نسخه‌ای که به دستم رسید، و خدا داناتر است) ناقص می‌باشد.

انگیزهٔ وی از تألیف این کتاب همان است که قاضی رحمه‌الله را به تألیف «مجالس المؤمنين» واداشت، لیکن وی رحمه‌الله جز کسانی را که به تشیّع معروف‌اند ذکر نمی‌کند.

در «لؤلؤة البحرين» این اثر به کتاب «الرجال والعلماء الذين يرجعون إلى الحق» (عالمان و افرادی که به حق بازگشتند) عنوان زده شده است، و این عنوان خطاست.

منشأ اشتباه، سخنِ مؤلّف رحمه‌الله در آغاز کتاب است که بیان می‌دارد:

> باطن بسیاری از علمای سنّی بر خلاف ظاهر آنهاست؛ مانند ابو حنیفه که وی اصل (زیر بنا و ریشه) مذاهب چهارگانهٔ اهل سنّت است. وی «زیدی» بود و به ولایت اهل بیت اعتقاد داشت...
>
> بسیاری از آنان هنگامی که دلیل صادق و برهان ناطق (گویا) بر صحّت مذهب دوازده امامی برایشان آشکار شد، به حق بازگشتند؛ مانند: غزالی ...

و مانند این سخنان را بر زبان می‌آورد و کلام را ادامه می‌دهد.

وی این سخن را در پاسخ مطلبی می‌آورد که از اهل سنّت نقل است، می‌گوید:

> بعضی از مقلّدان سنّی را اینکه مشایخِ اهل سنّت بر مذهب آنهاست، به بردگی کشاند، می‌گویند: بودنِ بزرگانِ اهلِ سنّت بر مذهب ایشان دلیلِ صحّت مذهب آنهاست؛ مانند: امام فخر الدین رازی، زمخشری و همتایان این دو.

سپس می‌گوید:

> این، عین همان تقلیدی است که خدا در کتابش از آن نهی کرد... بسیاری از اهل سنّت... (تا آخر آنچه ما با تلخیص از وی نقل کردیم).
>
> افزون بر این، در میان امامیّه، محقّقانی وجود دارد.

وی جماعتی را ذکر می‌کند، سپس می‌گوید:

> چنان که این کتابم تو را بدان آگاه می‌سازد.

صاحب «لؤلؤة البحرین» ﷺ [از این سخن] پنداشت که موضوع کتاب ذکر کسانی است که به حق بازگشتند.

به نظر می‌رسد وی به عین کتاب دست نیافت، آن را از بعضی از نا آزمودگان شنید.

در «روضة العارفین» اخبار و داستان‌های طریفی است که آنها را با تقریب ذکر می‌کند.

سیّد توبلی ﷺ کتاب‌ها و مصنّفات دیگری دارد که همه‌شان سودمندند، در هیچ یک از آنها چیز نامفیدی نیست؛ به ویژه کتاب «البرهان فی التفسیر» که در شش جلد می‌باشد و همهٔ آن اخبار است.

لیکن دیگر مؤلّفات وی، هنگام تألیف «صحیفة الأبرار» نزدم وجود نداشت.

• بحار الأنوار

این کتاب، تألیف شیخ اَفخم اَفخر، مجدّد رأس سدهٔ یازدهم، صاحب فیض قُدسی، مولانا محمّد باقر بن محمّد تقی مجلسی (خدا روحش را تازه گرداند وضریحش را نورانی سازد) می‌باشد.

بحار الأنوار، ۲۵ مجلّد می‌باشد. از اخبار معصومین ﷺ آثاری را گرد آورد که کتاب دیگری آنها را [بدان گونه] جمع نکرد و فوایدی را در بر دارد که خطابی آن را در بر نگرفت.

جز اینکه پس از مجلّد پانزدهم آن، از بیاناتِ مجلسی تهی است؛ زیرا عمرش بدین کار وفا نکرد.

در حال تألیف «صحیفة الأبرار» مجلّدات زیر - از این کتاب - نزدمان حاضر بود:

جلد اوّل؛ کتاب عقل و علم و جهل.

جلد چهارم؛ کتاب احتجاج.

جلد ششم؛ کتاب احوال النبی ﷺ.

جلد هشتم؛ کتاب فتنه‌ها و محنت‌هایی که بعد از رسول خدا ﷺ رخ داد.

جلد دهم؛ کتاب احوال حضرت فاطمه و حسن و حسین (صلوات خدا بر ایشان باد).

جلد دوازدهم: کتاب احوال امام رضا علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام.

جلد سیزدهم: کتاب احوال حجّت علیه السلام.

جلد چهاردهم: کتاب آسمان و جهان.

از جلد هفتم (کتاب الحجّه) کتاب مختصری که اسانیدیش حذف بود، نزدمان حاضر بود و از آن چیزی نقل نکردم؛ زیرا با کتاب الحجّه «عوالم» از آن بی‌نیاز بودیم.

و از جلد نهم (احوال امیرالمؤمنین) نیز ترجمه‌ای نزدم بود که محمّد رضی بن محمّد نصیر (برادر زادهٔ مجلسی رحمه الله) آن را ترجمه می‌کند (بر اساس سخنی که خودش در ترجمه‌اش بیان می‌دارد) وآن را «صحیفة المتّقین ومنهج الیقین» می‌نامد.

از این کتاب نیز جداگانه چیزی را نقل نکردیم؛ زیرا با کتاب‌هایی که نزدمان وجود داشت (و بیشتر اخبار آن حضرت در آنها بود) نیازی بدان نداشتیم.

بر جلد پانزدهم (کتاب ایمان و کفر) در مشهد غروی (نجف) (سلام خدا بر مشرّف آن باد) دست یافتم و یک حدیث از آن برگرفتم و در جلد اوّل کتاب نقل کردم، عین این کتاب در زمان تألیف در دسترسم نبود.

مجلسی رحمه الله در سال ۱۱۱۱ (و گفته‌اند: ۱۱۱۰) درگذشت، تاریخ تولّدش [به حروف ابجد] «جامع کتاب بحار الأنوار» است.

- **الوَجیزة فی الرِّجال**

این کتاب نیز اثر مجلسی رحمه الله است.

- **الأربعین**

این کتاب نیز اثر مجلسی رحمه الله است، و کتاب مبسوطی است که فواید بسیاری را در بر دارد.

[یادآوری]

از مؤلّفات فارسی مجلسی ﷺ آثار فراوانی نزد ما هست که نیازی به ذکر آنها نیست.

● عوالم العلوم

این کتاب، اثر شیخ محدّث جلیل، عبدالله بن نور الله بحرانی ﷺ (شاگرد مولایمان مجلسی ﷺ) است.

عوالم العلوم، ۱۲۰ جلد می‌باشد. بر اساس مجلّداتی که بر آنها دست یافتم اگر نگوییم همهٔ اخبار این کتاب (با تغییر اسلوب در ترتیب) و بیاناتِ آن از «بحار الأنوار» گرفته شده‌اند، بیشتر آنها چنین‌اند.

این کار ـ در اخبار ـ اشکالی ندارد، شگفت بیاناتِ آن است که همه‌شان عین بیاناتی است که در «بحار الأنوار» هست، حتّی در لفظِ آن تغییر نداده است، تا آنجا که با کمال مهارتم در رجوع به این دو کتاب، هرگز سخنی را که مختص به او باشد، نیافتم و این امر به نهایت شگفت‌انگیز است.

به اوّل این کتابش دست نیافتم تا بدانم آیا عذری را در این زمینه بیان داشت یا نه.

از این اثر، کتاب‌های زیر نزدم حاضر بود:

کتاب اخلاق النبی ﷺ.

کتاب امامت (که فقط جزء سوّم و چهارم آن در دسترسم بود).

کتاب غیبت و رجعت (که جلد ۲۶ این کتاب است).

کتاب آسمان و جهان (که جلد ۲۷ آن می‌باشد).

[یادآوری]

بدان که بیشتر روایاتی را که در این کتاب (صحیفة الأبرار) با واسطه نقل کردیم و مأخذ آن را آشکارا بیان نداشتیم، برگرفته از بزرگان سه‌گانه است؛ یعنی سیّد توبلی، صاحب بحار و صاحب عوالم.

• نفس الرّحمن فی مناقب سلمان

این کتاب، اثر عالم اَلمعی، [1] فاضل لَوذعی، [2] مُؤیّد به تأیید قدسی، حسین بن محمّد تقی نوری طبرسی (خدا او را در دنیا و آخرت موفق گرداند و هر آنچه چشم را روشن می‌سازد، ارزانی‌اش دارد) است.

وی، از برترین‌های دوران و از نوادر زمان می‌باشد. از بلندای علوم فاخر چیزهایی را به دست آورد که پهلوها و دنده‌ها به آنها می‌شکفد و از محاسن سجایای تابناک به اموری رسید که عطرِ فضل از آن برمی‌خیزد و بوی خیرش می‌پراکند، از حکمت الهی و فنون ریاضی و علوم شرعی (حدیث، فقه، رجال و درایه) آموزه‌هایی را گرد آورد که به آنها بر بزرگان، پیشی جست و بسیاری از اهل معقول و منقول از دست‌یابی به آنها درماندند.

هر که لابلای کتاب مذکور (نفس الرحمن) را مطالعه کند، صدق آنچه را گفتیم برایش آشکار می‌گردد؛ زیرا وی فواید ممتاز و تحقیقاتِ لطیفی را جمع کرد که کمتر کتابی آنها را در برگیرد و به ندرت، خطابی آنها را در خود دارد.

وجودش دمادم (تا زمانی که چراغ از روغن مدد می‌جوید و سلمان به اهل بیت انتساب می‌یابد) با اَنفاس رحمانی مؤیّد و با اَلطاف رحمانی استوار باد.

---

۱. اَلمعی: تیزهوش، زیرک.
۲. لَوذعی: تیزفهم، بافراست.

• الأنوار النعمانيّة

این کتاب، اثر سیّد محقّق، سیّد نعمة الله جزایری ﷺ است که وی نیز از شاگردان مجلسی ﷺ می‌باشد و در این کتاب، قدم به قدم، پا جای پای کتاب السّماء والعالم (آسمان و جهان) مجلسی ﷺ گذاشته است به شیوهٔ اختصار و اقتصار (خلاصه سازی و کوتاه کردن) همراه با زیادت‌هایی که ویژهٔ اوست.

• مرآة الأنوار و مشکاة الأسرار فی التفسیر

این کتاب، اثر شیخ جلیل، محقّق نبیل، راصد (شکارچی) اَسرار آل الله، شیخ میرزا ابوالحسن نُباطی نجفی ﷺ می‌باشد.

وی خواهر زادهٔ امیر محمّد صالح (داماد مجلسی ﷺ) است، نیز او و دایی‌اش (محمّد صالح) از شاگردان مجلسی به شمار می‌آیند.

از میان آنها، نُباطی ﷺ بر بعض از حقایق باطنی آل پیامبر دست یافت؛ اموری که علمای پیش از وی به آنها رهنمون نشدند تا آنجا که این تفسیرش را (در ذکر تأویل آیات قرآنی به آل محمّد ﷺ و دشمنان آنها) بر روش عجیب بی‌سابقه‌ای بنا نهاد.

نُباطی ﷺ برای این کار، مقدّمات شگفتی را سامان می‌دهد که [به تنهایی] بیش از یک مجلّد بزرگ مستقل است و تأویلاتی را که در ضمن آیات ذکر می‌کند بر این مقدّمات مبتنی می‌سازد و هر باب، مقرون به اخباری است که در آن زمینه وارد شده‌اند.

خلاصه، این کتاب اَسرار و علومی را در بر دارد که بسیاری از مردم آن را برنمی‌تابند.

به نسخهٔ اصلِ مقدّمات این کتاب و به اصلِ تفسیر (تفسیر سورهٔ بقره) در مشهد غَرَوی (نجف) دست یافتم.

نمی‌دانم از اصل تفسیر (به قلم مُصَنِّف) فقط همین مقدار سامان یافت یا بقیه‌ای دارد که من به آنها دست نیافتم.

از روی نسخه‌ای که در شهر مذکور به آن دست یافتم، و بیش از ۳۰ هزار سطر بود، استنساخ (رونویسی) کردم.

شرح حال مصنّف و کتاب‌های وی (به جز این تفسیر) در «لؤلؤة البحرین» ذکر شده است. به نظر می‌رسد وی ﷺ به این تفسیر [در ضمن مؤلّفات مصنّف] پی نبرد.

• **شرح الزيارة الجامعة الكبيرة**

این کتاب، اثر شیخ اَجلّ اَوحد، مُعلّم بشر، مُجدّد رأسِ سدهٔ دوازدهم،[۱] ناموس الهی کبریایی، شیخ متألّهان، احمد بن زین الدین هَجَری اَحسائی (خدا برهانش را روشن سازد و در جایگاه قدس شأنش را بالا برد) است.

۱. (به نام خدای متعال) بسا توهّم شود که شیخ جلیل، از مجدّدان سدهٔ سیزدهم است؛ زیرا وی ﷺ در سال ۱۱۶۶ به دنیا آمد و در سال ۱۲۴۱ [هجری] درگذشت.
لیکن کسی که بیان می‌دارد از ویژگی‌های شیعه این است که در رأس هر سده شخصی می‌آید که مذهب آنها را تجدید می‌کند (و تجربه با قول وی ساز می‌افتد) آخر سده‌ها را در نظر داشت (نه اوّل آنها را) از این رو، امام رضا ﷺ را مُجدّد سدهٔ دوّم، کُلَینی را مُجدّد سدهٔ سوّم، سیّد مرتضی را مُجدّد سدهٔ چهارم شمرد (و به همین ترتیب دیگر مُجدّدان در دیگر قرن‌ها).
اگر توهم یاد شده درست می‌بود، باید امام رضا ﷺ مُجدّد سدهٔ سوّم و کُلَینی را مُجدّد سدهٔ چهارم و سیّد مرتضی مُجَدّد سدهٔ پنجم شمرده می‌شد (چنان که ملاحظهٔ تاریخ وفات آنها بدان رهنمون است).
آری، حال ـ در این زمینه ـ خیلی تفاوت نمی‌کند، مسامحه در آن جایز است (مؤلّف، عفی الله عنه).

شهرت این کتاب از وصف وی بی‌نیاز می‌سازد. افزون بر این، زبانِ بیان از توصیف وی قاصر می‌باشد؛ چنان که این اثر از غوامض حقایق الهی چیزهایی را در بر دارد که بر ذهن‌ها خطور نکرد و در درون دفترها نگارش نیافت (دست بردار از دریایی که شناگران در آن گم شد).

این کتاب در چهار مجلّد است، از جلد اوّل نسخهٔ اصلِ آن (به خطّ مصنّف ﷺ) نزد ما هست.

• الكشكول

این کتاب نیز اثر شیخ احسائی است. به گونهٔ عجیبی سامان یافت جز اینکه نسخه‌ای که در دست ماست ناقص می‌باشد، نمی‌دانم نسخهٔ تام و کامل دارد یا نه.

• العصمة والرَّجعه

این کتاب نیز که از آثار شیخ احسائی است، کتاب شریفی است که در بیانِ این دو مسئله مانند آن نوشته نشد.

افزون بر این، به حلّ اشکالات همهٔ آیات و اخباری که در این دو معنا هست، اشاره دارد.

[یادآوری]

شیخ احسائی ﷺ کتاب‌های مطوّل و مختصر دیگری دارد که بیش از صد کتاب است و همهٔ آنها نزد ماست و بعضی از آنها به خطّ شریف اوست.

لیکن از آنجا که در این کتاب‌ها اخبار فراوانی را (مگر برای استشهاد در بعضی جاها) نیاورد، آنها را در شمارش نیاوردیم و از آنها چیزی نقل نکردیم مگر یک حدیث از «المسائل القَطیفیّه» وی را (خدا مقامش را عالی گرداند).

و نیز بدان خاطر که بسیاری از اصولی که اخبار این کتاب‌ها از آنها اخذ شده‌اند، نزد ما وجود داشت.

عین همین عذر، در ترک ذکر مصنّفات سیّد اجلّ اَفخم، سند اَعلام اَفاخم، و حجّت اَکابر و اَعاظم، مولانا سیّد کاظم، از بزرگ‌ترین شاگردان شیخ اجلّ احسائی (خدا روح هر دو را پاکیزه گرداند و ضریحشان را نورانی گرداند) هست.

• **نَهجُ المَحَجَّة فی اثبات الإمامه**

این کتاب، اثر شیخ اعظم و طود اَفخم، بقیهٔ اوائل و مجمع فنون علوم و فضائل، علی نقی، فرزند شیخ احسائی (خدا مقام هر دو را عالی گرداند و درجهٔ آن دو را در بهشت بالا برد) است.

وی‌ﷺ از بزرگ‌ترین شاگردانِ پدرش به شمار می‌آمد، جامع بیشتر علوم عقلی و نقلی، حائز کمالات صوری و معنوی، حامل اَسرار و حافظ اَخبار بود تا آنجا که شنیدم جماعتی از وی نقل می‌کردند که می‌گفت: دوازده هزار حدیث را با اسانید آنها حفظ دارم.

وی‌ﷺ در هر یک از دو علم معقول و منقول، مُصنّفات پیراسته و مُتقنی دارد که گواهی می‌دهد صاحب آنها در موج خروشان دریای علم بی‌کرانه فرو رفت و به اوجِ قُلّهٔ فضل دست نیافتنی رسید.

یکی از آنها همین کتاب مذکور است که تحقیقاتِ نابی را ـ که کتاب دیگری آنها را در بر ندارد ـ گرد آورده است.

• **مشترکات الرجال**

این کتاب، اثر شیخ متأخّر، متتبّع ماهر، شیخ محمّد امین کاظمی ﷺ است. نزد ما نسخه‌ای از این کتاب وجود دارد که مصنّف به دست خود آن را تصحیح کرد.

• لؤلؤة البَحْرين

این کتاب، اثر شیخ جلیل، مُتبحّر نبیل، شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (صاحب حدائق)ﷺ است.

این اثر، کتاب لطیفی است و در اجازه به دو برادر زاده‌اش نگارش یافت. پیرامون احوال مشایخ اجازه و مؤلّفات آنها چیزهایی را در بر دارد که کتاب دیگری آنها را گرد نیاورد.

• منتهی المقال فی الرّجال

این کتاب، اثر شیخ ابو علی، محمّد بن اسماعیل حائری (شاگرد محقّق بهبانیﷺ) است.

از جامع‌ترین و بهترین کتاب‌های رجال است، لیکن فضل در آن ـ به اصالت ـ برای استاد است و به تبع برای او؛ زیرا اغلب آن، تحقیقات بهبهانیﷺ می‌باشد.

• روضة الشّهداء

این کتاب، اثر حسین بن علی کاشفی سبزواری (صاحب «جواهر التفسیر» و «المواهب العلیّه» و دیگر کتاب‌ها) است.

روضة الشهداء، از کتاب‌های مشهور می‌باشد، مؤلّف آن امامی است، گاه به نظر می‌آید در بعضی مقام‌ها تقیّه می‌کند.

• مصباح الشَّریعة ومفتاح الحقیقه

این کتاب، از امام صادقعلیه السلام روایت است، و اصحاب دربارهٔ آن اختلاف دارند.

سیّد اَجلّ، علیّ بن طاووسﷺ در «کشف المَحَجّه» در وصیّت به فرزندش می‌نگارد:

به کتاب مُفَضّل بن عُمَر نگاه کن که امام صادق علیه السلام دربارهٔ آثاری که خدای بزرگ آفرید، بر وی املا کرد.

و به کتاب اِهْلیلَجَه و عبرت‌هایی که در آن هست بنگر.[۱]

[مجلسی رحمه الله در پی این سخن، می‌گوید:]

و کتاب مصباح الشریعة ومفتاح الحقیقه، به مولایمان صادق علیه السلام منسوب است.[۲]

ابن طاووس رحمه الله در کتاب «اَمان الأخطار» (بر اساس آنچه در «بحار الأنوار» از آن نقل است) می‌گوید:

مسافر باید با خود کتاب اهلیلجه را بردارد. این کتاب مناظرهٔ امام صادق علیه السلام با [دانشمند] هندی در معرفت خدای بزرگ (به شیوه‌های عجیب و غریب ضروری) است تا آنجا که آن هندی به الاهیّت و یگانگی خدا اقرار کرد.

و مسافر باید با خود کتاب مُفضّل بن عُمَر را بردارد، کتابی که آن را از امام صادق علیه السلام در شناخت وجوه حکمت (در ایجاد عالَمِ سُفلیٰ ـ دنیا ـ و نمایاندن اسرارِ آن) روایت می‌کند. این کتاب در معنای خود، عجیب است.

و مسافر باید با خود کتاب مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (از امام صادق علیه السلام) را بردارد. این کتاب در سلوک سوی خدا، و روی آوردن

---

۱. کشف المحجّة: ۵۰ ـ ۵۱، فصل ١٦؛ بحار الأنوار ١: ١٤.

۲. بحار الأنوار ١: ١٤.

به او (و ظَفَر به اسراری که او را در بر می‌گیرد) کتابی شریف ولطیف است.[1]

مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» پس از نقل این دو کلام از سیّد بن طاووس رحمه الله، در فصل اوّل می‌نگارد:

در کتاب مصباح الشریعه، چیزهایی هست که خردمند ماهر را به شک می‌اندازد و اسلوب آن به دیگر کلمات ائمّه علیهم السلام و آثار آنان، شبیه نمی‌باشد.

شیخ مفید در مجالس خود، یکی از خبرهای آن را بدین گونه روایت می‌کند:

به ما خبر داد جماعتی از ابو مُفَضّل شیبانی ـ به اسنادش ـ از شقیق بلخی، از [یکی از] اهل علم که او را خبر داد.

این سخن دلالت دارد که این کتاب نزد شیخ مفید رحمه الله و در عصر وی وجود داشت و از آن حدیث برمی‌گرفت، لیکن وثوق کامل به آن نداشت و نزدش ثابت نبود که این کتاب از امام صادق علیه السلام روایت است.

سند این کتاب به صوفیّه منتهی می‌شود و به همین خاطر، بسیاری از اصطلاحات آنها را در بر دارد و شامل روایت صوفیّه از مشایخشان (و کسانی که در روایاتشان بر آنها اعتماد دارند) می‌باشد.[2]

---

١. بحار الأنوار ١: ١٥؛ الأمان من أخطار الأسفار والأزمان: ٩١ ـ ٩٢.
٢. بحار الأنوار ١: ٣٢.

شیخ مُتألِّهان، شیخ اَحسائی (خدا مقامش را عالی گرداند) در پاسخ سؤال شیخ مهدی، دربارهٔ قولِ امام صادق علیه‌السلام در کتاب مذکور که: «العبوديّة جوهرة كنهها الربوبيّة» (عبودیّت گوهری است که کنه آن ربوبیّت است) می‌گوید:

> این عبارت، در «مصباح الشریعه» ذکر شده است. گفته‌اند راوی آن مجهول است.
>
> سیّد عبدالله بن سیّد نورالدین شوشتری در «شرح النخبه» بیان می‌دارد که راوی آن شقیق بلخی است، آن را از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند.
>
> به نظر می‌رسد شقیق از علمای سُنّی باشد (نه از صوفیّه) جز اینکه سیّد مذکور آورده است که وی به شبههٔ رفض [تشیّع] به قتل رسید و در «طالقان» دفن گردید (و خدا به حال وی داناتر است)...
>
> اکثر علما بر چیزی از روایتِ آن اعتماد نکرده‌اند، ما به مراد از این کلام اشاره می‌کنیم، معنای آن ـ بر اساس تفسیر باطنی ـ معنای درستی است.(۱)

می‌گویم: در نفس این کتاب، چیزی بر خلاف محکمات کتاب و سنّت وجود ندارد. با وجود این، در آن اَسرار و اشاراتی است که صدور آن از غیر معصوم بعید می‌نماید.

و امّا مغایرت اسلوب، و نقل از بعضی از اَغیار، همان گونه است که ذکر شد، لیکن از این نیز می‌توان عذر آورد به اینکه: امام علیه‌السلام در بیان حق، بر اساس

---

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

تکلّم به زبان راوی شنونده از او ـ و نقل از کسی که وی بر او اعـتماد داشت ـ سخن گفت تا در دل وی بهتر نشیند و قبول او را بیشتر برانگیزد.

افزون بر این، امکان دارد بعضی از نقل‌ها کلام راوی باشد، نه سخن امام علیه السلام (و خدا داناتر است).

[یادآوری]

به امام صادق علیه السلام کتابی را نسبت داده‌اند که «المعادن» نامیده می‌شود. در آن، به راستی امور غریب (شگفتی) وجود دارد.

به نظرم می‌آید این کتاب، موضوع (ساختگی) باشد و شواهدی بر جـعلی بودنش داریم، عباراتش آشکارا فارسی است و همین، آنچه را استظهار کردیم، تقویت می‌کند.

- **تفسیر اِمام هُمام ابو محمّد، حسن عسکری علیه السلام**

این کتاب، به روایتِ صدوق، از محمّد بن قاسم استرآبادی مُـفَسّر، از ابـو یعقوب، یوسف بن محمّد بن زیاد، و ابوالحسن علیّ بن محمّد بـن سَـیَّار، از امام علیه السلام است.

پیرامونِ تفسیر امام عسکری علیه السلام و جعلی بودن سخنانی که درباره‌اش گفته‌اند

مجلسی رحمه الله در «بحار الأنوار» می‌نگارد:

> کتاب تفسیر امام از کتاب‌های معروف مـی‌باشد، صـدوق بـر آن اعتماد می‌ورزد و از آن اخذ می‌کند، گرچه بعضی از محدّثان در آن طعن زده‌اند.

لیکن صدوق ﷺ از کسانی که بر آن خدشه کرده‌اند، داناتر و نزدیک عهدتر است.

بیشتر علما، بی‌آنکه دربارهٔ این تفسیر بدگویی کنند، از آن روایت آورده‌اند.[۱]

می‌گویم: ظاهر این است که مراد از این بعض، احمد بن حسین غضائری است؛ چراکه در ترجمهٔ محمّد بن قاسم (مُفسّر مذکور) بر اساس آنچه از وی نقل است، می‌گوید:

ابو جعفر بن بابویه، از محمّد بن قاسم (و گفته‌اند: ابن اَبی القاسم) مفسّر استرآبادی، روایت می‌کند، وی ضعیف، کذّاب می‌باشد، تفسیری ـ که آن را از دو شخص مجهول روایت می‌کند ـ نقل کرده است.

یکی از این دو شخص مجهول «یوسف بن محمّد بن زیاد» و دیگری «علیّ بن محمّد بَشّار» نام دارد که از پدرشان، از ابوالحسن ثالث روایت می‌کنند.

این تفسیر از سهل دیباجی از پدرش، به سبب احادیث منکری [که می‌آورد] جعلی است.[۲]

و می‌گویم: از مقدّمات این کتاب، حال تضعیفات ابن غضائری را دانستی و اینکه آنها نزد محقّقان، مردود و مطروح‌اند.

---

۱. بحار الأنوار ۱: ۲۸.

۲. رجال غضائری: ۹۸، شمارهٔ ۱۴۸؛ رجال علّامهٔ حلّی: ۲۵۶ـ۲۵۷، شمارهٔ ۶۰.

در این مورد به خصوص می‌گوییم: در دلالت بر ضعف اقوال ابن غضائری (و اینکه وی در اظهار نظر بدون تأمّل، گزاف بافت) همین بس که در یک نقل مختصر، مرتکب چند غلط فاحش شد:

۱. قول وی در نسب راوی که او را «ابن بشّار» آورد (و در بعضی از نقل‌ها ابن یسار است) در حالی که به اتفاق در همه جا و در خود سند تفسیر «ابن سَیّار» ضبط است.

۲. سند را به پدرِ آن دو نفر رساند، با اینکه خود آن دو ـ بی واسطه ـ از امام روایت می‌کنند.

۳. مروی عنه (شخصی که از وی روایت می‌شود) را ابوالحسن ثالث قرار داد، در حالی که وی ابو محمّد عسکری علیه‌السلام است، نه ابوالحسن هادی علیه‌السلام.

همچنین نمی‌توان دریافت که ذکر سهل دیباجی و پدرش در اینجا، چه ربطی به مقام دارد؟! اگر مقصودش این باشد که این دو در سلسلهٔ سند داخل‌اند (چنان که بعضی از مشایخ این گونه فهمیده‌اند) غلط چهارمی است؛ زیرا طبقهٔ سهل از صدوق رحمه‌الله متأخّر است.

به اصل مطلوب باز می‌گردیم و می‌گوییم:

• وصف محمّد بن قاسم به ضعف و کذب [پذیرفته نیست؛ زیرا] صدوق رحمه‌الله حال او را بهتر از ابن غضائری می‌شناخت؛ چراکه محمّد بن قاسم را ملاقات کرد و از وی روایت می‌کند و کتاب‌هایش از روایت از او آکنده‌اند. وی هر وقت

محمّد بن قاسم را نام می‌برد، با رَحْمَله [۱] و رَضیله [۲] همراه می‌سازد.

• و امّا اینکه آن دو شخص را مجهول توصیف کرد، در معروف بودن آن دو همین بس که این حال را نزد صدوق دارند که از آن دو روایت می‌کند و بر روایتشان اعتماد می‌ورزد و توصیفشان می‌کند به اینکه شیعهٔ امامی‌اند (چنان که در سند تفسیر هست).

شرط معروف بودن شخص این نیست که حتماً باید نزد خصوص ابن غضائری معروف باشد.

• امّا اینکه ابن غضائری به طور قطعی به جعلی بودن این کتاب حکم می‌کند:

اگر مأخذ این حکم، ضعف راوی باشد، دور آشکار است؛ زیرا مأخذِ ضعف و کذب راوی از نظر وی (چنان که از کلامش برمی‌آید) جز این نیست که وی تفسیر مذکور را روایت می‌کند، حال اگر مأخذ موضوع بودن تفسیر [نیز] ضعف راوی آن باشد، دور آشکار است.

افزون بر این، مجرّد ضعف راوی و کذب (دروغ‌گو بودنِ) وی (بر فرض که آن را بپذیریم) موجب جزم به وَضع (جعل) نمی‌شود؛ زیرا شخص دروغ‌گو، گاهی راست می‌گوید.

نهایت چیزی که در این باب (با قطع‌نظر از قراین خارجی) می‌توان گفت این است که در روایاتی که مانند چنین شخصی روایت می‌کند باید توقف کرد.

و اگر مأخذ این حکم، منکر بودن بعضی از احادیث این تفسیر (به پندار وی)

---

۱. رَحْمَلَه؛ یعنی «رحمه الله» گفتن و از خدا برای شخص رحمت طلبیدن (خدا او را رحمت کند).

۲. رَضیله، آن است که پس از نام شخص، عبارت «رضی الله عنه» (خدا از وی خشنود باد) بیاورند.

باشد، تخریج و اجتهادی از سوی ابن غضائری است و بر دیگران حجّت نیست، بلکه بر خود وی حجّت نمی‌باشد؛ زیرا برای این کار اهلیّت ندارد.

اگر وی در تمیز چاق از لاغر (روایت قوی از روایت ضعیف) بصیرت نافذ داشت، درمی‌یافت که خود متن کتاب بزرگ‌ترین شاهد است که از معصوم صدور یافت، چه رسد به اینکه روایات آن از نوع احادیث منکر شمرده شود.

افزون بر این، اگر در این کتاب امر منکری می‌بود، خود صدوق (که نفی سهو و خطا از پیامبر را غلو می‌شمارد و علامت غلات و مُفَوّضه را این می‌داند که به مشایخ قم تقصیر را نسبت می‌دهند) اَولی به اِعراض (روی گرداندن) از این تفسیر بود و نقل روایت از آن را جایز نمی‌شمرد.

در حالی که دانستی در روایت این کتاب، اصل خود صدوق است و افزون بر این، کتاب‌هایش از روایات متفرقه از این کتاب، آکنده‌اند.

اعتراض دیگری در اینجا بر ابن غضائری هست و آن این است که هرگاه روایت مانند این کتاب از غیر، دلیل بر کذّاب بودن راوی و ضعف او باشد، چرا این حکم را به خصوص محمّد بن یوسف منحصر می‌سازد و آن را به صدوق سرایت نمی‌دهد.

اگر وی این عذر را بیاورد که صدوق، راوی بی‌واسطهٔ این کتاب از امام علیه السلام نیست و می‌دانیم که وی وَضّاع (حدیث‌ساز) نیست، و از این رو، ناگزیر کسانِ قبل از وی جاعل این روایت‌اند.

می‌گوییم: راست گفتی، لیکن مانند این سخن دربارهٔ محمّد بن قاسم نیز مطرح است؛ زیرا راهی به اینکه بدانیم وی جاعل این حدیث است وجود ندارد.

شاید جاعل کسانِ قبل از او باشند و او آنچه را از غیر شنید روایت می‌کند (و کذب و صدق آن بر عهده کسی است که برای او روایت کرد).

از کجا این حکم درست درمی‌آید که محمّد بن قاسم جاعل این حدیث است تا به صرفِ روایت این حدیث از سوی او، به کذّاب بودنش حکم شود؟

خلاصه، در کتاب تفسیر امام عسکری علیه‌السلام عیب و نقصی نیست و جای شک وجود ندارد، گروهی از اوّلین و آخرین بر آن اعتماد ورزیده‌اند و از آن روایت کرده‌اند، و در طعن احمد بن غضائری در آن (که به مقتضای اجتهادش می‌باشد و محتوای آن را منکر می‌شمارد) حجیّتی نیست، بلکه غلط و مردود است، از ضعف تحصیلِ وی برمی‌خیزد.

تعیینِ ابن غضائریِ صاحب کتاب رجال

بدان که این ابن غضائری، همان احمد بن حسین بن عبیدالله می‌باشد که معاصر شیخ طوسی و نجاشی است، نه حسین غضائری (که ظاهراً پدر این شخص است). حسین غضائری از مشایخ شیخ طوسی رحمه‌الله است، شیخ در کتاب‌هایش از وی فراوان روایت نقل می‌کند. وی فردی ثقه و گرانقدر می‌باشد.

و چنان که در جای خودش ثابت است، هرکه کتاب رجال غضائری را به وی نسبت داد به اشتباه افتاد.

•جامع الأخبار

سخن پیرامون مؤلّف جامع الأخبار

این کتاب، مجموعهٔ خوبی است جز اینکه اسلوب آن مختلط (به هم ریخته) است و بدان پایه از اتقان نمی‌باشد.

افزون بر این، نسخه‌های آن مختلف‌اند:

• یک نسخهٔ آن فقط بر اساس فصول مرتّب است.

• نسخهٔ دیگر باب‌بندی است و هر بابی فصل‌هایی دارد.

میان این دو نسخه، در زیادت و نقصان، اختلاف است.

به ذهن می‌رسد که به دست مُصَنِّف پاک‌نویس نگردید، پس از وی شاگردانش آن را مرتّب کردند و از این رو، بدین صورت درآمد.

مشهور است که مؤلّف این کتاب، صدوق (ابو جعفر بن بابویه) است. منشأ این شهرت آن است که در موارد بسیاری سند با صدوق آغاز می‌شود، بی‌آنکه قبل از آن چیزی بیاید که دلالت کند صدوق از او روایت می‌کند.

اصحاب کارآزموده (از آنهاست مجلسی در «بحار الأنوار») این نسبت را خطا دانسته‌اند. و در این تخطئه نظرشان راست و درست است، بر این امر، نشانه‌هایی داریم، موارد زیر از آنهاست:

• در فصل «حسن الظنّ باللّه» (فصل ۳۵) در نسخهٔ ما، از کتاب «روضة الواعظین» روایت می‌کند.

صاحب این کتاب، محمّد بن حسن بن علی فَتّال نیشابوری فارسی ﷺ است که زمان بسیاری متأخّر از صدوق می‌باشد؛ زیرا وی از مشایخ ابن شهرآشوب در روایت است (چنان که إن شاء الله خواهد آمد).

• وی در فصل «زیارة الإخوان» (فصل ۷٤) حدیثی را می‌آورد که به ابوالقاسم جعفر بن محمّد، از پدرش، از سعد مُصَدَّر است.[1] جعفر بن محمّد،

---

۱. جامع الأخبار: ۱۱۹.

شیخ شیخ ما مفید ﷺ می‌باشد و از رجال صدوق نیست، گرچه با هم معاصرند.

● در فصل «حقّ السائل» (فصل ۹۷) می‌گوید:

و در اسانید اَخطب خوارزم، خطیب آن را در کتابش ـ که در مقتل آل رسول است ـ آورده است که یک اعرابی پیش حسین بن علی آمد.[۱]

سپس وی قصّهٔ ضمان اعرابی را برای دیه ذکر می‌کند.

و این اَخطب خوارزم، همان موفق بن احمد خوارزمی (صاحب کتاب «المناقب») معروف است که از اَبنای قرن ششم می‌باشد؛ زیرا ابن شهر آشوب بی‌واسطه از وی روایت می‌کند، و او از زمخشری (صاحب «الکشّاف») روایت می‌آورد.

زمخشری در سال ۵۳۲ (چنان که ابن خَلِّکان بیان می‌دارد، و شیخ بحرانی ﷺ در «لؤلؤة البحرین» ذکر می‌کند) درگذشت.

و صدوق از اَبنای سدهٔ چهارم است؛ زیرا وی در زمان سفارت حسین بن روح ـ در اَوائل قرن چهارم ـ به دنیا آمد و در سال ۳۸۱ از دنیا رفت.

● وی در «فصل الرساتیق» (فصل ۱۰۰) از سدیدالدّین محمود حِمَّصی روایت می‌کند که گفت:...[۲]

و این حِمَّصی، چندین طبقه متأخّر از صدوق است.

● وی در فصل «تقلیم الأظفار» (فصل ۷۸) در نسخهٔ ما، می‌گوید:

---

۱. همان، ص۱۳۷.
۲. همان، ص۱۳۹.

محمّد بن محمّد (مؤلّف این کتاب) می‌گوید: پدرم در وصیّت به من گفت: ناخن‌هایت را کوتاه کن... [1]

• وی در فصل «زيارة الرضا عليه السلام» (فصل ١٤) می‌نگارد:

برای ما حدیث کرد به اسناد از شیخ فقیه ابو جعفر، و گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن علی ماجِیْلَوَیه. [2]

جایز نیست مانند این عبارت از قول تلامیذ (شاگردان) باشد.

• در «فصل الصوم» (فصل ٣٨) می‌نویسد:

و در اَمالی شیخ ابو جعفر بن بابویه [3]... [4]

و دیگر قراین واضح و آشکار.

افزون بر این، اگر جز ضدّ و نقیض‌های سیاق کتاب نبود، برای شهادت بر این مطلب کفایت می‌کرد.

مجلسی رحمه الله احتمال می‌دهد که مؤلّف، علیّ بن اَبی سَعْد خَیّاط باشد؛ زیرا منتجب الدین در فهرست خود می‌گوید: **له كتاب جامعٌ في الأخبار**؛ وی کتابی جامع در اَخبار دارد. [5]

یکی از برادران اَفاضل عصر ما (خدای متعال او را تأیید کند) می‌گوید در این سخن جای نظر و درنگ است، به اینکه:

---

١. همان، ص١٢٢.

٢. همان، ص٢٩.

٣. در مأخذ «ابو جعفر بابویه» ضبط است.

٤. جامع الأخبار: ٨٢.

٥. بحار الأنوار ١: ١٤.

منتجب الدّین پس از این سخن می‌گوید: به این گزاره ما را خبر داد والد از او.

و منتجب الدین از شاگردان حِمَّصی است، کسی که صاحب این کتاب از وی روایت می‌کند.[۱]

این نظر، بجاست.

و گفته‌اند: این کتاب، اثر طَبْرِسی (صاحب تفسیر مجمع البیان) است.[۲]

این سخن، به راستی بعید می‌باشد.

و گفته‌اند: این کتاب، اثر فرزند طبرسی، ابو نَصْر، حسن بن فَضْل (مؤلّف «مکارم الأخلاق») است.[۳]

شیخ حرّ عاملی ﷺ در کتاب «ایقاظ المُهْجَة فی اثبات الرَّجْعَه» (بر اساس آنچه از وی نقل است) بر این سخن جزم دارد.[٤]

این دیدگاه نیز مثل نظر سابق، بعید به نظر می‌رسد.

شیخ متألّهان، مولانا احمد بن زین الدین اَحسائی (خدا مقامش را عالی گرداند) در کتاب «العِصْمَه والرَّجْعَه» می‌گوید:

یکی از مشایخ ما بیان داشت که بر نسخه‌ای به راستی قدیمی از این کتاب، در دار السلطنهٔ اصفهان دست یافتم، در آن آمده بود: این کتاب پایان یافت به دست مُصَنِّف آن، حسن بن محمّد سبزواری.[۵]

---

۱. نفس الرّحمن: ۵۲۹؛ مستدرك الوسائل (خاتمه) ۱: ۳٤۹.
۲. ریاض العلماء ٤: ۳٤۳.
۳. امل الآمل ۲: ۷۵، شمارهٔ ۲۰۳.
٤. در منابع در دسترس یافت نشد.
۵. همان.

می‌گویيم: ظاهر اين است كه اين حَسَن، همان مؤلّف كتاب «راحة الأرواح» است.

هركه اتقان آن كتاب را در اسانيد و مطالب استوار ديگر آن را (با اينكه به فارسی نگارش يافته) بنگرد، و ضدّ و نقيض‌های اين كتاب را ملاحظه كند، به راستی اين نسبت را بعيد می‌داند.

افزون بر اين، با تصريح مُصنّف به اسم خويش (كه با هيچ يک از اين احتمالات ساز نمی‌افتد) همهٔ آنها دفع می‌گردد.

و گفته‌اند: اين كتاب، اثر شمس الدين، محمّد بن محمّد[1] بن حيدر شَعيری است.

نام اين شخص در فهرست شيخ منتجب الدين ذكر شده است و درباره‌اش می‌گويد: وی عالم صالحی است.[2]

اين قول، ميان مُتَدرّبان (كار آزمودگان) مشهورترين اَقوال است.

مجلسی در «بحار الأنوار» بی‌آنكه بدان جزم يابد، آن را ذكر می‌كند.[3]

نيز شاگرد متتبّع و ماهر مجلسی، عبدالله بن عيسی اصفهانی، در كتاب «رياض العلماء» (بر اساس آنچه از وی نقل است) به آن قائل است.[4]

و كسان ديگر از اصحاب تأليف، بر همين باورند.[5]

---

۱. در «الفهرست» ابو محمّد احمد بن محمّد، ضبط است و محقّق در پی نوشت خاطرنشان می‌سازد كه در نسخهٔ شيخ حر، «ابو محمّد بن محمّد» ثبت است.

۲. الفهرست (رازی): ٤۲، شمارهٔ ٥۲.

۳. بحار الأنوار ۱: ١٤.

٤. رياض العلماء ٥: ١٦٧ ـ ١٦٨ (نيز بنگريد به، جلد ۳، ص۳۳۳ ـ ۳۳٤).

٥. روضات الجنّات ٤: ۲۲۷؛ امل الآمل ۲: ۳۰۰، شمارهٔ ۹۰۷.

این قول، نزدیک‌ترین احتمالات می‌باشد؛ زیرا با اسم مُصَنِّف در خود کتاب، سازگاری دارد (و خدا داناتر است).

در هر حال، وی با سه واسطه، از ابو جعفر صدوق رحمه‌الله نقل می‌کند؛ چراکه در فصل پنجم می‌گوید:

> برای ما حدیث کرد حاکم، رئیس، امام، مَجْدِ حُکّام، ابو منصور، علیّ بن عبدالله زیادی (خدا جمالش را مستدام بدارد) با إملا در خانه‌اش (روز یکشنبه، دوّم شهر الله الأعظم، رمضان، سال ۵۰۸) گفت: برایم حدیث کرد شیخ امام، ابو عبدالله، جعفر بن محمّد دُورْیَسْتی، با إملا (قصّه را مجتازاً در اواخر ذی حجّه سال ٤٧٤ آورد) گفت: برایم حدیث کرد ابو محمّد بن احمد رحمه‌الله گفت: برایم حدیث کرد شیخ ابو جعفر محمّد بن علیّ بن حسین... .[1]

از این رو، اینکه در «بحار الأنوار» آمده است وی با پنج واسطه از صدوق روایت می‌کند،[2] شاید غلط نوشتاری باشد.

• حَدیقة الشیعه

این کتاب، اثر شیخ اَجلّ مُقدّس، احمد بن محمّد اَردبیلی رحمه‌الله، ساکن مشهد غَروی و مدفون در این شهر است.

این اثر، از کتاب‌های معروف می‌باشد جز اینکه مجلّد دوّم آن ـ که در اثبات امامت می‌باشد ـ معروف است، مجلّد اوّل آن بین مردم وجود ندارد.

---

۱. جامع الأخبار: ۱۰.

۲. بحار الأنوار ۱: ۱۳ ـ ١٤.

• بَحْر المعارف

این کتاب، اثر عارف صَمَدانی، عبدالصَّمد همدانی است که از متأخّرانِ متأخّرین است و کتابش اخبار مُعتبر طریفی را در بر دارد.

اصول اصحاب الأئمّه علیهم السلام

• اصل ابو سعید عبّاد عُصْفُری کوفی

وی از اصحاب است، با دو واسطه از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند. در [بخش] اسانید، اسناد ما به آن و به سایر اصولی که در اینجا ذکر کردیم، خواهد آمد.

نجاشی می‌گوید:

ابو عبدالله، حسین بن عبیدالله، می‌گفت: شنیدم اصحاب ما می‌گفتند: این عَبّاد، همان «عَبّاد بن یعقوب» است. ابو سُمَیْنَه آن را تدلیس کرد.[1]

می‌گویم: عَبّاد بن یعقوب، همان رَواجِنی است، شیخ طوسی در «فهرست» می‌گوید:

وی سُنّی مذهب است، کتاب «أخبار المهدی» و «کتاب المعرفة فی معرفة الصحابه» از اوست.[2]

شیخ طوسی (پس از این سخن) سندش را به این دو کتاب ذکر می‌کند.

لیکن جماعتی از شیوخ سُنّی تصریح کرده‌اند که وی شیعه است:

از «مختصر» ذَهبی نقل است که:

رَواجنی شیعه است، ابو حاتم وی را توثیق می‌کند.[3]

---

۱. رجال نجاشی: ۲۹۳، شمارهٔ ۷۹۳.

۲. فهرست کتب الشیعة وأُصولهم: ۳۴۲، شمارهٔ ۵۴۲؛ الأُصول الستّة عشر (دار الحدیث): ۴۵.

۳. اعیان الشیعه ۷: ۴۱۰، ذیل شمارهٔ ۱۴۲۳؛ قاموس الرجال ۵: ۵۵۹.

از «تقریب التهذیب» ابن حجر نقل است که:

رَواجِنی صدوق می‌باشد، رافضی است.[۱]

از «جامع الأُصول»، نقل است که:

ابوبکر، محمّد بن اسحاق بن خُزَیمه می‌گفت: برایم حدیث کرد کسی که در روایتش صدوق و در دینش متّهم است، عَبَّاد بن یعقوب.[۲]

از سَمْعانی در «الأنساب» نقل است که:

رَواجنی رافضی بود، به رفض فرامی‌خواند.

افزون بر این، روایات منکری را از مشاهیر روایت می‌کند، سزامند ترک است.

وی همان کسی است که از شریک، از عاصم، از عبدالله نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: هرگاه معاویه را بر منبرم دیدید، او را بکشید.

و حدیث ابوبکر را نقل می‌کند که گفت: خالد، کاری را که از تو خواستم انجام نده.[۳]

این نقل‌ها امر را در این زمینه بر شیخ طوسی رحمه‌الله مُلْتَبِس ساخت؛ از جهت اختلاط وی به اهل سنّت و روایت مشایخ آنها از وی (چنان که محقّق بهبهانی نیز این احتمال را داده است).

باری، دو روایتی که سَمْعانی آنها را از وی ذکر می‌کند، هر دو در کتاب ابو سعید (شخصی که نام بردیم) آمده است، لیکن نه با سندی که سمعانی می‌آورد.

---

۱. تقریب التهذیب ۱: ٤٦٩، شمارة ٣١٦٤.
۲. جامع الأُصول ۱: ۹۹؛ الکفایة فی علم الروایة: ۱۵۹؛ قاموس الرجال ۵: ۵۵۹.
۳. الأنساب ۳: ۹۵.

صورت سند روایتِ اوّل چنین است:

عَبّاد، ابو سعید، از حَمّاد بن عیسی عَبْسی، از بِلال بن یحیی، از حُذَیفة بن یمان، گفت:

رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه معاویة بن اَبی سفیان را بر منبر دیدید، با شمشیر او را بزنید.

و هرگاه حَکَم بن اَبی العاص را دیدید (هرچند زیر پرده‌های کعبه باشد) او را بکشید.

پیامبر ﷺ حَکَم بن ابی العاص را به «دَهْلَک» (از سرزمین‌های حبشه) تبعید کرد. چون ابوبکر ولایت یافت، درباره‌اش با وی سخن گفتند، ابوبکر برنتافت که به او اجازهٔ بازگشت دهد.

وقتی عُمَر ولایت یافت، با وی دربارهٔ او صحبت کردند، عُمَر گفت: رسول خدا و ابوبکر او را تبعید کردند آیا من به او اجازه دهم [بازآید]؟! از این رو اجازه نداد.

هنگامی که عثمان ولایت یافت، گفت: «عُمِّرَ وشیخٌ مِنَ المُسلمین»؛ گفت: وی عمری را سپری ساخت [و سالمند گردید] و شیخی از مسلمان‌هاست.

عثمان به وی اجازه داد [بازگردد] از بیت المال مسلمانان، صد هزار درهم به او جایزه داد.[1]

امکان دارد آنچه ذکر شد، نیز سندی دیگر از او باشد.

۱. الأُصول الستّة عشر (دار الحدیث): ۱٤٥، شمارهٔ ۵۳.

بنابراین، اتحادی را که نجاشی نقل می‌کند (اینکه ابو سعید عَبّاد عُصْفری و عَبّاد بن یعقوب یک نفرند) تقویت می‌شود و بُعدی در آن وجود ندارد.

بُعد در نسبت ابو سُمَینه به تدلیس در این راستاست. وقتی حال این شخص در تشیّع و وثاقت (حتّی نزد دشمنان) بدین‌گونه است، کاش می‌دانستم چه انگیزه‌ای برای تدلیس وجود داشت؟! این کار، جز ترویج [کالای] کاسد (بی‌رونق) نبود.

افزون بر این، ادّعای اتحاد ـ از اساس ـ صرفِ یک قول است که ظاهراً شاهدی جز آنچه را اشاره کردیم، ندارد و این شاهد نیز تهی از خدشه نیست.

- **اصل دُرُسْت بن اَبی منصور واسطی**

وی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام و امام کاظم علیه‌السلام می‌باشد و از آغاز نسخه‌ای که به دست ما رسید، چیزی افتاده است.

- **اصل زید زَرّاد**

وی، کوفی است از اصحاب امام صادق علیه‌السلام.

- **اصل زید نَرْسی**

وی نیز از اصحاب امام صادق علیه‌السلام می‌باشد.

- **اصل عاصم بن حُمَید حَنّاط**

وی، ابوالفضل، حنفی کوفی، ثقه، عین، صدوق است، از اصحاب امام صادق علیه‌السلام می‌باشد.

- **اصل جعفر بن محمّد بن شُرَیح حَضْرَمی**

وی از حمید بن شُعیب سَبیعی همدانی کوفی (از اصحاب امام صادق علیه‌السلام) روایت می‌کند.

• اصل محمّد بن مُثَنّی بن قاسم حَضْرمی

وی شخصی ثقه است، از جعفر بن محمّد بن محمّد بن شُرَیْح (اصل پیشین) و غیر او روایت می‌کند و در آخر آن در حدیث از احمد بن زید بن جعفر اَزْدی بَزّاز (که در طریق روایت کتاب مذکور واقع است) از علیّ بن عبدالله بن سعید، روایت است.

• اصل محمّد بن جعفر رَزّاز قُرَشی

و آن یک حدیث است که در جزء اوّل از قسم اوّل (حدیث ۲۵) همین کتابمان آوردیم.

محمّد بن جعفر را با این نسبت در کتاب‌های رجال نمی‌یابیم. ظاهر این است که وی ابوالعبّاس زُراری (دایی پدر ابو غالب زُراری معروف ـ که ذکر وی گذشت ـ و کُلَینی از وی روایت می‌کند) است.

مؤیّد این مطلب این است که: وی [یعنی ابوالعبّاس] از یحیی بن زکریّا لُؤْلُؤی، حدیث روایت می‌کند، و حال آنکه آورده‌اند محمّد بن جعفر مذکور، از وی [یعنی از یحیی بن زکریّا] روایت می‌کرد.

• اصل دیگری به روایت تَلَّعُکْبَری

تَلَّعُکْبَری، از محمّد بن حسن بن ولید با سند متصل به امام صادق علیه السلام.

این روایت، حدیث سؤال یهودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ ذکر بعضی از حیوانات و پرندگان است.

مجلسی آن را در کتاب «السماء والعالَم» (آسمان و جهان) می‌آورد، می‌گوید: اصلِ قدیمی است، از خطّ تَلَّعُکْبَری رحمه الله منقول است، می‌گوید: به من خبر داد محمّد بن حسن بن ولید (سپس حدیث را تا آخر بیان می‌دارد).[1]

---

۱. بحار الأنوار ٦١: ٤٦، حدیث ٢٢.

• اصل عبدالله بن یحیی کاهلی

وی از برگزیدگانِ اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است.

نجاشی از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که به علیّ بن یقطین رحمه الله فرمود:

أَضْمِن لي الكاهلي وَعيالَه، أَضْمِنُ لَكَ عَلَى اللهِ الجَنَّةَ؛ (۱)

[تأمین مالی] کاهلی و عیالش را برایم بر عهده گیر، بهشت را ـ از خدا ـ برایت ضمانت می‌کنم.

در «رجال کشّی» مانند این روایت هست به همراه اخباری که بر مدح وی دلالت دارد.

• اصل عبدالمَلِک بن حُکَیْم خَثْعَمی

وی شخصی ثقه، از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است.

• اصل مُثَنّی بن وَلید حَنّاط

وی کوفی است، از اصحاب امام صادق علیه السلام، ابن اَبی عُمَیر از وی روایت می‌کند.

• اصل خَلّاد سِنْدی بَزّاز کوفی

وی از اصحاب امام صادق علیه السلام است، ابن اَبی عُمَیر از وی روایت می‌کند.

• اصل حسین بن عثمان بن شَریک بن عدی عامری وحیدی

وی شخصی ثقه از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است.

• اصل سَلّام بن اَبی عُمْرَه خراسانی

وی شخصی ثقه از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌باشد.

---

۱. رجال نجاشی: ۲۲۲، شمارهٔ ۵۸۰؛ الأُصول السِتّة عشر: ۸۳؛ وسائل الشیعه ۳۰: ۴۱۵.

• اَجزاءٌ مِن نوادر علیّ بن اَسباط

علیّ بن اَسباط، فردی ثقه از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام است، و این کتاب وی میان اصحاب ما (رضوان خدا بر آنان باد) مشهور می‌باشد.

• اصل دیگری از روایات تَلَّعُکْبَری رحمه الله

و آن حدیثی از امام صادق علیه السلام در ملاحم است.

• اصل دیگری به روایت تَلَّعُکْبَری

در آن خَبر اُمّ حکیم یَمانی (صاحب حَصاة) است. این حدیث را در قسم اوّل کتاب آوردیم.

• اصل دیگری به روایت تَلَّعُکْبَری

و آن خبر یعقوب بن یوسف ضَرّاب و پیرزن است. آن را در معجزات حضرت قائم علیه السلام آوردیم.

* * *

اینها ۱۹ اصل از اصول قُدمای اصحاب ماست که نزدم وجود داشت و اخبار آنها در جوامع اصحاب ما (کتب اربعه و غیر آن) در ابواب آنها پراکنده‌اند.

تکمله

تحقیقی در فرق میان کتاب و اصل و نوادر

بدان که اطلاق کتاب، اَعم از اصل و نوادر است و گاه مقابل آن دو به شمار می‌آید. در فهرست‌ها و کتاب‌های رجال، در حقِ شخص، گویند: وی، کتاب و اصل یا نوادر دارد.

گاه در این استعمال، فرق میان آن دو بر بسیاری پوشیده می‌ماند، در این باره اقوالی را بیان می‌دارند که فایده‌ای در طولانی ساختنِ سخن به ذکر آنها، وجود ندارد.

تحقیقی که به تصدیق سزامند می‌باشد این است که: اصل، چیزی است که شخص به قصد تألیف و وضع نمی‌نویسد، بلکه قصدش از این کار ضبط روایات (و غیر آن) از تلف شدن و نسیان (و مانند آن) است.

از این رو، هرگاه شخص بخواهد آنها را در کتابی نقل کند یا برای فردی روایت کند، از آن نوشته نقل می‌کند. بدان خاطر که این نوشته ـ در نقل ـ مأخذ است، اصل نامیده می‌شود.

امّا کتاب، چیزهایی است که انسان به قصد تألیف و وضع ـ در امری از امور ـ می‌نویسد؛ و به همین سبب اصل، غالباً نامرتّب و کتاب (به عکس آن) مرتّب است.

هیچ کدام از این دو، مخصوص به دورانی (جدای از زمان دیگر) و مخصوص به شخصی (و نه شخص دیگر) ـ چنان که بعضی از مردم پنداشته‌اند ـ نیست.

آری در میان اصحاب زمانِ ائمّه علیهم‌السلام بیشتر اصل رایج بود؛ چنان که در میان کسان بعد از آن زمان، کتاب بیشتر رواج یافت.

ابن شهر آشوب در «معالمِ العلماء» از مفید رحمه‌الله نقل می‌کند که گفت:

> امامیّه از عهد امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا زمان امام عسکری علیه‌السلام چهارصد کتاب نگاشتند که اصول نامیده می‌شوند.[۱]

این سخن ابن شهر آشوب با مطلبی که ما بیان داشتیم، ناساز نیست؛ زیرا **«إثباتُ الشيء لا يَنْفي ما عداه»**؛ اثبات چیزی، [وجود] چیزهای دیگر را نفی نمی‌کند.

معنای سخن علما که می‌گویند: **«إنّ فلاناً له أصل»** (فلانی دارای اصل است) همین [اصول چهارصد گانه] است.

و امّا نوادر، قسم خاصّی از کتاب به معنای خاص است. نوادر، اخبار یا فواید متفرقه‌ای است که معنای واحدی آنها را گرد نمی‌آورد تا با همدیگر زیر عنوانی درآیند یا با ترتیبِ مُنظّم سامان یابند.

از این باب است، چیزهایی را که اصحاب تألیف در ذیل بعضی از ابواب یا کتاب‌ها (به عنوان نوادر آن باب یا نوادر آن کتاب) می‌آورند.

و امّا «مُصنَّف»، مرادفِ «کتاب» است.

---

۱. معالم العلماء: ۳.

بدان که کتاب از این نظر که اَعَمّ از اصل و نوادر است، گاه به جای هر کدام از آن دو به کار می‌رود (از این نکته غافل مباش).

باری، بعضی از اصحاب ما بدان خاطر که مراد از اصل بر آنها مشتبه شد، پنداشتند که ذکر شخص به اینکه دارای اصل است، مطلقاً مدح [او را] افاده می‌کند.

این نگرش، پس از آگاهی بر آنچه آوردیم، تهی از خدشه نیست و بدتر از آن، این است که این امر به نوادر و کتاب نیز سرایت یابد.

آری گاه بعضی از کتاب‌ها، بدان خاطر که مرجع و مدار اهل حدیث‌اند، اصول نامیده شده‌اند؛ مانند کتاب‌های اربعه و آثاری که نسبت به ما در درجهٔ آنهایند.

شکی وجود ندارد که این معنا برای صاحب اصل مدحی را افاده می‌کند، بلکه وثاقت وی را گویاست و این، امر دیگری است.

شاید قول شیخ طوسی در حقّ بعضی از اصحاب که می‌گوید: «وی کتابی دارد یا دارای نوادری است که از اصول شمرده می‌شود»[1] به همین معنا ناظر باشد.

---

۱. عین این عبارت در آثار شیخ طوسی یافت نشد، لیکن ابن شهر آشوب در ذیل نام «احمد بن حسین بن سعید» در «معالم العلماء: ۱۵، شمارهٔ ۷۱» می‌نگارد: لهُ کتابُ النوادر یُعَدُّ من الأُصول؛ وی کتاب النوادر دارد که از اصول شمرده می‌شود.

قسم دوّم

نقل‌های با واسطه

[نقل‌های با واسطه]

قسم دوّم از کتاب‌ها، آثاری‌اند که از آنها با واسطه نقل کردیم:

● **کامل الزّیارات**

این کتاب، اثر شیخ ثقه جلیل، جعفر بن محمّد بن جعفر بن موسی بن قُولَوَیه (ابوالقاسم) از مشایخ مفید ﷺ است.

وی و کتابش در نهایت درجهٔ اعتبارند و گاه از این کتاب وی به «جامع الزّیارات» نیز تعبیر می‌آورند.

● **ما نَزَلَ من القرآن فی اهل البیت**

این کتاب، اثر شیخ ثقه، عین، محمّد بن عبّاس بن علی بن مروان بن ماهیار است.

وی از قدمای اصحاب ما می‌باشد، تَلَّعُکْبَری از وی روایت می‌کند.

نجاشی در حقّ این کتاب وی می‌نگارد:

> جماعتی از اصحاب ما می‌گویند: این اثر، کتابی است که در معنای آن، مثل آن نگارش نیافت، و گفته‌اند: این کتاب، هزار ورق بود.[1]

---

۱. رجال نجاشی: ۳۷۹؛ رجال علّامهٔ حلّی: ۱۶۱، شمارهٔ ۱۵۱؛ اعیان الشیعه ۹: ۳۷۹.

• التفسير

این کتاب، اثر شیخ جلیل ثقه، محمّد بن مسعود بن محمّد بن عَیّاش، سُلَمی سَمَرقندی، ابو نَضْر (معروف به عَیّاشی) است.

عیّاشی سُنّی بود، سپس سوی ما بازگشت.

از وی نقل کرده‌اند که همهٔ میراث پدرش را (که ۳۰۰ هزار دینار بود) در راه علم و حدیث هزینه کرد و کتاب‌هایش بیش از ۲۰۰ مُصَنَّف بود.[۱]

باری، همهٔ اخبار منقول در جوامع اصحاب متأخِّر ما از این کتاب، مُرسل‌اند و سبب آن همان است که مجلسی در «بحار الأنوار» می‌آورد که:

یکی از نسخه‌نویسان، اسانید این کتاب را ـ برای اختصار ـ حذف کرد. وی در اوّل کتاب [برای این کار] عذری می‌آورد که از جُرمِ وی شنیع‌تر است.[۲]

• الأنوار فی تاریخ الأئمّة الأطهار

این کتاب، اثر شیخ ابو علی، محمّد بن هَمّام بن سَهْل بغدادی است.

وی از اَعاظمِ قُدمای اصحاب ماست که بـر جـلالت شأن وی، اتـفاق نـظر هست، و از اصحاب غیبت صغراست.

تَلَّعُکْبَری (هارون بن موسی) و ابوالمُفَضَّل شیبانی (و غـیر ایـن دو) از وی روایت کرده‌اند.

ابو علی در سال ۳۳٦ درگذشت. ابوالعبّاس، احمد نجاشی (صاحب کتاب

---

۱. وسائل الشیعه ۲۰: ۳٤۲، شمارهٔ ۱۱۱۷ (و در چاپ آل البیت، جلد ۳۰، ص٤۸٦).

۲. بحار الأنوار ۱: ۲۸.

الفهرست معروف) از این کتاب، قسمت‌هایی را انتخاب کرد و آن را «مختصر الأنوار» نامید.

شاید همین کتاب نزد مجلسی وجود داشت؛ زیرا می‌گوید:

نزد ما منتخبی از کتاب الأنوار هست.[۱]

صاحب (اسماعیل بن عَبّاد) نیز کتابی دارد که «الأنوار فی تاریخ الأئمّة الأطهار» نامیده می‌شود (این سخن را ابن طاووس در باب ۷٤ [۱۷٤] کتاب «الیقین» بیان می‌دارد).[۲]

همچنین علّامه و شیخ ابوالحسن بَکْری (استاد شهید دوّم) نیز کتابی دارند که «الأنوار» نام دارد.[۳]

مجلسی در مجلّد ششم بحار، حدیث آغاز خلق پیامبر و ولادت او را از این کتاب نقل می‌کند.[٤]

در بعضی جاها، دیدم که حدیث «بئر العلم»[٥] (چاه علم) (به تفصیلی که در این کتاب به نقل از «کنز الواعظین» آوردیم)[٦] از کتاب «الأنوار» نقل است.[۷]

• نوادر الحکمه

این کتاب، اثر شیخ ثقه، ابو جعفر، محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران بن عبدالله بن سعد بن مالک اَشعری قمّی است.

---

۱. بحار الأنوار ۱: ۱۷.
۲. الیقین: ٤٥۷ باب ۱۷٤؛ مرآة الکتب ٤: ۹٦، شمارهٔ ٥۱۹.
۳. ریاض الفضلاء ٥: ٤٤٠.
٤. بحار الأنوار ۱٥: ۲٦ ـ ۲۷، حدیث ٤۸.
٥. در متن حدیث «بئر ذات العلم» ضبط است.
٦. قسم دوم، جزء اول، حدیث ۳۷.
۷. در منابع در دسترس یافت نشد.

این کتاب بر اساس آنچه نجاشی بیان می‌دارد:

کتاب نیکوی بزرگی بود، قمّی‌ها آن را به «دَبّهٔ شبیب» می‌شناختند. شبیب یک حبوبات فروش در «قم» بود که یک دبّهٔ چند خانه [چند کاره] داشت، هر روغنی که از وی می‌خواستند، از آن دَبّه می‌داد. از این رو، این کتاب را بدان تشبیه کردند.[۱]

از محمّد بن حسن بن ولید نقل است که از روایات این کتاب، آنچه را که از جماعتی روایت می‌کند (که وی اسامی آنها را نام می‌برد) استثنا می‌کرد.

ما سخن را به ذکر آنها طولانی نمی‌سازیم، از بیانِ وَهْنِ ارتکاب این امور، در مقدّمات کتاب فارغ شدیم، بارِ دیگر آن را نمی‌آوریم.

• قرب الإسناد

این کتاب، اثر شیخ ثقه، ابوالعبّاس، عبدالله بن جعفر بن حسن بن جامع بن مالک حِمْیَری قمّی (از اصحاب امام عسکری علیه السلام) است.

وی، شیخ قمّی‌ها و وجه آنهاست، صاحب تصنیفات بسیاری می‌باشد.

ابو غالب زُراری در رساله‌اش به فرزندش می‌نگارد:

از عبدالله بن جعفر حمیری (در حالی که در سال ۲۹۷ به کوفه درآمد) شنیدم.[۲]

---

۱. رجال نجاشی: ۳۴۹؛ الاستبصار (المشیخة): ۳۲٤.

۲. رسالهٔ ابی غالب زُراری: ۱٤۹. در این مأخذ، آمده است: وماتَ جَدّي (محمد بن سليمان رحمه الله) في غُرّةِ المُحَرّم سنة ثلاثمأة، فَرويتُ عنه بعضَ حديثه، وَسَمّعني [أي أَحْضَرني لِسماع الحديث] من عبدالله بن جعفر الحميري، وقد كان دَخَلَ الكوفة في سنة سبع وتسعين ومائتين ....

مجلسی ﷺ از ابن ادریس نقل می‌کند که این کتاب را به فرزند عبدالله بن جعفر (ابو جعفر، محمّد بن عبدالله) نسبت می‌دهد.

به نظر می‌رسد این اشتباه از آنجاست که روایات کتاب با نامِ وی آغاز می‌شود.

این کار، دلالتی بر اینکه کتاب از فرزند وی باشد ندارد؛ زیرا اکثر کتاب‌های اخبار قدیم به اسم کسی که کتاب را از مؤلّف آن روایت می‌کند، مُصَدَّرند و از این رو، مجلسی نیز بر آن اعتماد نمی‌ورزد، بلکه می‌گوید:

گمانم این است که این کتاب مالِ پدر اوست و وی، راوی آن است.[۱]

• الدلائل

این کتاب نیز اثر عبدالله بن جعفر (مؤلّف «قرب الإسناد») است.

• الواحده

این کتاب، اثر شیخ جلیل حسن بن محمّد بن حسن بن جمهور، ابو محمّد عَمی بصری است.

به «بنی عَمْ» منسوب است، گاه بعضی از ناواردان، در آ ن به اشتباه افتاده‌اند و پنداشته‌اند که این واژه «قمی» است (قمی، غلط است، ضبط درست «عَمی» است).

نجاشی به نسبت کتاب به وی تصریح دارد، وی پس از آنکه می‌گوید کتاب الواحده از اوست، می‌نگارد:

به ما خبر داد عبدالواحد (و غیر او) از ابوطالب أنباری، از حسن به «الواحده».[۲]

---

۱. بحار الأنوار ۱: ۷.

۲. رجال نجاشی: ٦۲، شمارهٔ ۱٤٤؛ اعیان الشیعه ٥: ۲٤۲.

[نیز افراد زیر به نسبت کتاب الواحده به ابو محمّد عَمی بَصْری تصریح کرده‌اند:]

طَبْرسی در «إعلام الوری». (١)

حدیث وی در معجزات ابوالحسن هادی عليه السلام گذشت.

جماعتی از متأخّران که از آنهاست:

ـ مجلسی در خاتمهٔ کتاب الغیبهٔ «بحار الأنوار». (٢)

ـ شیخ متألّهان، شیخ اَحسائی، در «شرح زیارة الجامعة الکبیره». (٣)

ـ شیخ طوسی در «فهرست» آنجا که محمّد بن حسن بن جمهور را نام می‌برد، کتاب الواحده را به پدر وی «محمّد بن حسن بن جمهور» نسبت می‌دهد، می‌گوید:

این کتاب‌ها از اوست: کتاب الملاحم، کتاب الواحده، کتاب صاحب الزّمان، الرِّسالة المُذَهَّبة (از امام رضا عليه السلام)، کتاب خروج القائم. (٤)

مجلسی رحمه الله در اوّل بحار، هنگام ذکر «الرسالة المُذَهَّبه» (که به طبّ الرّضا معروف است) از معالم ابن شهر آشوب نقل می‌کند که در شرح حال محمّد بن جمهور، مانند این سخن را بیان می‌دارد. (٥)

---

١. اعلام الوری: ٢٨٠ و ٣٦٣ (چاپ قدیم) و در چاپ جدید، جلد ١، ص٥٢٩؛ و جلد ٢، ص١٢٢.

٢. بحار الأنوار ١٥: ١٠ (و جلد ٢٣، ص٢٢٠؛ و جلد ٢٥، ص٢٣؛ و جلد ٢٦ ص٢٩١؛ و جلد ٢٧، ص٢٢٦؛ و جلد ٤٠، ص٥٥؛ و جلد ٤٢، ص٣١١؛ و ...).

٣. در منابع در دسترس یافت نشد.

٤. فهرست کتب الشیعه: ٤١٣، شمارهٔ ٦٢١.

٥. بحار الأنوار ١: ٣٠؛ معالم العلماء: ١٠٣، شمارهٔ ٦٨٩.

نیز ابن طاووس در باب ۱۷۵ کتاب «الیقین» آن را به وی نسبت می‌دهد.[۱]

همچنین حسن بن سلیمان حلّی در «منتخب البصائر» بر همین باور است (ذکر آن در جزء اوّل از قسم اوّل، حدیث ٤۷ این کتابمان گذشت).

میان مردم، همین قول مشهور است و حال ـ در این اختلاف ـ زیاد تفاوت نمی‌کند مگر در وثاقت و عدم آن.

به پدر، دو عنوان داده‌اند: محمّد بن جمهور، ومحمّد بن حسن بن جمهور.

در هر دو عنوان، وی را به غلو و تخلیط متهم کرده‌اند و در عنوان اوّل، ضعف در حدیث و فساد در مذهب را افزوده‌اند.

خلاصه، در حقّ این شخص از عمدهٔ اَلفاظ قَدْح، چیزی را فرو نگذاشته‌اند، بی‌آنکه وی جرمی را مرتکب شود جز روایت اخباری که همّتِ آنان به تصدیق آنها نمی‌رسد و از تحمّل آن ناتوانند.

و امّا دربارهٔ پسر (حسن بن محمّد) نجاشی می‌گوید:

> وی ـ به خودی خود ـ ثقه است، به بنی عَمْ از تمیم منسوب می‌باشد، از ضعفا روایت می‌کند و بر مراسیل اعتماد می‌ورزد.
> اصحاب ما او را بدین صفات آورده‌اند و گفته‌اند: وی از پدرش اَوثق و اَصلح است.[۲]

بارها حال این تضعیف‌ها را دانستی و اینکه فایده‌ای در آنها نیست جز اینکه بسیاری از کتاب‌های اخبار (که مدار دین بر آنهاست) میان مردم متروک بمانند

---

۱. الیقین: ٤٦۰.

۲. رجال نجاشی: ٦۲، شمارهٔ ۱٤٤.

و مفقود الأثر شوند، به خاطر اَغراضِ کسانی که از آنها در حقّ این شخص وکتابش قَدْح شنید، و عدم اقبال وی بر نسخه‌های آن و روایت از آن.

چنان که در حقّ این کتاب شریف (که از فضائل آل الله چیزهایی را در بر دارد که دل‌های مرده را زنده می‌سازد) رخ داد. این کتاب در این اَزمنهٔ متأخّر، از کبریت احمر نایاب‌تر است.

افزون بر این، فایدهٔ توثیق و تضعیف ـ نزد ایشان ـ جز اعتماد به روایت منقول از شخص و عدم آن نیست.

توثیق وتضعیف، اصل است وتصحیح روایت وتضعیف آن فرع آن می‌باشد.

اینان در بیشتر موارد امر را به عکس ساختند؛ به اینکه: روایات شخص را دلیل بر حسن حال و استقامت اعتقاد وی (یا عکس آن) قرار دادند.

می‌دانی که این کار، فایدهٔ توثیق و مدح را در حقّ شخص (و عکس آن) ساقط می‌سازد وگرنه، دور لازم می‌آید (در این امر به دقّت بیندیش).

بدان که بدگویی شدید بعضی از اینان دربارهٔ پدر و سکوتشان از نظر دربارهٔ پسر، قرینهٔ قوی است بر اینکه کتاب الواحده، اثر پدر (یعنی محمّد) می‌باشد نه پسر (که حسن است) (و خدا داناتر است).

از خطاهای غریب در این مقام، اشتباهی است که برای شرف الدین نجفی (در «تأویل الآیات») و سیّد توبلی (در «غایة المرام») روی داد؛ زیرا در سند حدیث طولانی ابوذر (که در جزء اوّل کتاب از «تفسیر فرات» آوردیم و سند این دو سیّد را در پایان آن ذکر کردیم) می‌گویند:

ابوالحسن، علیّ بن محمّد بن جمهور، صاحب کتاب «الواحده» از حسن بن عبدالله أُطْرُوش.[۱]

ما برای این نسبت وجهی نیافتیم و برای این شخص ذکری در کتاب‌های رجال و فهارس معروف پیدا نکردیم.

آری، وی در بعضی از اَسانید اخبار، مذکور است، لیکن نه به این عنوان که صاحب این کتاب باشد.

این امر ـ به راستی ـ وَهْم (اشتباه) است.

[یادآوری]

باری، نام گذاری کتاب به «الواحده» شاید از این سخن خدای متعال برگرفته شده است که: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾؛[۲] بگو: شما را یک موعظه می‌کنم. «واحده» در آیه، به «ولایت» تفسیر شده است (و خدا داناتر است).

● الدلائل

این کتاب، اثر شیخ ثقهٔ جلیل، محمّد بن جَریر بن رستم طَبَری شیعی (ابو جعفر) از بزرگان اصحاب ما و از ثقات و قُدمای آنهاست.

وی از ابوالحسن، محمّد بن هارون بن موسی تَلَّعُکْبَری و ابوالمُفَضَّل شیبانی (و کسانی که در طبقهٔ این دواَند) روایت می‌کند.

نجاشی ـ بعد از ثنا بر وی ـ می‌نگارد:

---

۱. تأویل الآیات: ۸۳۱؛ مدینة المعاجز ۲: ۳۹۵؛ بحار الأنوار ٤۰: ۵۵، حدیث ۹۰.

۲. سورهٔ سبأ (۳٤) آیهٔ ٤٦.

وی کتاب‌هایی دارد، حسن بن حمزهٔ طبری از وی روایت می‌کند.[۱]

این سخن نجاشی غریب است؛ زیرا حسن مذکور عهدش پیشتر از آن است که از وی روایت کند؛ چراکه (بر اساس آنچه خود نجاشی بیان می‌دارد و نیز شیخ طوسی ذکر می‌کند) حسن بن حمزه، در سال ۳۵۸ درگذشت[۲] و تَلَّعُکْبری (هارون بن موسی) و مفید و حسین بن عُبَیدالله از وی حدیث دریافت داشتند، و این ابن جَریر (محمّد بن جریر بن رستم) از تَلَّعُکبری به واسطهٔ فرزندش محمّد، روایت می‌کند.

روایت حسن از وی چگونه با این امر سازگار می‌افتد؟!

شاید کسی که حسن از او روایت می‌کند، محمّد بن جَریر بن یزید طَبَری سُنّی (صاحب کتاب «الولایه») باشد که آن را در طُرُق خبر غدیر خم نگاشت؛ چراکه طبقهٔ راوی با آن ساز می‌افتد.

زیرا ابن جَریر سُنّی (بر اساس آنچه در تاریخ ابن خَلِّکان آمده است) سال ۳۱۰ درگذشت یا بر اساس کتاب الیقین ابن طاووس (اگر لفظ «ستّه» تکرار واژهٔ «سنة» نباشد) در سال ۳۱٦ از دنیا رفت.

بنا بر هر دو تقدیر، امکان دارد حَسَن او را درک کرده باشد.

---

۱. متن عربی چنین است: قال النجاشي ـ بعد ما أثنى عليه ـ له كُتُب، روى عنه الحَسَنُ بن حمزة الطبَري ... ».

در «رجال النجاشی: ۳۷٦، شمارهٔ ۱۰۲٤» آمده است: ... له كتاب «المسترشد في الإمامة»، أخبرناه أحمدُ بن علي بن نوح عن الحسن بن حَمْزَة الطَّبَري، قال: حَدَّثنا محمّدُ بن جَرير بن رستم بهذا الكتاب وبسائر كُتُبِه.

۲. رجال نجاشی: ٦٤، شمارهٔ ۱۵۰.

یا اینکه حسن بن حمزه، شخص دیگری غیر از این حسن بن حمزهٔ معروف است (و خدا داناتر است).

- **فضائل الشیعه**
- **اخبار الزّهراء**
- **مولد امیرالمؤمنین علیه‌السلام**
- **المعراج**

این چهار کتاب، اثر شیخ ابو جعفر بن بابویه، صدوق رحمه‌الله است.

صاحب عوالم و نیز صاحب «المحتضر»، کتاب «المعراج» را به شیخ ابو محمّد، حسن نسبت داده‌اند. جز اینکه از توسّطِ صدوق در بین در همهٔ اَخباری که به ما رسید به دست می‌آید که در آن، عین کتاب «المعراج» است که در مصنّفات صدوق ذکر شده‌اند و خود صدوق در بعضی از کتاب‌هایش آن را نام می‌برد، و اینکه این شخص مذکور، راوی آن است.

[یادآوری]

بدان که این کتاب «فضائل الشیعه» غیر از کتاب «صفات الشیعه» است (از این نکته غفلت مورز).

- **الغیبة** [1]

این کتاب، اثر شیخ جلیل ثقه، محمّد بن ابراهیم نُعمانی (معروف به ابن زینب) صاحب تفسیر معروف است که آن را امام صادق علیه‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌کند.

---

۱. خدای متعال، بعد از فراغت از تألیف این کتاب، به این کتاب الغیبه، بر ما منّت نهاد و آن کتاب طریف و به راستی متقن است (مؤلّف، عفی عنه).

مجلسی در «بحار الأنوار» می‌گوید:

این کتاب را به طور کامل در کتاب القرآن می‌آوریم.[۱]

می‌گویم: یعنی کتاب القرآنِ «بحار الأنوار».

و این شیخ، یکی از راویان «الکافی» از ثقة الإسلام [کُلَینی] است.

• الإختصاص

• الغیبة

• مولد الأصفیاء

• المجالس[۲]

هر چهار کتاب، اثر شیخ سَدید، **محمّد بن محمّد بن نُعمان، مفید**ﷺ است.

مجلسی در فصل اوّل «بحار الأنوار» پس از آنکه «الإختصاص» را به مفید نسبت می‌دهد، می‌گوید:

این اثر، کتاب لطیفی است، احوال بعضی از اصحاب پیامبر و ائمّه ﷺ را در بر دارد و در آن اخبار غریبی هست.

آن را از نسخهٔ عتیقی نقل کردم که بر عنوانش نوشته بود: کتاب مستخرج من کتاب الاختصاص، تصنیف ابو علی، احمد بن حسین بن احمد بن عمران ﷺ.

لیکن بعد از خطبهٔ کتاب، عبارت چنین بود: **محمّد بن محمّد بن نُعمان** می‌گوید: برایم حدیث کرد ابو غالب **احمد بن محمّد زُراری**

۱. بحار الأنوار ۱: ۳۰. متن بحار (چاپ بیروت) چنین است: وسنوردهُ بتمامه في کتاب السماء والعالم؛ آن را به طور کامل در کتاب آسمان و جهان خواهیم آورد.

۲. بعد از تألیف این کتاب، خدا کتاب «المجالس» را روزی‌ام کرد (مؤلّف، عفی عنه).

و جعفر بن محمّد بن قولویه (تا آخر سند).

و چنین است تا آخر کتاب؛ از مشایخ شیخ مفید آغاز می‌شود.

ظاهر این است که این کتاب، از مؤلّفات شیخ مفید است.[۱]

می‌گویم: ممکن است شخص مذکور در عنوان، اسم مستخرج باشد. از این رو، منافاتی ندارد که اصل کتاب، از مفید ﷺ است.

- **کنز الفوائد**

این کتاب، اثر شیخ ابوالفتح، محمّد بن علیّ بن عثمان کراجکی ﷺ است.

وی از کسانی است که بر سیّد مرتضی و شیخ طوسی قرائت کرد و کتاب «کنز الفوائد» وی، از کتاب‌های مشهور معتبر ـ نزد همهٔ اصحاب متأخّر ـ می‌باشد.

مجلسی در «بحار الأنوار» پس از ثنا بر وی، مانند این توصیف را برایش می‌آورد تا اینکه در حقّ وی می‌گوید:

وَأَسْنَدَ إليه جميعُ أربابِ الإجازات؛[۲]

همهٔ صاحبان اجازه، به وی اسناد داده‌اند.

- **المجالس** مشهور به **الإمالی**
- **الفهرست**
- **الرجال**

هر سه کتاب، اثر شیخ الطائفه، محمّد بن حسن طوسی ﷺ است.

۱. بحار الأنوار ۱: ۲۷.
۲. بحار الأنوار ۱: ۳۵.

● مصباح الأنوار

بر اساس نسبتی که جماعتی از اصحاب ما داده‌اند (که از آنهاست سیّد شرف‌الدین در «تأویل الآیات» و سیّد علّامه توبلی در مُصنّفاتش) این کتاب نیز اثر شیخ طوسی ﷺ است.

مجلسی در مقدّمات «بحار الأنوار» می‌گوید:

این کتاب، اثر شیخ هاشم بن محمّد است، گاه آن را به شیخ الطائفه نسبت داده‌اند که سخنی خطاست.

در موارد بسیاری از شیخ شاذان بن جبرئیل قمّی روایت می‌کند، و وی ـ به مراتب ـ از شیخ طوسی متأخّر است.[1]

گاه این کتاب را «مصابیح الأنوار» نامیده‌اند، نام اوّل، صحیح‌تر است.

● الآل

این کتاب، اثر شیخ ابو عبدالله، حسین بن احمد بن خالویه بن حمدانِ همدانی الأصل، بغدادی المنشأ، حَلَبی المسکن است که در همین شهر نیز از دنیا رفت.

وی به ابن خالویه معروف می‌باشد و صاحب تصانیف مشهوری در اَدب و غیر آن است.

از شرح حال وی به دست می‌آید که شیعی است.

یکی از کتاب‌هایش، همین کتاب «الآل» است. در آغاز آن مدلول‌های لفظ «آل» را می‌آورد و اینکه آنها ۱۵ قسم‌اَند. سپس به تفصیل اسامی امامان

---

۱. بحار الأنوار ۱: ۲۱.

دوازده‌گانهٔ آل محمّد و اسامی پدران و مادران آنها و تاریخ تولّد و وفاتشان و بعضی از فضائل آنها می‌پردازد.

مُعافَی بن زکریّا و جماعتی از وی روایت کرده‌اند.

وی در سال ۳۲۳ درگذشت.

• عیون المعجزات

این کتاب، اثر یکی از قُدمای اصحاب ماست، نسبت وی به سیّد مرتضی علم الهدی رحمه‌الله مشهور است. سیّد علّامه توبلی، در کتاب «مدینة المعاجز» بدون تردید، جزم دارد که این کتاب اثر سیّد مرتضی است. این نسبت ـ به راستی ـ بعید است، بلکه قطعاً اشتباه است.

مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار» پس از ذکر نسبت کتاب به سیّد مرتضی می‌گوید:

> این نسبت نزدم ثابت نیست جز اینکه این اثر، کتاب لطیفی است، نزد ما نسخهٔ قدیمی از آن هست.
>
> شاید این کتاب از مؤلّفات یکی از قدمای محدّثان باشد، از ابو علی، محمّد بن هَمّام و از محمّد بن علی بن ابراهیم روایت می‌کند.[1]

می‌گویم: مطلب همان است که مجلسی رحمه‌الله بیان می‌دارد، لیکن از کلام وی رحمه‌الله به دست می‌آید که می‌پندارد که آن شخص، بی‌واسطه از ابن هَمّام روایت می‌کند؛ چنان که یکی از أفاضل برداران معاصر ما نیز این پندار را دارد، می‌گوید:

---

۱. بحار الأنوار ۱: ۱۱.

وی از شاگردانِ ابو علی، محمّد بن هَمّام (صاحب «الأنوار») است. [1]

در این سخن، جای درنگ است؛ زیرا وی در کتابش از محمّد بن جریر طبری نیز روایت می‌کند.

حدیث وی را مجلسی ـ خود ـ در مجلّد دوازدهم «بحار الأنوار» (در باب معجزات ابوالحسن علیّ بن محمّد عليه السلام) می‌آورد، و نیز سیّد توبلی در «مدینة المعاجز» در مثل این باب، این حدیث را می‌آورد.

این حدیث ـ در کتاب ما ـ در باب معجزات امام هادی عليه السلام نقل شد.

وی (چنان که از سندش در آنجا به دست می‌آید) قطعاً طَبَری شیعی است. این طبری، گاه با دو واسطه از ابن هَمّام روایت می‌کند و این دو واسطه، روایت از محمّد بن هارون تَلَّعُکْبری، از پدرش هارون، از ابن هَمّام است.

و گاه با یک واسطه از ابن هَمّام روایت می‌کند و این واسطه، روایت از ابوالمُفَضَّل، محمّد بن عبدالله بن مطّلب شیبانی، از ابن هَمّام است.

شخصی که شرح حالش این است، چگونه می‌تواند از شاگردانِ بی‌واسطهٔ ابو علی (محمّد بن هَمّام) باشد؟!

آری، از بعضی از اسانید صاحب العیون به دست می‌آید که وی با یک واسطه از کُلَینی رحمه الله (صاحب «الکافی») روایت می‌کند و این امر به تقادم عصر وی ـ فی الجمله ـ شهادت می‌دهد، لیکن به طور مطلق نیز آن را ثابت نمی‌کند؛ زیرا ابن هَمّام در طبقهٔ کُلَینی و مقارب الوفات با اوست.

---

۱. نفس الرّحمن: ۴۱۸.

چراکه وی (چنان که گذشت) در سال ۳۳۶ درگذشت، میان وفات وی و کُلَینی، هفت یا هشت سال (بنا بر اختلافی که در وفات کُلَینی هست [که سال ۳۲۸ بود یا ۳۲۹]) فاصله هست.

خلاصه، از امور مذکور و از روایتِ وی از ابن عَیّاش جوهری که در سال ٤٠١ از دنیا رفت (چنان که به روایتش از وی تصریح می‌کند، می‌گوید: برای ما حدیث کرد) به دست می‌آید که وی از اصحاب اواخر سدهٔ چهارم است.

و امّا روایتش از ابو علی (محمّد بن هَمّام) ظاهر این است که وی از کتاب ابو علی [ابن همّام] اخذ کرد (چنان که به آن در بعضی از روایاتش تصریح می‌کند).

و این طبقه با نسبت کتاب به سیّد مرتضی ساز می‌افتد، لیکن با مذاق و مسلک وی ـ به راستی ـ جور درنمی‌آید.

باری، پس از فراغ از کتابت این حروف، نامه‌ای از یکی از برادرانم ـ که از ثقات معاصر است ـ به دستم رسید که در آن از صاحب «ریاض العلما» مرا آگاه ساخت که مصنّف این کتاب را به تفصیل با تحقیق ثابت می‌کند. مُصنّف، حسین بن عبدالوَهّاب می‌باشد که از بزرگانِ معاصر شیخ مفید و سیّد مرتضی است.

می‌گوییم: این سخن، با آنچه ما در باب معجزات امیرالمؤمنین علیه‌السلام استظهار کردیم ساز می‌افتد که مصنّف آن، ابو المختار، حسن بن عبدالوهّاب است جز اینکه در نام «حسن» و «حسین» [که در آن اختلاف است] در آنچه ما بدان دست یافتیم، نام وی «حسن» بود (و خدا داناتر است که کدام یک صحیح‌ترند).

• قصص الأنبیا

این کتاب را به سعید بن هبة الله بن حسن راوندی (صاحب «الخرائج») نسبت داده‌اند، لیکن مجلسی رحمه‌الله پس از ذکر آن می‌گوید:

بعید نیست این کتاب تألیف فضل الله بن علیّ بن عبدالله حسینی [۱]
راوندی باشد؛ چنان که از بعضی از اسانید ابن طاووس به دست
می‌آید.
ابن طاووس در «رسالة النّجوم» [۲] و در کتاب «فلاح السائل» [۳]
تصریح می‌کند که این کتاب از اوست. [٤]

می‌گویم: این فضل الله بن علی، همان سیّد ابوالرضای معروف، شیخِ منتجب الدین (صاحب «الفهرست») و معاصران اوست. و این سخن از ابن طاووس عجیب است؛ زیرا وی در کتاب «سعد السعود» تصریح می‌کند که «قصص الأنبیاء» اثر هبة الله بن حسن راوندی است، [٥] و به نظر می‌رسد مرادِ وی، پدرِ قطب راوندی می‌باشد، و این تناقضی آشکار است. [٦]

در هر حال، مشهور همان است که ما در آغاز بیان داشتیم.

از کسانی که بدان تصریح دارند، شیخ محمّد بن حسن حُرّ عاملی (بر اساس آنچه در «لؤلؤة البحرین» از وی نَقْل است) در «اَمَل الآمل» می‌باشد [۷] (و خدا داناتر است).

---

۱. در «بحار الأنوار» (چاپ بیروت) «فضل الله ... عُبَیدالله حسنی» ضبط است.
۲. فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم: ۲۷ و ۱۱۸ و ۳۰۷ و ۳۱۲.
۳. فلاح السائل: ۱۹۵؛ مهیج الدعوات ومنهج العبادات ۱: ۳۰۷ و ۳۱۲.
٤. بحار الأنوار ۱: ۱۲.
٥. سعد السعود: ۱۲۳.
٦. زیرا در «فلاح السائل»، کتابِ قصص الأنبیاء را اثر سعید بن هبة الله بن حسن، می‌داند و در «سعد السعود» آن را اثر هبة الله حسن، می‌شمارد.
۷. اَمَل الآمل ۲: ۱۲۵ ـ ۱۲۷، شمارۀ ۳۵٦.

کاش می‌دانستم به چه سبب قُدما در مصنّفات خویش از تصریح نامشان طفره می‌رفتند؟! اگر آنان آشکارا نامشان را می‌آوردند ما نیازمند این گونه وارسی‌ها نبودیم.

و این بهانه که حفظ راه و رسم تقیّه (که در زمانشان غالب بود) باعث این کار شد، در اینجا جا ندارد؛ زیرا مخالفان آنان نیز غالباً همین عادت را داشتند.

• بشارة المصطفى لشيعة عليّ المرتضى

این کتاب، اثر عماد الدّین، ابو جعفر، محمّد بن ابوالقاسم بن محمّد بن علی طبری آملی رحمه‌الله می‌باشد که از ثقات مشایخ است، از شیخ ابو علی بن شیخ الطائفه روایت می‌کند، شاذان بن جبرئیل و قطب الدین راوندی و یحیی بن بِطریق اَسَدی (صاحب «العمده») از وی روایت می‌کنند.

این کتابِ وی [یعنی کتاب بشارة المصطفی] از کتاب‌های لطیف معتبر معروف است.

• ایضاح دفائن النواصب

این کتاب، در بعضی جاها «ایضاح دقائق النواصب» ضبط است و صد منقبت دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از طریق اهل سنّت در بر دارد.

این کتاب، اثر ابوالحسن، محمّد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان است.

در مشهد علوی (صلوات خدا بر آن حضرت باد) به این کتاب پی بردم، کتابِ طریف مشهوری است، بیشتر کسانِ متأخّر از وی (از اصحاب ما و از اهل سنّت) از این کتاب روایت کرده‌اند.

مجلسی در «بحار الأنوار» می‌نگارد:

و کتاب «المناقب» اثر شیخ جلیل، ابوالحسن، محمّد بن احمد بن علی بن حسن بن شاذان قمّی (استاد ابوالفتح کراجکی) است.

کراجکی در «کنز الفوائد» فراوان او را می‌ستاید، و ابن شهر آشوب وی را در «معالم العلماء» ذکر می‌کند.[1]

می‌گویم: نجاشی در شرح حال پدر وی (احمد بن شاذان) او را ذکر می‌کند؛ چراکه او را به نَسَبی که ما بیان داشتیم می‌آورد و توصیف می‌کند و می‌گوید:

وی معرفت نیک داشت، دو کتاب تصنیف کرد: «کتاب زاد المسافر» و کتاب «الأمالی» (و اثری دیگر ننوشت) این دو کتاب را فرزندش، ابوالحسن (خدای متعال هر دو را رحمت کناد) به من خبر داد.[2]

مقصود نجاشی از «ابوالحسن» همین شیخ است، وی از ابن بابویه و تَلَّعُکْبَری (و کسانی از اصحاب که در درجهٔ این دواَند) روایت می‌کند.

بدان که اَسانید اخبار نسخه‌های معروف این کتاب ـ نزد متأخّران ـ حذف شده‌اند. از نقل‌های سابقان از وی (مانند ابن طاووس در «الیقین» و خوارزمی در «المناقب») به دست می‌آید که همهٔ اخبار آن مستند بوده‌اند و به وضع این کتاب،[3] همین سزامند است.

---

١. بحار الأنوار ١: ١٨.

٢. رجال نجاشی: ٨٤ـ٨٥، شمارهٔ ٢٠٤.

٣. یعنی به موضوع این کتاب.

ظاهر این است که این کتاب نیز از جنایت خلاصه گرانِ گمراه (که گوش‌های چهارپایان را می‌درند و خلق خدا را تغییر می‌دهند)[1] مصون نمانده، بر آن تاختند و اسانید آن را - با اینکه به مقصود صاحب کتاب خلل وارد می‌ساخت - ربوده‌اند (خدا از سوی کسانی که کلمات را از جای خودشان تحریف می‌کنند،[2] بهترین پاداش‌ها را به آنها دهد).

•المحاسن

این کتاب، اثر شیخ جلیل، ابو جعفر، احمد بن محمّد بن خالد بن عبدالرّحمان بن محمّد بن علی بَرْقی (منسوب به «بَرْق رود» قم) است.

اصلِ وی کوفی می‌باشد، اوّل کسی از اجدادش که در قم ساکن شد، عبدالرّحمان بود.

این کتاب وی (بر اساس آنچه ذکر کرده‌اند) صد عنوان داشت، هر عنوانی طبق طریق قُدما، کتابی بود. آنچه میان مردم موجود و معروف است، بعضی از این کتاب می‌باشد.

صدوق ترجمه‌های بسیاری از کتابش را از عناوین این کتاب گرفت.

برقی ﷺ در سال ۲۷٤ (و گفته‌اند سال ۸۰)[3] از دنیا رفت. رفتار احمد بن محمّد بن عیسی با وی، در مقدّمات کتاب گذشت.

---

۱. تضمین آیهٔ ۱۱۹ سورهٔ نساء: ﴿فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾.
۲. تضمین آیهٔ ٤٦ سورهٔ نساء، و آیهٔ ۱۳ سورهٔ مائده: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾.
۳. یعنی سال ۲۸۰ هجری.

• بصائر الدَّرجات

این کتاب، اثر شیخ ثقهٔ جلیل، ابوالقاسم،[1] سعد بن عبدالله بن اَبی خَـلَف اشعری قمّی است.

وی از کسانی است که مولایمان عسکری و صاحب الزمان علیهما السلام را مـلاقات کرد.

حدیث وی در باب معجزات صاحب الزمان علیه السلام گذشت.

کتاب بصائر الدرجات وی از کتاب‌های معتبر معروف میان قُدمای اصحاب ماست. راوندی در «الخرائج» فراوان از وی روایت می‌کند.

جمله‌ای از اخبار این کتاب را حسن بن سلیمان حلّی (شاگرد شـهید اوّل) برچید و اخبار دیگری را از بصائر الدرجاتِ صفّار (و از دیگر کتاب‌های معتبر) بر آن افزود و کتابش به «منتخب بصائر سعد» مشهور شد (ذکر این کتاب، پیش از این بیان شد).

اصل بصائر سعد، میان متأخّران نایاب است، حتّی شیخ مـا مـجلسی رحمه الله بـا شدّت تلاش در فراهم آوردن کتاب‌های اخبار و گرد آمدنِ انبوهی از آنها نـزد وی، در دست‌یابی به این کتاب ناکام ماند، چه رسد به اَمثال ما که در زمانی واقع شدیم که سینه‌های علم در حال جان دادن‌اند و بَذْرهای آن در مَحاق.

---

۱. در اینجا مؤلف رحمه الله در حاشیهٔ نسخهٔ شاگرد می‌نویسد: «سَقَطَ منه شيءٌ» (چیزی از قـلم افـتاده است).

این حدس درست است؛ زیرا در نسخهٔ شاگرد حدود یک سطر واندی از قلم افتاده است؛ نسخهٔ مؤلف رحمه الله بدین گونه است: ... وَمَضَى معاملة أحمد بن محمّد بن عيسى معه في مقدمات الكتاب؛ كتاب البصائر، للشيخ الثقة الجليل أبي القاسم ... .

در حالی که در نسخهٔ شاگرد آمده است: و مضى معاملة أحمد بن أبي القاسم ... .

و به ویژه در شهری که کتاب‌های علم در آن مانند سرمه در چشم نابینا، و آینه در خانهٔ زنِ بدنما، و تورات نزد دیو، و قرآن در خانهٔ زندیق است.

این شیخ (یعنی سعد بن عبدالله) و محمّد بن حسن صفّار، با هم معاصرند و در اکثر رجال با هم مشارکت دارند و برای هر یک از آن دو کتابی است که «بصائر الدَّرجات» نامیده می‌شود.

سعد بن عبدالله آثار فراوان دیگری دارد که درصدد ذکر آنها نیستیم، نجاشی در «الفهرست» آنها را می‌آورد.[1]

• الجامع

این کتاب، اثر شیخ عظیم الشأن، ابو جعفر، احمد بن محمّد بن اَبی نَصْر بَزَنطی است.

وی، از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام می‌باشد، نزد آن دو گران‌قدر بود.

اصحاب بر تصحیح آنچه از وی صحیح باشد، اجماع کرده‌اند و به فقه وی اقرار دارند و این کتاب وی از کتب معروف و مورد اعتماد نزد اصحاب ماست.

بَزَنطی کتاب نوادری دارد که غیر از این کتاب است.

وی در سال ۲۲۱ درگذشت.

• إعلام الوری بأعلام الهُدی

این کتاب، اثر شیخ امین الدین، فضل بن حسن طبرسی، صاحب «مجمع البیان» است (که ذکر آن گذشت).

ابن شهر آشوب و منتجب الدین و فرزندش [فرزند طبرسی] حسن (صاحب «مکارم الأخلاق») از وی روایت می‌کنند.

---

۱. بنگرید به، رجال نجاشی: ۱۷۷ ـ ۱۷۸، شمارهٔ ٤٦٧.

طبرسی (خدا روحش را پاکیزه گرداند) در شب عید قربان در سبزوار، در سال ٥٤٨ از دنیا رفت. مدفن وی در مشهدالرضا ﷺ است و قبرش در آن معروف می‌باشد و زیارت می‌شود.

• خصائص الأئمّه

این کتاب، اثر سیّد جلیل، رضی (برادر سیّد مرتضی) (قدّس سرّهما) است.

خصائص الائمّه، کتاب شریف لطیفی است، رضی ﷺ در آغاز کتابش «نهج البلاغه» بدان اشاره می‌کند.

از این کتاب، جز خصائص امیرالمؤمنین ﷺ سامان نیافت. در مشهد غروی (بر مُشرّف آن صلوات و سلام باد) در سال ١٢٧٩ بر آن دست یافتم، بعضی از عوارض مرا از نوشتن از روی آن بازداشت.

[یادآوری]

محمّد بن احمد نَطَنْزی سُنّی [متوفّای حدود سال ۵۵۰ هجری] نیز کتابی دارد که «الخصائص العلویّه» نامیده می‌شود و از کتاب‌های مشهور می‌باشد. از اصحاب ما ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابی‌طالب» به مناوله [1] از وی روایت می‌کند. [2]

• المناقب الفاخرة فی العترة الطاهره

سیّد علّامه توبلی، در مؤلّفاتش این کتاب را بدون تردید به سیّد رضی ﷺ نسبت می‌دهد، [3] نزد من در این نسبت جای درنگ هست.

---

١. مناوله از روش‌های نقل حدیث است و مقصود آن است که مؤلّف یا راوی، به دست خود، کتاب را به شخصی که می‌خواهد از او روایت کند، بدهد.

٢. مناقب آل أبی طالب ١: ١١؛ نیز بنگرید به نقل حدیث از وی، در جلد ٢، ص٦.

٣. مدینة المعاجز ١: ١٦١ و٣٢١ و٣٤٠ و٣٩٦، حدیث ٩٥ و٢٠٣ و٢١٩ و٨٣٩؛ البرهان في تفسير القرآن ٣: ٥٧٩، حدیث ٦٥٣ (و جلد ١، ص٧١؛ و جلد ٤، ص١٠٤؛ و جلد ٥، ص١٤٥ و٧٧٥).

در هر حال، این اثر از کتاب‌های متین به راستی معتبر است، مؤلّف آن شیعه می‌باشد، گرچه فراوان از رجال سُنّی روایت می‌کند.

علامت آن، نقل حدیث دیک الجنّ اسحاق بن ابراهیم با هارون الرشید است آن گاه که دربارهٔ ابیات معروف از او پرسید:

أصْبَحتُ جَمّ بلابل الصدرِ وأبيتُ منقبِضاً على الجَمْرِ [1]

- صبح کردم در حالی که سینه‌ام از غم‌های فراوان آکنده است، و شب می‌کنم در حالی که در مُشت، پاره‌های آتش دارم.

او را پاسخی داد که مشهور است، صاحب کتاب، آن را از مناقب شیخ مفید (محمّد بن محمّد بن نُعمان رحمه الله) نقل می‌کند.

سیّد علّامه، سیّد هاشم توبلی، آن را در «روضة العارفین» (در شرح حال دیک الجِنّ) [2] ذکر می‌کند. این حدیث، خبر عجیبی است.

بدان که نام دیک الجِنّ و نسب وی در حدیث مذکور، بر اساس سخنی است که ما آوردیم. ابن خَلِّکان وی را «عبدالسّلام بن رغبان» می‌نامد و نسب وی را تا هفت پشت ذکر می‌کند، [3] شاید سخن وی صحیح‌تر باشد (و خدا داناتر است).

---

۱. مصراع اول این بیت، در اَبیات بسیاری تضمین شده است و در مصرع دوم گفته‌اند: «وأبليت مطوياً على الجَمْر»، «وأبيت مطوياً على الجمر»، «متعجباً لتصرّف الدهر»، «دهراً أزجيّة إلى دهر»، «عصراً أكاتمه إلى عصر»، «وأبيت منطوياً على غمر».

۲. وی از شاعران شیعی دوران عباسی است که مرثیه‌های فراوانی دربارهٔ امام حسین علیه السلام سرود. در شعر، سبک ابو تمّام و شامیان را پیمود و ساکن «حمص» بود. به «دیک الجنّ» لقب یافت، نام وی «عبدالسلام بن رَغبان» است (الأغانی ١٤: ٢٨٧).

۳. وفیات الأعیان ٣: ١٨٤، شمارهٔ ٣٨٤.

• مناقب الخوارزمی

این کتاب، اثر سرآمدِ خطیبان ـ نزد اهل سنّت ـ ابو مُؤَیّد، مُوَفّق بن احمد خوارزمی است.

این اثر، از کتاب‌های معتبر معروف نزد شیعه و سُنّی است.

مجلسی در «بحار الأنوار» (به ویژه در کتاب مقتل آن) اخباری را می‌آورد و آنها را به کتابی نسبت می‌دهد که از آن به «بعض کتب المناقب المعتبره» (یکی از کتاب‌های معتبر مناقب) تعبیر می‌کند [1] ومصنّف آن را روشن ومحقّق نمی‌سازد.

به نظر می‌رسد (چنان که از ملاحظهٔ اسانید و اخبارش به دست می‌آید) آن کتاب، همین مناقب خوارزمی باشد.

• احیاء العلوم

این کتاب، اثر ابو حامد، محمّد بن محمّد غزالی معروف، برادر احمد غزالی (از عالمان اهل سنّت) است.

• الفردوس

این کتاب، اثر ابو شجاع، حافظ شِیْرَوَیْه بن شَهْردار [2] دَیْلَمی (از عالمان اهل سنّت) است.

---

١. بحار الأنوار ٤٣: ٣٥٢ (و جلد ٤٤، ص٢٤١؛ و جلد ٤٥، ص٢١٦ و٢٣٣ و٣٠٩).

٢. در «لغت نامهٔ دهخدا» (به نقل از کشف الظنون) صاحب کتاب «الفردوس» ابن شهریار بن شیرویه بن فناخسرو همدانی، ضبط است که به «ابو شجاع» کنیت یافت و در سال ٥٠٩ هجری، درگذشت.

لیکن در «کشف الظنون ٢: ١٢٥٤»، شیروية بن شهردار بن شیروية بن فناخسرو همدانی، ضبط است.

در «الأعلام ٣: ١٨٣» (اثر زرکلی) آمده است: دَیْلَمی (٤٤٥ ـ ٥٠٩ هـ) شیروية بن شهردار بن شیروية بن فناخسرو ... از عالمان تاریخ و حدیث ... .

وی کتابش را بر اساس حروف الفبا مرتّب می‌کند و اوّلْ حرف از هر حدیث را در نظر می‌گیرد.

• ریاض الجنان

این کتاب، اثر فضل الله بن محمود فارسی است.

ریاض الجنان دربارهٔ فضائل است و اخبار غریبی را در بر دارد. مؤلّف آن از امامیّه (شیعه) می‌باشد جز اینکه بر شرح حال مفصّل وی دست نیافتیم (حال و روزم به گونه‌ای است که نمی‌توانم زیاد به کتاب‌ها مراجعه کنم).

صاحب عوالم (و غیر او) از وی فراوان روایت آورده‌اند. هر آنچه را ما از این کتاب نقل کردیم از «عوالم» است.

• ثاقب المناقب

این کتاب، بر اساس تحقیق یکی از برادران فاضل و ثقهٔ معاصر (خدا وی را توفیق دهد) در کتابش، اثر محدّث فقیه، عماد الدین، ابو جعفر، محمّد بن علیّ بن محمّد طوسی مشهدی است.

وی از معاصران ابن شهر آشوب و از شاگردان ابو جعفر، محمّد بن حسن بن جعفر شوهانی (ساکن مشهد الرضا علیه السلام) و نیز شیخ ابن شهر آشوب می‌باشد.

عبدالله بن عیسی اصفهانی در «ریاض العلماء» این کتاب را می‌ستاید، می‌گوید:

این کتاب، از بهترین و گزیده‌ترین کتاب‌های مناقب است.[1]

---

۱. ریاض العلماء ٦: ٤٨.

• **روضة الواعظين وبصيرة المتّعظين** [1]

این کتاب، اثر شیخ جلیل، محمّد بن حسن بن علی فَتّال نیشابوری فارسی (و بر اساس تصریح ابن شهر آشوب در «مناقب آل اَبی طالب») صاحب «التّنوین فی معانی التفسیر» است.

ابن فَتّال از مشایخ ابن شهرآشوب می‌باشد؛ زیرا وی در ذکر اسانیدش می‌نگارد:

وَفَتّال، کتاب «تنوین فی معانی التفسیر» و کتاب «روضة الواعظین وبَصیرة المتّعظین» را برایم حدیث کرد... [2]

وی این سخن را بعد از آن بیان می‌دارد که پیش از آن به نَسَب وی تصریح می‌کند (چنان که اندکی بعد ـ به خواست خدا ـ می‌آوریم).

مجلسی از رسالهٔ «الإجازه» (اثر علّامه) نَسَب وی را این گونه ذکر می‌کند:

محمّد بن علیّ بن احمد فارسی. [3]

ممکن است «احمد» جَدّ اَعلا و «علی» جدّ نزدیکش باشد (چنان که گذشت).

علّامه [در این سخن] اسم پدرش را وامی‌نهد، واین روش، در ذکر انساب، فراوان متداول است. از این رو، میان این دو نقل [محمّد بن حسن بن علی و محمّد بن علی] تناقضی وجود ندارد، و به آن، تناقض میان سخن علّامه و میان قول منتجب الدین نیز از بین می‌رود؛ چراکه در «فهرست» [با حذف نام «علی» میان محمّد و احمد] می‌گوید:

---

۱. این کتاب شریف، پس از فراغت از این تألیف، ارزانی‌ام شد (مؤلّف، عفی عنه).

۲. مناقب آل اَبی طالب ۱: ۱۲.

۳. بحار الأنوار ۱: ۸.

شیخ شهید، محمّد بن احمد فارسی، مُصنّف کتاب روضة الواعظین.[1]

اگر فرض کنیم بین این دو [قول علّامه و قول منتجب الدین] و بین قول ابن شهر آشوب تناقض وجود دارد، بدون شک، قول ابن شهر آشوب به تصدیق اَولی است؛ زیرا ابن فتّال از مشایخ وی می‌باشد، وی را ملاقات کرد، کتاب‌های شیخ طوسی و سیّد مرتضی را به مشافهت (دهان به دهان) از وی روایت می‌کند، از این رو ـ به راستی ـ بعید است که ابن شهر آشوب در نَسَب وی به اشتباه افتد، بلکه نامعقول می‌باشد؛ زیرا خواهد آمد که نام پدرش (در طریق به شیخ طوسی و به خصوص به سیّد مرتضی) «حسن» است، و مثل این امر، التباس (مشتبه شدن) را در بر ندارد.

باری، از [سخن] منتجب الدّین امر دیگری آشکار می‌شود و آن این است که صاحب تفسیر «التنوین» غیر از صاحب «روضة الواعظین» می‌باشد؛ زیرا می‌نویسد:

> شیخ محمّد علی فتّال نیشابوری، صاحب تفسیر [التنوین] ثقه است و آن هم چه ثقه‌ای! جماعتی از ثقات از وی، ما را به تفسیرش خبر داد.[2]

سپس به فاصلهٔ فراوانی، سخنی را که اندکی پیش از این از وی نقل کردیم، می‌آورد.

بدون شک این تفکیک، سهو و اشتباهی از سوی منتجب الدین ﷺ است؛ زیرا بیان داشتیم که ابن شهر آشوب تصریح دارد که صاحب این دو کتاب، یک شخص‌اند.

---

۱. الفهرست (رازی): ۱۲۶ ـ ۱۲۷، شمارهٔ ۵۱۱؛ بحار الأنوار ۱: ۸.
۲. الفهرست (رازی): ۱۰۸، شمارهٔ ۳۹۵؛ بحار الأنوار ۱: ۸.

مجلسی از کتاب «معالم العلماء» (اثر ابن شهر آشوب) نیز آن را نقل می‌کند.

افزون بر این، بیان داشتیم که ابن فتّال از مشایخ ابن شهر آشوب است (و شنیدن کی بود مانند دیدن).

شاید منتجب الدین نام وی را با اختلاف در ذکر نَسَب شنید، پنداشت که میان صاحبان این دو کتاب مغایرت هست [و هر کتاب مال یک نفر است].

از ناحیهٔ اختلاف نقل در اَنساب و اَلقاب (و مانند آن) مثل این امر، فراوان اتفاق می‌افتد.

ابن داود در کتاب «الرجال» می‌نویسد:

محمّد بن احمد بن علی فتّال نیشابوری (معروف به ابن فارسی) ابو علی (لم جخ).[۱]

وی متکلّم گرانقدر، فقیه، عالم، زاهد و پارسا بود. ابوالمحاسن، عبدالرزّاق، رئیس نیشابور، مُلَقَّب به شهاب الإسلام (لعنت خدا بر او باد) او را به قتل رساند.[۲]

بعضی از متأخّران استظهار کرده‌اند که این شخص که توصیف آن به زبان ابن داود آمد و آن شخصی که منتجب الدین می‌آورد و او را به شهید توصیف می‌کند و کتاب «روضة الواعظین» را به وی نسبت می‌دهد، یک نفرند.[۳]

این استظهار، بجاست، لیکن اشکال کرده‌اند که رجال شیخ طوسی از ذکر این شخص تهی است.

---

۱. علامت «لم» یعنی روایت از پیامبر و ائمّه علیهم السلام ندارد، و «جخ» یعنی رجال شیخ طوسی رحمه الله.

۲. رجال ابن داود: ۲۹۵، شمارهٔ ۱۲۷٤.

۳. در منابع در دسترس یافت نشد.

سیّد تفریشی در «نقد الرجال» می‌نویسد:

وی را در کتاب‌های رجال ـ خصوصاً در رجال شیخ طوسی ـ نیافتم.[۱]

مجلسی پس از نقلِ قول ابن داود (ضمن سخن دربارهٔ نَسَب صاحب «روضة الواعظین») می‌نگارد:

از کلام ابن داود به دست می‌آید که نام پدرش احمد بود.[۲]

می‌گویم: یعنی اسم پدر صاحب «روضة الواعظین» احمد بود.

مجلسی ﷺ سپس می‌گوید:

افزون بر این، زمانِ وی از زمان شیخ طوسی بسیار متأخّر است؛ چنان که از کتاب فهرست شیخ منتجب الدین و از کتاب اجازهٔ علّامه و از کلام ابن شهر آشوب به دست می‌آید.[۳]

می‌گویم: وقوع سهو و نقیصه در نسخه‌های کتاب؛ به ویژه کتاب‌های رجال (از نظر تشابه اسامی واقع در آنها ـ یکی در پی دیگری ـ و تشابه کلمات گفته شده در ذیل هر یک از آنها) امر نادری نیست.

امکانِ ثبوت این اسم در نسخهٔ ابن داود و حذف آن در نسخه‌های کسانی که آن را بر وی انکار کرده‌اند، هست. از این رو، اعتراضی بر ابن داود از این جهت نیست؛ زیرا راهی برای اینکه بدانیم وی در این زمینه به اشتباه افتاد وجود ندارد.

و امّا اعتراض پایانی مجلسی ﷺ بر ابن داود نابجاست؛ زیرا فرعِ بر این است

---

۱. نقد الرجال ٤: ۱۲۲.

۲. بحار الأنوار ۱: ۹.

۳. همان.

که صاحب «روضة الواعظین» همین شخص مذکور باشد و این ـ به راستی ـ محلّ تأمّل است؛ زیرا دریافتی که آنچه را ابن شهر آشوب در نَسب ابن فتّال بیان می‌دارد، در این باب، محکم (استوار) است.

و امّا دیگر چیزهایی که درباره‌اش ذکر کرده‌اند، اگر جمع آنها با آن با تأویلی ممکن باشد [می‌توان این کار را انجام داد] وگرنه، مردود است و نَسَب مذکور جز با تکلّفات ـ به راستی ـ سخت، با وی ساز نمی‌افتد.

در کلام ابن داود چیزی که این ایهام را ایجاد کند، واقع نشد و این سخن بعد ضمیمه کردنِ قول منتجب الدین به آن، از آن استفاده می‌شود.

این شخص [محمّد بن احمد فارسی] که منتجب الدین وی را صاحب «روضة الواعظین» می‌داند، (با توجه به بیان مذکور) محلّ تأمّل است مگر اینکه این «ابن فارسی شهید» با شخصی که ابن شهر آشوب نام می‌برد، متحد باشد و نَسبی را که ذکر می‌کند به گونه‌ای تأویل شود که با وی جور درآید.

افزون بر این ـ پس از پذیرفتن همهٔ این سخنان ـ اعتراض مجلسی رحمه‌الله نیز جا ندارد؛ زیرا وی از تأخّر بسیار زمان صاحب «روضة الواعظین» از زمان شیخ خبر می‌دهد.

این گزاره، اشتباهی از سوی مجلسی رحمه‌الله است؛ چراکه ابن فتّال، یکی از واسطه‌ها میان ابن شهر آشوب و شیخ طوسی ـ در روایت ـ است، بلکه از واسطه‌های روایی میان شیخ طوسی و سیّد مرتضی نیز می‌باشد.

ابن شهر آشوب در «مناقب آل اَبی طالب» در ذکر طُرُق خویش به شیخ طوسی (در جملهٔ مشایخ خود) می‌گوید:

نیز برایم حدیث کرد منتهی بن اَبی زید بن کبابکی حسینی گرگانی، و محمّد بن حسن فَتّال نیشابوری، و جدّم شهر آشوب از وی [یعنی از شیخ طوسی] ـ به سماع و قرائت و مناوله و اجازه ـ اکثر کتاب‌ها و روایاتش را.(۱)

مرجع ضمیر در «منه» (از وی) به شیخ طوسی ﷺ برمی‌گردد.

سپس می‌گوید:

و امّا اسانید کتاب‌های سیّد مرتضی و سیّد رضی (و روایات آن دو) از سیّد اَبو صمصام ـ ذوالفقار بن مَعَدّ حسنی(۲) مَرْوَزی ـ از ابو عبدالله، محمّد بن علی حُلْوانی، به حقّ روایتم(۳) از سیّد منتهی، از پدرش (ابو زید) و از محمّد بن علی فتّال فارسی، از پدرش حسن (هر دو) از سیّد مرتضی.

منتهی و فتّال، به قرائت پدرشان بر آن دو نیز شنیدند.(٤)

قول اخیر، در سماع فتّال از سیّد مرتضی شفاهاً (هنگام قرائت پدرش بر سیّد مرتضی) صراحت دارد.

با وجود این، چگونه گفته می‌شود: ابن فتّال، از زمان شیخ بسیار متأخّر است!

---

۱. مناقب آل اَبی طالب ۱: ۱۲؛ بحار الأنوار ۱: ٦٨ ـ ٦٩.
۲. در «مناقب» و نیز در «بحار»، «ذي الفقار بن مَعْبَد الحَسَني المروزي» ضبط است.
۳. جملهٔ «بحقّ روایتی» در متون عالمانِ حدیث و رجال، به چشم می‌خورد و به معنای «اجازه» می‌باشد.
٤. همان.

عجیب‌تر از این، استشهاد مجلسی ﷫ با این سخن به کلام ابن شهر آشوب است (و این استشهاد، چنان است که دانستی).

مجلسی ﷫ خودش در «بحار الأنوار» عین این اسانید را از ابن شهر آشوب می‌آورد و با وجود این، این سخنان را بیان می‌دارد.

و چنین است استشهاد مجلسی ﷫ به فهرست منتجب الدین، و در آن چیزی زاید از آنچه ما از وی نقل کردیم وجود ندارد، و خودش نیز چیزی اضافه بر آن نقل نمی‌کند.

کاش می‌دانستم از کدام کلام منتجب الدین، این را استفاده کرد؟!

شاید از همین کتاب که موضوع آن ذکر کسانِ متأخّران از شیخ است (و این سخن چنان است که می‌بینی).

آری، بسا توهّم شود که نهایت استفاده‌ای که از این می‌شود این است که فتّال از شاگردان شیخ طوسی بود و این مقدار (پس از آنکه شیخ در رجالش او را می‌آورد) در دفع ناکافی است؛ زیرا عادت بر این جاری نیست.

لیکن این توهّم نیز ضعیف است؛ زیرا شاگرد هرگاه نزد شیخ به حدّ کمال برسد، بسا شیخ او را در شمار علما و اصحاب حدیث درآورد و نامش را در کتابش ذکر کند.

چنان که شیخ طوسی، شاگردش تقی الدین بن نجم حلبی را در کتابش نام می‌برد و درباره‌اش می‌گوید:

> تقی بن نجم حَلَبی، ثقه است، کتاب‌هایی دارد، بر ما و بر سیّد مرتضی قرائت کرد،[1] به «ابو الصلاح» کنیت یافت.

---

۱. رجال طوسی: ٤١٧، شمارهٔ ٦٠٣٤.

باری، سخن شگفت نقدی است که بر حاشیهٔ نسخه‌ام از شیخ محمّد تقی مجلسی ﷺ دیدم؛ چراکه احتمال می‌دهد مقصود از شخص مذکور، محمّد بن احمد بن علیّ بن صَلْت (شخصی که صدوق در اوّل کمال الدین او را نام می‌برد و بیان می‌دارد که پدرش ـ علیّ بن بابویه ـ از وی روایت می‌کند)[۱] است.

این احتمال، عجیب است؛ زیرا شخصی را که صدوق نام می‌برد (چنان که در آنجا تصریح می‌کند) «قُمّی» است و این شخص، «نیشابوری» می‌باشد و آن شخص، به اوصافی که این شخص به آنها وصف شده است، توصیف نشد. وی چگونه بی آنکه شاهدی اقامه کند یا قرینه‌ای بیان دارد، احتمال می‌دهد که این دو نفر، یک شخص‌اند؟!

اینها سخنانی بود که در تحریر این اقوال ـ هنگام کتابت ـ به خاطرم رسید، پیش از این بیان داشتم که [حالم به گونه‌ای است که] نمی‌توانم زیاد به کتاب‌ها مراجعه کنم (و توفیق و دست‌یابی به راه درست و صواب، از جانب خداست).

• المُجَلّی

این کتاب، اثر شیخ محمّد بن حسن بن علیّ بن أبی جمهور أحسائی (صاحب «عوالی اللئالی») است.

وی از مشاهیر اصحاب ماست، کتاب وی گرچه برای نقل آخبار سامان

---

۱. روضة المتّقین ۱۴: ۲۱۵.
متن سخن محمد تقی مجلسی ﷺ چنین است: قال الصّدوق في كتاب كمال الدّين: حتّى وَرَد إلينا من بخارا شيخٌ من أهل الفضل والعلم ... وهو الشيخ الدين ابو سعيد، محمد بن الحسن بن علي بن محمّد بن أحمد بن عليّ بن الصَلْت القمي ... وكان أبي ﷺ يروي عن جدّه، محمّد بن أحمد بن عليّ بن الصّلت ... .

نیافت، لیکن چون اخباری را ـ در این کتاب ـ از وی نقل کردیم، واجب شد آن را بالخصوص ذکر کنیم.

شیخ مذکور ثقه و در نقل مورد اعتماد است، در علوم عقلی و نقلی تبحّر (مهارت) داشت و مناظراتش با «هَرَوی» معروف می‌باشد. این مناظرات را سیّد شهید، شوشتری ﷫ در «مجالس المؤمنین» ذکر می‌کند.

جز اینکه وی ﷫ به مسلک بعضی از منحرفان از راه راست (با این پندار که آن با شریعت استوار سازگار است) گرایشی داشت؛ چنان که این کار برای جماعتی از اصحاب ما رخ داد (خدا ما را از بیهودگی در قول و عمل مصون دارد).

بر اساس آنچه از «مجالس المؤمنین» به دست می‌آید، ابن اَبی جمهور احسائی، از اصحاب سدهٔ نهم [هجری] است.

- **کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین** علیه السلام [1]

این کتاب، اثر جمال ملّت و دین، حسن بن مطهّر، علّامه ﷺ است. این کتاب غیر از «نهج الحق و کشف الصدق» [2] می‌باشد.

- **معالم العلماء**

این کتاب، اثر شیخ جلیل، محمّد بن علیّ بن شهر آشوب (صاحب «مناقب آل اَبی طالب») است.

- **العدد القویّه لدفع المخاوف الیومیّه**

این کتاب، اثر شیخ سدید، علیّ بن یوسف بن مطهّر (برادر علّامه) ﷫ است.

---

۱. خدا، کتاب «کشف الیقین» و نیز کتاب «نهج الحق» را پس از فراغت از تألیف این کتاب روزی‌ام کرد (مؤلّف، عفی عنه).

۲. همان.

• اَمان الأُخطار

• فَرَج الهُموم بمعرفة الحلال والحرام من علم النُّجوم (مشهور به «کتاب النُّجوم»)

این دو کتاب، اثر مُفَخِّر آل طاووس، رضی الدّین، علیّ بن طاووس (قدّس سرّه المأنوس) است.

• فتوحات القدس

این کتاب (بر اساسِ آنچه از بعضی از جاهای آن به دست می‌آید) اثر سیّد علی واعظ همدانی است.

صاحب «المناقب المرتضویّه» فراوان از آن نقل می‌کند و از اخبارش به دست می‌آید که به راستی از کتاب‌های ملیح است.

• الأربعین

این کتاب، اثر منتجب الدین، ابو جعفر، محمّد بن اَبی مُسلم بن اَبی الفوارس رازی است.

ابن طاووس در کتاب «الیقین» اخبار طریفی را از آن نقل می‌کند.

نیز شاذان بن جبرئیل در کتاب «الفضائل» از وی بی‌واسطه روایت می‌آورد.

چنان که از بعضی از روایات از وی در کتاب «الیقین» به دست می‌آید، وی، ظاهراً از عالمان سُنّی سدهٔ ششم است.

• الدَّعَوات

این کتاب، اثر قطب الدین راوندی، صاحب «الخرائج» است.

• أنیس السُّمَراء وسَمیرُ الجُلَساء

این اثر، کتابی است که نامش معروف و خودش نادر است و نام مصنّف وی

به گونهٔ مشخص برای ما آشکار نگردید. از اسنادی که در حدیث «خیط اَصفر» (نخ زرد) بیان شد (حدیثی که در معجزات امام سجّاد علیه السلام گذشت) به دست می‌آید که وی ـ به راستی ـ از قُدمای اصحاب ماست، از سهل بن زیاد آدمی (که از اصحاب امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام است) با دو واسطه روایت می‌کند.

بارها یادآور شدیم که این اثر همان «الکتاب العتیق» است که مجلسی در «بحار الأنوار» و شاگرد وی در «عوالم العلوم» حدیث نورانیّت و حدیث خیط اَصْفَر را از آن روایت می‌کند.

چنان که شیخ متألّهان [شیخ احسائی] قدس سره در حاشیهٔ «عوالم العلوم» به خطّ خویش بدان تصریح می‌کند و در شرح زیارت جامعه، بعضی از فقرات حدیث خیط اَصْفَر را به عین سندی که در «الکتاب العتیق» مذکور است، از آن می‌آورد و در دیگر جاها نیز فراوان از آن نقل می‌کند و از آن به دست می‌آید که این کتاب نزدش وجود داشته است.

خلاصه، از اخبار این کتاب، جلالت شأن مؤلّف آن به دست می‌آید؛ چراکه آنان علیهم السلام گفته‌اند:

اعِرفُوا منازِلَ شيعتِنا بِقَدْرِ [على قدر] روايتهم عَنَّا؛ [1]

منزلتِ شیعیان ما را به اندازهٔ روایتشان از ما بشناسید.

تحقیق این است که مراد اصلی از این سخن، مقدارِ مضمون روایت است، نه

۱. الغيبة (نعمانی): ۲۲؛ بحار الأنوار ۲: ۱۴۸، حدیث ۲۰؛ الکافی: ۱: ۵۰، حدیث ۱۳ (متن روایت در «الکافی» چنین است: اعِرفُوا مَنازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ...).

کمیّت عددی، گرچه آن نیز از نشانه‌های انقطاع به آنهاست جز اینکه آن، مراد تَبَعی می‌باشد.

● السلطان المفرِّج عن أهل الإيمان

این کتاب، اثر سیّد جلیل، نَسَب شناس، عَلَمِ دین، علیّ بن جمال الدّیـن، عبدالحمید بن فَخّار بن مَعَدّ بن فخّار موسوی، ساکن مشهد غروی می‌باشد که صاحب تصانیف معروف می‌باشد، از آنهاست:

ـ الأنوار المُضیئة فی اخبار المهدی علیه السلام

ـ الدُّر النَّضید فی مَغازی الإمام الشهید

ـ سرور أهل الإیمان فی نوادر الأخبار

کتاب «السلطان المُفرِّج عن أهل الإیمان» (چنان که از منقولاتش بـه دست می‌آید) کتاب لطیفی در اَحوال حضرت مهدی علیه السلام و اَحوال رجعت است.

و این سیّد (علیّ بن جمال الدین، مؤلّف کتاب مذکور) از اَجـلّهٔ سـادات و اَفاخم اهل علم و سعادت می‌باشد، تاج الدّین، محمّد بن قاسم بن معیّه دیباجی (شیخ شهید اوّل رحمه الله) از وی روایت می‌کند.

و خود علیّ بن جمال الدین، از پدرش، عبدالحمید، از جدّش فخّار بن مَعَدّ موسوی روایت می‌کند که جماعتی از اَجلّه از وی روایت کرده‌اند، از آنهاست:

ـ محقّق نجم الدّین، جعفر بن سعید حِلّی.

ـ دو سیّد جلیل، رضی الدین علی و جمال الدین احمد، دو پسر ابن طاووس حَسَنیّان (بر اساس سخنی که در «فرحة الغری» و «الیقین» آمده است).

از علمای سنّی، ابن مغازلی شافعی، فـراوان از وی روایت مـی‌کند، شـرح حالش را می‌آورد و بزرگش می‌دارد.

• منهج التحقيق إلى سواء الطريق

از بعضی از قرائن به دست می‌آید که این کتاب، ظاهراً اثر سیّد حسن بن کبش است، و به ذهنم می‌آید که حسن بن سلیمان ﷺ در «منتخب البصائر» تصریح می‌کند که این کتاب از اوست (و خدا داناتر است).

حسن بن سلیمان حلّی ﷺ در کتاب‌هایش از این اثر، فراوان روایت می‌آورد.

•کفاية الطالب فی مناقب علیّ بن اَبی طالب عليه السلام

این کتاب، اثر حافظ، ابو عبدالله، محمّد بن یوسف بن محمّد گنجی شافعی (از علمای اهل سنّت) است.

بر اساس سخنی که از او نقل است، وی در آغاز این کتاب می‌گوید:

> من این کتاب را گرد آوردم و از طُرُق شیعه آن را پیراستم تا احتجاج [1] به آن آکد (محکم‌تر) باشد. [2]

ابن طاووس در کتاب «الیقین» و اَربلی در «کشف الغمّه» فراوان از آن روایت کرده‌اند.

خلاصه، این کتاب، از کتاب‌های معروف، نزد سُنّی و شیعه است.

• تفسیر محمّد بن مؤمن شیرازی

در این کتاب آیاتی که دربارهٔ امام علی عليه السلام نازل شده‌اند از تفاسیر دوازده‌گانهٔ اهل سنّت بیرون کشیده شده است.

ابن شهر آشوب در «مناقب آل اَبی طالب» می‌گوید:

---

۱. در متن مؤلف ﷺ این واژه «اجتماع» ضبط است و خطای نوشتاری (یا تصحیف) به نظر می‌آید؛ زیرا در دیگر منابع «احتجاج» ضبط است و با سیاق سخن نیز ساز می‌افتد.

۲. بحار الأنوار ۵۱: ۸۵، حدیث ۳۸؛ کشف الغمه ۳: ۲۷۶ (و در چاپ قدیم، جلد ۲، ص ۴۷۵).

ابوبکر، محمّد بن مؤمن شیرازی، روایت کتاب «ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام» را برایم اجازه داد.[۱]

منتجب الدّین در حقّ وی می‌نگارد:

شیخ محمّد بن مؤمن شیرازی، ثقه، عین، مُفَسّر است؛ سیّد ابوالبرکات مشهدی، تفسیر وی را به ما خبر داد.[۲]

• مناقب ابو عبدالله احمد بن محمّد طَبَری

نجاشی ذکر می‌کند که وی به «خلیلی» معروف است،[۳] صاحب کتاب «الوصول إلی معرفة الأُصول» و کتاب «الکشف».[٤]

ابن طاووس در کتاب «الیقین» می‌پندارد که وی از سُنّیان است،[۵] در حالی که روایاتی که در این کتاب از وی نقل است، با صدای بلند فریاد می‌زند که وی از مستغرقان در تشیّع می‌باشد.

خلاصه، این شخص، قطعاً شیعه است.

آری، نجاشی و ابن غضائری، وی را نام می‌برند و تضعیف می‌کنند و ظاهر این است که این تضعیف به خاطر توهّم ارتفاع (غُلُوّ) در حقّ وی است.

چقدر میان این دو دیدگاه فاصله است! [یکی سُنّی می‌داند و دیگری غالی].

از بیان حال این گونه تضعیف‌ها (به ویژه تضعیف ابن غضائری) در اوّل این

---

۱. مناقب آل أبی طالب ۱: ۱۱؛ بحار الأنوار ۱: ٦٧.
۲. الفهرست (رازی): ۱۰۸؛ شمارهٔ ۳۹۳.
۳. ابن طاووس رحمه الله بارها در عناوین کتاب «الیقین» می‌نگارد: احمد بن محمد الطبری، المعروف بالخلیلی ... (در کتاب نجاشی این سخن به چشم نمی‌خورد).
٤. رجال نجاشی: ٩٦، شمارهٔ ۲۳۸.
٥. بنگرید به، الیقین: ۲۳۵.

کتاب فارغ شديم؛ زيرا اين کار [نقل فضايل شگفت] اگر دليل حسن حال ـ بلکه جلالت شخص ـ نباشد، به يقين دليل ضعف نيست.

• المناقب

اين کتاب، اثر محمّد بن جَرير بن يزيد طَبَرى سُنّى (تاريخ نويس) است، و گفته‌اند: يزيد بن کثير بن غالب، ابو جعفر،[1] صاحب تفسير کبير و تاريخ مشهور و کتاب «الولاية» که ذکر آن گذشت.

اهل سنّت فراوان وى را ستوده‌اند تا آنجا که محمّد بن اسحاق بن خُزَيْمَه دربارۀ وى مى‌گويد:

> روى زمين، اَعْلَم (داناتر) از محمّد بن جَرير طَبَرى سراغ ندارم، حنبلى‌ها بر وى ستم کردند.[2]

رضى الدين بن طاووس ﷺ در «اليقين» مى‌گويد که طَبَرى در آغاز کتاب «المناقب» مى‌نگارد:

> اين روايات را از همۀ روايات کوفيان و بصريان و شاميان و مکّيان و همۀ اهل فضل ـ و اختلافشان در اهل بيت ـ تأليف کردم و آن را به صورت ابواب و مناقب سامان دادم، و در آن بابى را آوردم و ميان اهل بيت و فضائل ديگران تمايز قائل شدم و اهل بيت را به فضلى که خدا آنها را بدان اختصاص داد، ويژه ساختم.[3]

---

۱. در «تاريخ بغداد ۲: ۱۵۹، شمارۀ ۵۸۹» نام وى، بدين‌گونه ضبط است: محمد بن جَرير بن يزيد بن کثير بن غالب، ابو جعفر الطّبرى.

۲. الأنساب (سمعانى) ٤: ٤٧؛ تاريخ بغداد ۲: ۱٦۱؛ تاريخ دمشق ٥۲: ۱۹٦.

۳. اليقين: ۲۱٥.

طَبَری در سال ۲۲٤ در آمل طبرستان به دنیا آمد، مقیم بغداد شد و در سال ۳۱۰ (یا ۳۱٦) در این شهر، درگذشت.

• مُرُوج الذَّهَب

این کتاب، اثر شیخ فخیم جلیل، علیّ بن حسین بن علی مسعودی، ابوالحسن هُذلی (صاحب کتاب «اثبات الوصیّة لأمیرالمؤمنین علیه السلام») است.

وی از قدمای اصحاب امامیّهٔ ما و از بزرگان ایشان است، بر اساس آنچه نجاشی ذکر می‌کند، در سال ۳۳۳ از دنیا رفت.[۱]

• نوادر المعجزات

این کتاب، از آثار قدیمی قویم است، مجلسی (و غیر او) از آن نقل کرده‌اند.

مؤلّف این اثر، به طور یقینی معلوم نیست، یکی از اَفاضل اِخوان معاصر ما (خدای متعال او را موفق بدارد) استظهار کرده است که این کتاب (چنان که از دسته‌ای از اسانید آن به دست می‌آید) از تألیفات محمّد بن جَریر طَبَری امامی است[۲] (و خدا داناتر است).

• المجموع الرائق من اَزهار الحدائق

نسبت این کتاب به صدوق مشهور است، در حالی که این کتاب، اثر سیّد هبة الله (از معاصران علّامه رحمه الله) است.

فاضل ماهر، عبدالله بن عیسی اصفهانی قدس سره در «ریاض العلماء» می‌نگارد:

سیّد هبة الله بن ابی محمّد حسن موسوی، فاضل عالم کامل،

---

۱. رجال نجاشی: ۲٥٤، شمارهٔ ٦٦٥.

۲. در منابع در دسترس یافت نشد.

محدّث جليل، معاصر علّامه و از طبقهٔ او، صاحب کتاب معروف «المجموع الرائق».[1]

وی سپس می‌نویسد:

شیخ معاصر (یعنی شیخ حُرّ عاملی) در «اَمل الآمل» می‌گوید: وی عالم صالح عابد بود، کتاب «الرائـق فـی ازهـار الحـدائـق» از اوست.[2]

و [شیخ حُرّ عاملی] در کتاب «اثبات الهداة» نیز این کتاب را به وی نسبت می‌دهد.[3]

پس از آن می‌گوید:

می‌گویم: این اثر، کتاب لطیفی است، جامع اکثر مطالب می‌باشد، هرکه این کتاب را به صدوق یا به مفید نسبت داد، در اشتباه افتاد؛ زیرا:

یکم: این کتاب (بر اساس آنچه در کتاب «الرجال» ذکر شده است) در فهرست مؤلّفات صدوق و مفید مذکور نیست.

دوّم: مؤلّف در این کتاب از جماعتی از متأخّران و از کتاب‌های آنها روایت می‌کند.

سوّم: از لابلای این کتاب به دست می‌آید که مؤلّف آن را در سال ۷۰۳ نگاشت.

---

۱. ریاض العلماء ٥: ٣٠٦.

۲. امل الآمل ۲: ۳٤۱، شمارة ۱۰٥۱.

۳. ریاض العلماء ٥: ٣٠٦.

چهارم: مؤلّف در اثنای این کتاب (بر اساس سخنی که در دسته‌ای از نسخه‌های آن دیدم) بارها به صراحت خود را نام می‌برد (چنان که ما بارها آن را آوردیم).

از تاریخ تألیف این کتاب (که بیان داشتیم) می‌توان دریافت که مؤلّف آن را در اواخر عصر علّامه نوشت.

وجه این گمان [که این کتاب اثر صدوق یا مفید است] شاید این باشد که مؤلّف در آغاز کتاب، بیشترِ کتاب «اعتقادات صدوق» (بلکه همهٔ آن) را می‌آورد و هر مبحثی از آن را با این سخن می‌آغازد: شیخ ابو جعفر، محمّد بن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه.

همچنین از کتاب شیخ مفید نیز نقل می‌کند.

خلاصه، این کتاب، دو جلد بزرگ است و در بر دارندهٔ اخبار غریب و فواید کلامی و مسائل فقهی و اَدعیه و اذکار می‌باشد...

این اثر، کتاب معروفی است، گرچه استادِ استناد در «بحار الأنوار» آن را نیاوَرْد...[1]

می‌گویم: پس از آوردن این کلمات، بر مجلّد اوّل این کتاب دست یافتم، مؤلّف در آن (همان گونه که فاضل مذکور بیان داشت) به اسم خویش تصریح کرده است.

• الفهرست

این کتاب، اثر ابوالعبّاس، احمد بن علیّ بن احمد بن عبّاس بن محمّد بن

---

۱. ریاض العلماء ۵: ۳۰۵ـ۳۰۶.

عبدالله بن ابراهيم بن محمّد بن عبدالله نجاشی (معروف به احمد بن عبّاس) از شاگردان مفید (محمّد بن محمّد بن نُعمان ﷺ) معاصر شیخ طوسی و سیّد مرتضی است.

وی ﷺ (بر اساس سخنی که در «خلاصة الأقوال» علّامه آمده است) در سال ۳۷۲ به دنیا آمد و در جمادی الأُولی سال ٤٥٠ در «مطیر آباد» درگذشت.

جدّش عبدالله نجاشی بر اهواز ولایت یافت و به امام صادق علیه السلام نامه نوشت و مسائلی را پرسید. امام علیه السلام جواب نامه‌اش را نگاشت که به رسالهٔ عبدالله بن نجاشی معروف است.[1]

از این احمد [یعنی مؤلّف الفهرست] سیّد ابوالصمصام، ذوالفقار بن مَعَدّ حسینی روایت می‌کند، و احمد ـ خودش ـ از مفید و حسین بن عبیدالله غضائری و ابو العبّاس بن نوح و دیگران روایت می‌آورد.

یکی از اَفاضل می‌گوید:

> بر پشت کتاب نجاشی (به نقل از خطّ سیّد صفی الدّین بن مَعَدّ موسوی) این نوشته را دیدم:
>
> شمارِ کسانی را که این فهرست در بر دارد، ۱۲٦٥ نفر است، از جمله دو زن، که هر کدام ـ از آن دو ـ کتابی دارند.
>
> همهٔ کتاب‌های موجود در آن، ٤٦٦۱ کتاب است.
>
> از مذکورین کسانی‌اند که وی نام می‌برد و تصنیفی را برای آنها ذکر نمی‌کند و تصانیفی را که می‌آورد و مشخص می‌سازد، همهٔ

۱. الرسائل العشر (شیخ طوسی): ۳۵؛ منتهی المقال ۱: ۲۸۷، شمارهٔ ۱۸۳.

تصانیف مذکور نیست، و تنها از آنها آنچه را به دست وی افتاد و آن را روایت می‌کند و کتاب‌خانه‌اش آن را در بر دارد، ذکر می‌کند.

از جماعتی که نام می‌برد کسانی‌اند که تقریباً ۵۰۰ کتاب و ۳۰۰ تا و ۲۰۰ کتاب دارند.

و در میان آنها نزدیک به ده نفر را ـ به خاطر معنایی که اشاره کردم ـ ذکر نمی‌کند.

اینها همهٔ مصنّفان و همهٔ مؤلّفان نیستند، بلکه ایشان نسبت به همهٔ مُصنّفان امامیّه، مانند قطره‌ای از دریا و نمودی از سپیده دم و تراشه‌ای از قلم و یک نفر از عرب و عجم‌اند.

اگر شخصی بخواهد افرادی را که به آنها اشاره شد، حصر کند و بشمارد و آنچه را (از امور دنیا و دین و مصالح آخرت و این جهان) که اینان تصنیف و گرد آورده‌اند، ضبط کند، همچون کسی است که به شمارش ریگ‌ها و وزنِ کوه‌ها و کیل خاک‌ها و رسیدن به سراب دست یازد (و خداست که هدایت نیک را ارزانی می‌دارد).

از اموری که زن جوان مرده را می‌خنداند و مادر جدا شده از طفل را سرگرم می‌سازد، قول یکی از خصوم است که می‌گوید:

امامیّه تصانیفی ندارند مگر کتاب مصباح و دعاهایی از جعفر بن محمّد... .[1]

---

۱. در منابع در دسترس یافت نشد.

• بستان الكرام

اصل این کتاب «نزهة الكرام وبستان العوام» نام دارد، اثر سیّد اَجلّ، ابو تراب مرتضی بن داعی بن قاسم حسینی رازی (صاحب «تبصرة العوام فی ذکر المذاهب» برادر مجتبی بن داعی) است.

وی از بزرگان محدّثان اصحاب ماست، از جعفر بن محمّد دوریَشْتی و شیخ الطائفه (طوسی) بلکه (بر اساس آنچه در «لؤلؤة البحرين» آمده است) از سیّد مرتضی نیز روایت می‌کند.

شیخ منتجب الدین (صاحب الفهرست) و سیّد فضل الله راوندی، از وی روایت کرده‌اند.

این کتاب ـ بر اساس اخبار منقول از آن ـ از کتاب‌هِای طُرفه است.

سیّد توبلی در «مدينة المعاجز» اخباری را از کتابی که آن را «بستان الواعظين» عنوان می‌زند، نقل می‌کند. بعید نیست این کتاب با اثر مذکور متحد باشد (و خدا داناتر است).

بر نقلی در «بحار الأنوار» از کتاب «النجوم» (اثر ابن طاووس) دست یافتم که وی در حدیثی بیان می‌داشت: این حدیث از کتاب «نزهة الكرام وبستان العوام» است، تألیف محمّد بن حسین بن حسن رازی [1] (و خدا به حقیقت حال داناتر است).

• العتيق الغروی فی الدعوات

این اثر، غیر از «الکتاپ العتیق» است که ذکر آن گذشت.

---

۱. بحار الأنوار ٤٨: ١٤٥، حدیث ۲۱ (و در جلد ۵۵، ص۲۵۲، حدیث ۳۸، به جای «الرازی» واژهٔ «السّراوی» ثبت است).

مجلسی ﷺ این کتاب را در «بحار الأنوار» ذکر می‌کند و هنگام شمارش کتاب‌ها، می‌گوید:

و کتاب عتیق که آن را در «غَری» (صلوات خدا بر مُشَرَّف آن باد) یافتیم. این کتاب، تألیف یکی از قدمای محدّثان دربارهٔ دعاهاست، آن را «الکتاب الغروی» نامیدیم.[1]

و در فصل دوّم، می‌نگارد:

و همهٔ [محتوای] کتاب عتیق، دربارهٔ ادعیه است. این کتاب، دربر دارندهٔ دعاهای کامل، بلیغ و غریب است، از هر یک از آنها نور اعجاز و افحام می‌درخشد، و هر فقره از فقرات آن شاهد عدل بر صدور آن از امامانِ اَنام و اُمرای کلام است.

سیّد بن طاووس ﷺ در «مهج الدعوات» و در دیگر کتاب‌هایش، فراوان از آن نقل می‌کند.

تاریخ کتابتِ نسخه‌ای که از آن روایت آوردیم، سال ۵۷٦ است.

از عبارت کَفْعَمی به دست می‌آید که این اثر «مجموع الدعوات» اثر شیخ جلیل، ابو الحسین، محمّد بن هارون تَلَّعُکْبَری (از بزرگان محدّثان) است.[2]

می‌گویم: مجلسی در «بحار الأنوار» این کتاب را با رمز «ق» می‌آورد.

---

۱. بحار الأنوار ۱: ۱٦.

۲. همان، ص ۳۳.

• حیاة القلوب [1]

این کتاب، اثر قطب الدین محمّد بن شیخ علی بن عبدالوهّاب بن نبله اشکوری (از نواحی دیلم) است.

وی از اَفاضل متأخّران می‌باشد.

سیّد توبلی در «روضة العارفین» پس از ذکر وی می‌گوید:

> وی شخصی فاضل و عالمی است، کتاب «حیاة القلوب» از اوست، و آن، کتاب نیکویی است. [2]

می‌گویم: این کتاب، شرح حال علماست و در آن قصه‌های طریف و اخبار لطیفی هست.

سیّد توبلی در «مدینة المعاجز» فراوان از وی نقل می‌کند و نیز شیخ متأخّر بحرانی رحمه الله در «لؤلؤة البحرین» (و اَفاضل دیگر) از آن روایت کرده‌اند.

خلاصه، این اثر از کتاب‌های معروف و معتبر است. بیش از این مقدار، شرح حال مصنّف در دسترسم نبود.

• اَحسن الکبار

در بعضی جاها این کتاب به قُشَیری نسبت یافته است. معروف به این لَقَب، عبدالکریم بن هوازن، از قدمای اهل سنّت (صاحب تفسیری که «التیسیری» نامیده می‌شود و دیگر کتاب‌ها) می‌باشد.

---

۱. در «روضات الجنّات ۲: ۲۸۳» به نقل از بحرانی صاحب «لؤلؤة البحرین» آمده است: به نظر می‌رسد این نام تصحیف «محبوب القلوب» است... تالیف شیخ قطب الدین محمّد اشکوری یا شکوری.

۲. در منابع در دسترس یافت نشد.

وی در سال ٤٦٥ در شهر «نیشابور» درگذشت (و خدا داناتر است).

محمّد صالح حسینی ترمذی سنّی (صاحب «المناقب المرتضویّه») از وی فراوان روایت می‌کند.

• اثبات الهُداة بالنُّصوص والمعجزات

این کتاب، اثر شیخ محدّث جلیل، شیخ محمّد بن حسن بن علیّ بن حسین حُرّ عاملی (صاحب «وسایل الشیعه» و دیگر کتاب‌های معروف) است.

شیخ حُرّ عاملی، معاصر شیخ ما مجلسی بود، هر کدام به دیگری اجازهٔ نقل حدیث داده‌اند. وی‌ﷺ از بزرگان محدّثان است.

چقدر این دوران به حیات اخبار معصومان علیهم‌السلام (پس از آنکه در معرض نابودی قرار گرفت) سعادت یافت! در این عهد، جوامعی نگارش یافت که هر کدام از آنها در مقصود بسنده است:

- الوافی، اثر محمّد بن مرتضی، مدعو به محسن.

وی‌ﷺ از جمله مشایخ مجلسی است.

- بحار الأنوار.
- وسائل الشیعه.
- کتاب‌های سیّد توبلی‌ﷺ.
- عوالم العلوم.
- و دیگر کتب جامع اخبار، مانند کتاب اثبات الهداة.

شیخ حُرﷺ در کتابش «أمل الآمل» بیان می‌دارد که اثبات الهداة، دو مجلّد می‌باشد. بیش از ۲۰ هزار حدیث را از طُرُق شیعه و سنّی در بر دارد و از این رو، بزرگ‌تر از «الکافی» است که بزرگ‌ترین کُتُب اربعه است.

اخبار این کتاب (بر اساس ذکر یکی از کسانی که به این امر توجه دارند) ۱٦۱۹۹ حدیث است.

شگفت از محقّق بحرانی است؛ زیرا در «لؤلؤة البحرین» شیخ حُرّ عاملی را نام می‌برد، سپس می‌گوید:

پوشیده نماند که گرچه تصانیف وی‌ﷺ (چنان که خودش نام می‌برد) فراوان‌اند جز اینکه آنها از تحقیق و تبحیر تهی‌اند، به تهذیب و تنقیح و تحریر نیاز دارند (چنان که بر کسی که به آنها مراجعه کند، این امر مخفی نمی‌ماند).

و چنین است دیگر کسانی که تصنیفات زیاد دارند...[1]

وی مانند این سخن را در حقّ سیّد علّامه توبلی بیان می‌دارد.

می‌دانی که مانند این اعتراض، حرفِ مُفتی است؛ زیرا شعبه‌های علم فراوان‌اند و بر اهلِ علمی واجب نیست که از یک پستان شیر بدوشد، چراکه مَثَل اهل علم در زمین، مَثَل ملائکه در آسمان است، خدایﷻ هر یک از آنها را به شأنی از شئون وجودی گماشت که از آن فراتر نمی‌روند و بدین وسیله، شهر هستی انتظام می‌یابد.

اگر آنان به یک امر از امور عالَم وجود گرد می‌آمدند، نظامِ دیگر وجوه عالَم هستی مختل باقی می‌ماند.

شهر شریعت هم (مو به مو) به همین منوال است.

جمع اخبار و ترتیب آ نها به نحوی که دسترسی به آنها برای پژوهشگر آسان

---

۱. لؤلؤة البحرین: ٦۳ ـ ٦٤؛ روضات الجنّات ۷: ۱۰۲.

باشد، از مهم‌ترین وظایف دینی است (چنان که این امر برای انسان زیرک ماهر آشکار است) ناگزیر شخصی لازم است که به این کار بپردازد.

از اهل تحقیق کسانی را می‌بینیم که اگر بخواهد صد حدیث را در یک کتاب بنویسد، این کار بر وی سخت و دشوار می‌آید و آن را به گونه‌ای که اهل نقل بپسندد، نمی‌آورد، پس چه جای اعتراض است بر کسی که بدین کار به بهترین وجه پرداخته است.

و اگر از لجاجت دست برنمی‌داری، به کُتُب اربعه (که در همهٔ دوران‌ها مدار و معیارند) بنگر، همهٔ آنها صرف جمع‌آوری است، چیزی از تحقیق در آنها وجود ندارد. با وجود این، اگر آنها وجود نمی‌داشت، آثار نبوّت از میان می‌رفت و اَعلام شریعت نابود می‌گشت.

بلکه اهل تحقیقی که بعد از آنها آمدند، نیز عیال این کتاب‌هاست؛ زیرا مأخذ بیشتر تحقیقات آنها و پایهٔ اساس واکاوی آنها کُتُب اربعه است.

و هرکه از آنها و از آنچه در معنای آنهاست (از آثار نبوی و وَلَوی) در تحقیقات خود فاصله گرفت، در مأوای هلاکت‌ها پا نهاد.

چنان که حال بعضی از کسانی را که از این جادهٔ مستقیم خارج شدند می‌نگریم، آنان خود را در معرض تحقیق گماشتند، عقل‌های قاصرشان را اهل حلّ وعقد در امور دین قرار دادند، مدلول‌های کتاب و سنّت را با آرای اَغیار و اَجانب تأویل کردند.

بر هر کسی که در بوستان علوم الهی و معارف ربّانی در می‌آید، لازم است که کوشش‌های این حاملانِ آثار خاندان نبوّت را اَرج نهد و سپاس گوید.

اینان آثار اهل بیت را به اَیتام آل رسول انتقال دادند، اگر نقل‌های ایشان نبود برای دین، درختی سبز نمی‌شد و برای اسلام، ستونی به پا نمی‌گشت و میان حَجُون [1] تا صفا انیسی باقی نمی‌ماند و از مادر باوفا حرفی به میان نمی‌آمد.

نه اینکه برای آنها در این راستا نقصی را بنمایاند (چنان که این فاضل نحریر انجام داد) کسی که نهایت فخر و اعتبارش، عمل به آثار اهل بیت نبوّت است و به وسیلهٔ آنها از آرای اهل بدعت و قیاس، بی‌نیاز شد.

• الفهرست

در این کتاب، اثر شیخ جلیل، منتجب الدین، ابوالحسن، علیّ بن عُبَیدالله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علیّ بن حسین بن بابویه قمّی (خدا ارواح همه‌شان را پاکیزه سازد) می‌باشد.

حسین بن علی مذکور، برادر صدوق (محمّد بن علی) است. از این رو، صدوق ﷺ عموی جدّ جدّش، حسن می‌باشد.

همهٔ کسانی که پس از منتجب الدین آمده‌اند، وی را ستوده‌اند.

شیخ حُرّ عاملی در «امل الآمل» می‌نگارد.

منتجب الدین، فاضل، عالم، ثقه، صدوق، محدّث، حافظ، راوی و علّامه بود. کتاب «الفهرست» از اوست، در آن مشایخ معاصر را تا

---

۱. حَجُون نام کوهی در بالا دست مکّه است که تا مکه یک میل و نیم فاصله دارد و گفته‌اند نام کوهی می‌باشد که در مقابل مسجد البیعه (در شعب الجزارین) قرار دارد (معجم البلدان ۲: ۲۲۵).
شعر زیر، ضرب المثل است، گویند:

کَأنَّ لم یکن بین الحَجُون إلی الصفا   أنیس ولم یسمر بمکّة سامر

ـ گویا میان حَجُون تا صفا همدمی نبود و در مکه کسی شب را به حرف و سخن سپری نساخت.
در شماری از منابع این واژه به «جحون» تصحیف شده است.

شیخ طوسی و متأخّران را تا زمان خویش می‌آورد.

محمّد بن محمّد بن علی همدانی [۱] قزوینی، از وی روایت می‌کند. [۲]

برای منتجب الدین، روایت فرزند از پدر روی داد، و این روایت از قسم روایت مسلسل پدران شش‌گانه به شمار می‌آید، هر خَلَفی از آنها از سَلَف خویش روایت می‌کند.

وی از پدرش، از پدرش، از پدرش، از پدرش، از پدرش، از پدرش علیّ بن حسین بن بابویه قمّی روایت می‌آورد.

منتجب الدین‌ﷺ به راستی واسع الروایه بود، از گروه بسیاری از علمای عصرش روایت می‌کرد (چنان که از الفهرست مذکور به دست می‌آید).

بر کتاب الفهرست وی در آستانِ حسینی (بر مُشرّف آن سلام و تحیّت باد) نزد یکی از برادران دست یافتم و نسخه‌ای از آن نزدم فراهم نبود جز اینکه بیشتر، بلکه همهٔ الفهرست وی، در حاشیه‌های نسخه‌ام از «نقد الرِّجال» وجود داشت و بدین سان ـ فی الجمله ـ از آن بی‌نیاز بودم.

نیز کتاب «الأربعین عن الأربعین فی مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام» از اوست. [۳]

---

۱. در «اَمل الآمل» واژهٔ «حمدانی» ضبط است.

۲. اَمل الآمل ۲: ۱۹٤، شمارهٔ ۵۸۳.

۳. هنگام فراغت از تألیف این کتاب، مجلّد ۲۵ کتاب «بحار الأنوار» (اثر مجلسی‌ﷺ) به دستم افتاد. وی، عین این «الفهرست» را در ضمن اجازات ـ به طور کامل ـ در آن می‌آورد و آن در محروسهٔ «قم» (بر مدفون در آن سلام باد) بود، و همچنین کتاب «الأربعین عن الأربعین» در محروسهٔ «تهران» الآن هر دو کتاب نزدم وجود دارند (مؤلّف، عفی الله عنه).

● کتاب سلیم بن قیس الهلالی[1]

سلیم بن قیس، صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام است و کتاب وی از اصول معروف می‌باشد، مشایخ ثلاثه [کُلَینی، صدوق، طوسی] و دیگران به اسانید متعدّدشان (متصل به اَبان بن اَبی عیّاش) از وی روایت کرده‌اند.

کشّی از اَبان روایت می‌کند که:

اَبان کتاب سلیم را بر علیّ بن حسین علیه السلام قرائت کرد، امام علیه السلام فرمود:

هذا حدیثنا نعرفه؛[2]

سلیم راست گفت (رحمت خدا بر او باد) این، حدیث ماست، آن را می‌شناسیم.

در «منتخب البصائر» آمده است که آن حضرت فرمود:

هذه اَحادیثُنا صحیحة؛[3]

این روایات، احادیث ماست، اینها صحیح‌اند.

این سخن، در جزء اوّل این کتاب ما گذشت.

خلاصه، جماعتی از اَعاظمِ اصحاب متقدّم و متأخّر ما این کتاب را ستوده‌اند.

---

۱. این اثر، پس از فراغت از تألیف این کتاب به دستم رسید (مؤلّف رحمه الله).

۲. رجال کشی: ۱۰٤، حدیث ۱٦۷.

در این مأخذ، آمده است: صَدَق سلیم رحمه الله هذا حدیثٌ نَعْرِفُه؛ سلیم راست گفت، این [کتاب] حدیثی است که آن را می‌شناسیم.

۳. مختصر البصائر: ۱٤٥، حدیث ۱۱۲.

نُعمانی در «الغیبه» پس از آنکه از کتاب سُلَیم اخبار فراوانی را می‌آورد، می‌گوید:

> این کتاب، از اصولی است که اهل علم و حاملانِ حدیث اهل بیت آن را روایت کرده‌اند و مقدّم داشته‌اند....
>
> این اثر، از اصولی است که شیعه به آن رجوع می‌کند و بر آن اعتماد می‌ورزد. (۱)

این سخن را مجلسی در کتاب فتن بحار، در باب «ما أظهر الرجلان من الندامة عند الموت» (ندامتی که آن دو شخص هنگام مرگ اظهار می‌دارند) می‌آورد.

وی ﷫ در آغاز «بحار الأنوار» می‌نگارد:

> کتاب سلیم بن قیس در نهایت اشتهار است، گروهی در آن طعن زده‌اند و حق این است که این کتاب از اصول معتبر می‌باشد. (۲)

می‌گویم: اصل این طعن از ابن غضائری است، وی پس از ذکر سلیم می‌نویسد:

> این کتاب مشهور را به وی نسبت داده‌اند... بدون شک این کتاب جعلی است و بر این سخن، علاماتی دلالت می‌کند:
>
> - در آن آمده است که محمّد بن ابی بکر پدرش را هنگام مرگ اندرز داد.
> - اینکه امامان سیزده نفرند.

---

۱. الغیبة (نعمانی): ۱۰۱ ـ ۱۰۲؛ بحار الأنوار ۳۰: ۱۳٤.

۲. بحار الأنوار ۱: ۳۳.

• اسانید کتاب مختلف است؛ گاه به روایت عُمَر بن اُذَینه از ابراهیم بن عُمَر صَنعانی، از اَبان بن اَبی عیّاش، از سلیم است.
و گاه از عُمَر، از اَبان ـ بی واسطه ـ روایت می‌کند.[۱]

می‌گویم: امّا علامت اوّل، وجه دلالت در آن این است که محمّد بن اَبی بکر (بر اساس آنچه سیره نویسان آورده‌اند) در حجّة الوداع به دنیا آمد و خلافت پدرش دو سال و چند ماه بود. از این رو، معقول نیست وی پدرش را ـ به تفصیلی که در این کتاب ذکر شده است ـ موعظه کند.

این قول را یکی از اَفاضل بدین گونه دفع می‌کند: در نسخه‌هایی که از این کتاب به ما رسید، آمده است که عبدالله بن عُمَر، هنگام مرگ پدرش را نصیحت کرد.[۲]

می‌گویم: ظاهر این است که نسخهٔ این فاضل سقیم می‌باشد وگرنه این قصه را از کتاب مذکور، گروه زیادی نقل کرده‌اند، از آنهاست مجلسی در کتاب فتن بحار، و دیگر محدّثان و اصحاب رجال [در جاهای دیگر].

من نیز بر نسخه‌ای عتیق از کتاب سلیم ـ نزد یکی از برادران ـ دست یافتم و در آن قصهٔ مذکور، به همان نحو که ذکر شده (بدون تغییر) وجود داشت.

آری، مجلسی در «بحار الأنوار» به نحو دیگر عذر می‌تراشد، می‌گوید:

شاید این عبارت از سوی نسخه‌نویسان یا راویان تصحیف شد یا گفته شود این کار از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در وی آشکار گردید.[۳]

---

۱. رجال ابن غضائری: ٦٣ ـ ٦٤؛ رجال علّامه حلّی: ۸۳.
۲. روضات الجنّات ٤: ٦٩؛ بحار الأنوار ۳۰: ۱۳٤.
۳. بحار الأنوار ۳۰: ۱۳۳ ـ ۱۳٤.

وی سپس آنچه را ما از یکی از اَفاضل نقل کردیم، بیان می‌دارد، سپس می‌گوید:

حق این است که به مانند این، نمی‌توان در کتابی که میان محدّثان معروف است و کُلَینی و صدوق (و دیگر قدما) بدان اعتماد کرده‌اند، خدشه کرد. بیشتر اخبار آن با آنچه به اسانید صحیح در اصول معتبر روایت است، ساز می‌افتد و کمتر کتابی از اصول متداول است که از مثل این نارسایی تهی باشد.[1]

می‌گویم: می‌توان از این اشکال جواب دیگری داد و آن این است که: ولادت محمّد بن ابوبکر در حجّة الوداع از امور متواتری نیست که تشکیک‌ناپذیر باشد، نهایت امر، با روایتی تعارض دارد، و مثل این تعارض بین روایات، اوّل قاروره‌ای نیست که در اسلام شکست.

امّا اینکه امامان سیزده نفرند

این سخن، از نقل‌های عجیب است؛ زیرا ما [آن را] نیافتیم و هیچ یک از بزرگان اصحاب ما (که بر کتاب سلیم دست یافتند) عین و اثری از آن در این کتاب نیافتند، بلکه در چندین جای آن به صراحت بیان می‌دارد که امامان دوازده نفرند و آنان را به اسامی‌شان نام می‌برد.

شاید این شبهه بر وی از ناحیهٔ حدیث پیامبر ﷺ درآمد که فرمود:

إنّ اللهَ نَظَرَ إلی أهلِ الأرضِ فَاخْتارَني وَاخْتارَ عليّاً؛ فَبَعَثَني رَسُولاً

---

۱. همان، ص۱۳٤.

وَنبيّاً ودليلاً، وَأَوْحَى إليّ أن أَتَّخِذُ عليّاً أخاً وليّاً ووصيّاً وخليفةً في أُمّتي بَعْدي.

أَلا إنّه وليُّ كُلِّ مُؤْمِن بَعْدي.

أيّها النّاسُ، إنّ الله نَظَرَ نَظْرَةً ثانيةً فَاخْتارَ بَعْدَنا اثني عَشَرَ وَصيّاً مِنْ أهل بيتي، فَجَعَلَهُم خِيارَ أُمّتي واحداً بعدَ واحدٍ؛ [1]

خدا به اهل زمین نگریست، من و علی را برگزید، مرا به عنوان رسول و نبی و راهنما فرستاد و به من وحی کرد که علی را برادر و ولی و وصی و خلیفه ـ در میان امّتم ـ بعد از خود برگیرم.

هان! بدانید که علی ولیّ هر مؤمنی بعد از من است.

ای مردم، خدا بار دوّم [به زمین] نگاه کرد، بعد از ما دوازده وصی از اهل بیتم را برگزید، آنان را ـ یکی پس از دیگری ـ برگزیدگان امّتم قرار داد.

اگر مأخذ شبهه این عبارات باشد، در آن اشکالات فراوانی هست.

افزون بر این، پیامبر ﷺ در ادامه می‌فرماید:

أَوّلُ الأئمّة أَخي عَلي، ثُمَّ ابني الحَسَن، ثُمّ ابني الحُسَين، ثُمّ تسعةٌ مِن وُلْدِ الحُسين؛ [2]

اوّلین امام، برادرم علی است، سپس فرزندم حسن، پس از وی فرزندم حسین، سپس نه نفر از نسل حسین...

---

۱. کتاب سلیم بن قیس ۲: ۶۸۵ ـ ۶۸۶.

۲. کتاب سلیم بن قیس ۲: ۶۸۶ ـ ۶۸۷.

و امّا استناد در این زمینه به آنچه در شرح حال هبة الله بن احمد آمده است که وی برای ابوالحسین بن شیبة العلوی زیدی کتابی ساخت و در آن آورد که امامان با زید بن علیّ بن حسین علیه‌السلام سیزده نفرند و به حدیثی در کتاب سلیم بن قیس احتجاج کرد که [در آن آمده است]: «امامان از نسل امیرالمؤمنین دوازده نفرند».

چنان که از یکی از اَفاضل بزرگ اهل رجال نقل است، چراکه در حاشیهٔ کتابش از بعضی از افاضل نقل می‌کند که گفت: در نسخه‌ای از کتاب سلیم که به دستم رسید دیدم که ائمّه سیزده نفرند از نسل اسماعیل، و آنان رسول خداست با امامان دوازده‌گانه، و محذوری در این نیست.

وی در ردّ آن می‌گوید: گویا این نسخه جعلی است؛ زیرا در چند جا دیدم که در این کتاب آمده است که امامان از نسل امیرالمؤمنین علیه‌السلام دوازده نفرند، از آنهاست آنچه را نجاشی در شرح حال هبة الله بن احمد نقل می‌کند.

این استناد، از استنادهای غریب است؛ زیرا عین کتاب هرگاه آنچه را به آن نسبت داده‌اند، تکذیب کند، اعتماد بر نقل مثل هبة الله در آن چگونه جایز است؟! شخصی که از روی هوای نفس امامان را سیزده تن قرار داد تا نزد زید خود شیرینی کند.

افزون بر این، مانند چنین جعلی از اَبان، نامعقول است؛ زیرا کسی که مانند این سخن را جعل می‌کند، چگونه رشته‌هایش را پنبه می‌سازد و در مانند دوازده جای کتاب، به صراحت ائمّه را دوازده تن قرار می‌دهد و در چند جا، آنان را به نام ـ یکی پس از دیگری ـ می‌شمارد؟!

پس باید این کار، افترا و بهتانی از سوی هبة الله بر کتاب مذکور یا جعل کتاب دیگری غیر از این کتاب معروف باشد.

و امّا نقل این مطلب از سوی غیر هبة الله، اثری از آن نیافتیم مگر از ابن غضائری یا کسی که با اعتماد بر نقل ابن غضائری (بی آنکه به کتاب سلیم پی ببرد) وی را در این سخن تصدیق کرد.

حال ابن غضائری و مبادرت وی را به قول بی‌تأمّل بارها دریافتی؛ وی به شدّت حریص بود که بر اَبرار (نیکان) خدشه کند و کتاب‌های آنان را از اعتبار بیندازد تا آنجا که ضعف شخص ـ نزد وی ـ از آب برای تشنه و خواب برای خمار گواراتر می‌نمود، از هر وسیله و ترفند ممکن در این راستا بهره می‌برد.

امکان دارد نگاه وی به حدیثی که در پیش آوردیم افتاد و در مراد از آن درنگ نورزید، یا نسخهٔ موجود در نزد وی سقیم یا تحریف شده بود.

و امّا اختلاف دراسانید

وقوع اختلال در اسانید از ناحیهٔ سهو راویان و ناسخان امر نادری نیست و به نظر می‌رسد این مورد یکی از آنها باشد؛ چنان که سند واقع در «الکافی» به آن شهادت می‌دهد.

در «الکافی» در باب نصّ بر امامان دوازده‌گانه، در سند یک حدیث چنین آمده است:

> علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از حَمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عُمَر یَمانی، از اَبان بن اَبی عَیّاش، از سُلَیم بن قَیس.

و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن اَبی عُمَیر، از عُمَر بن اُذَینه.

و علیّ بن محمّد، احمد بن هِلال، از ابن اَبی عُمَیر، از عُمَر بن اُذَیْنَه، از ابن اَبی عیّاش، از سُلَیم بن قَیْس.[۱]

و در آن، در باب نصّ بر امام حسن علیه السلام آمده است:

علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از حَمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عُمَر یمانی و عُمَر بن اُذَینه، از اَبان، از سلیم.[۲]

این دو روایت در اینکه ابراهیم و ابن اُذَینه، از اَبان ـ بی‌واسطه ـ روایت می‌کنند، صراحت دارند.

به نظر می‌رسد «واو عطف» در نسخهٔ ابن غضائری میان ابراهیم و ابن اُذینه به لفظ «عن» (از) تبدیل شده است.

همچنین به نظر می‌رسد در سند شیخ طوسی به کتاب سلیم (بر اساس آنچه از فهرست وی نقل است) اختلال روی داد؛ زیرا می‌گوید:

سلیم کتابی دارد، آن را به ما خبر داد ابن اَبی جید، از محمّد بن حسن بن ولید، از محمّد بن ابی القاسم (مُلَقّب به ماجِیْلَوَیه) از محمّد بن علی صیرفی، از حمّاد بن عیسی و عثمان بن عیسی، از اَبان بن ابی عیّاش، از سلیم بن قیس.

---

۱. الکافی ۱: ۵۲۹، حدیث ٤.
۲. همان، ص۲۷۹، حدیث ۱.

وآن را روایت کرده است حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عُمَر یمانی، از سُلَیم بن قَیْس.[1]

موضع اختلال، روایت بی‌واسطهٔ حمّاد از اَبان، و روایت بی‌واسطهٔ ابراهیم از سُلَیم است.

گرچه از سخن نجاشی نیز روایت ابراهیم از سُلَیم ـ بدون واسطه ـ به دست می‌آید، چراکه می‌نگارد:

سلیم کتابی دارد، ابراهیم بن عُمَر یمانی از سلیم [آن را] روایت می‌کند.[2]

لیکن کُلَینی از نجاشی و شیخ طوسی اَضبط است. سخنی را که علّامه از سیّد علیّ بن احمد عقیقی (در حدیث فرار سُلَیم از دست حجّاج بن یوسف و پناه دادن ابن عیّاش به او) نقل می‌کند، آن را تقویت می‌کند؛ زیرا می‌گوید:

و سلیم به او کتابی داد که هیچ یک از مردمان جز اَبان آن را از سلیم بن قیس روایت نکرد.[3]

اگر ابراهیم از کسانی باشد که از سلیم بی‌واسطه روایت می‌کنند، این قول وجهی ندارد.

چکیدهٔ همهٔ آنچه بیان شد این است که کتاب سلیم بن قیس از کتاب‌های

---

١. فهرست کتب الشیعه: ٢٣٠ ـ ٢٣١، شمارهٔ ٣٤٦.

٢. رجال نجاشی: ٨، شمارهٔ ٤.

در این مأخذ از حَمّاد بن عیسی روایت است که گفت: و برای ما حدیث کرد ابراهیم بن عُمَر یمانی، از سلیم بن قیس، کتابش را.

٣. رجال علّامهٔ حلّی: ٨٣ و٢٠٧؛ الفهرست (ابن ندیم): ٣٠٧؛ روضات الجنّات ٤: ٦٧.

معتبر و از اصول مورد اعتماد می‌باشد، شایسته است بر آن تکیه شود.

و سخن کسانی که به آن گوشه زده‌اند، حرف گزافی است، نباید به آن توجه کرد.

یکی از افاضل علمای رجال در این باب سخن ارزنده‌ای دارد، آنجا که می‌گوید:

پوشیده نماند که اصل طعن در کتاب سلیم از سوی ابن غضائری است، و سخن دربارهٔ وی بارها گذشت.

و اگر به خاطر طعن ابن غضائری به طعن حکم دهیم، هیچ بزرگی از طعن مصون نمی‌ماند.[1]

[یادآوری]

علّامه در «خلاصة الأقوال» نام وی را «سُلَیم» ضبط می‌کند، ظاهراً از این واژه، تصغیر را در نظر دارد.

مشهور در زبان‌ها تکبیر می‌باشد [یعنی ضبط درست] «سَلیم» (بر وزنِ اَمیر) است (و خدا داناتر است).

• عیون الأخبار

بُرسی یک حدیث را از این کتاب نقل می‌کند، آن را در معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام آوردیم.

ظاهراً مراد از این کتاب، اثری است که تألیف عبدالله بن مسلم بن قُتَیبهٔ دِینَوَری می‌باشد، سُنّی معروف مشهور، از علمای آنها.

---

۱. منتهی المقال ۳: ۳۸۲.

وی از اسحاق بن راهْوَیه و ابو حاتِم سِجِستانی (و کسانی که در طبقهٔ ایـن دواَند) روایت می‌کند.

ابن شهر آشوب در ذکر سندش به وی می‌نگارد:

اسناد «المعارف» و «عیون الأخبار» و «غریب الحدیث» و «غریب القرآن».

از کرمانی، از پدرش، از جدّش، از محمّد بن یعقوب، از ابوبکر مالکی، از عبدالله بن مُسلم بن قُتَیبه.(۱)

بر اساس آنچه در تاریخ ابن خَلِّکان آمده است، وی در سال ۲۱۳ به دنیا آمد و در سال ۲۷۱ (و گفته‌اند ۲۷٦) از دنیا رفت.(۲)

• **تفسیر ثعلبی**

این کتاب، اثر ابو اسحاق، احمد بن محمّد بـن ابـراهـیم نـیشابوری است. ثَعْلَبی، لَقب اوست، نه نَسَب وی.

وی، کثیر الحدیث، کثیر الشیوخ، صحیح النقل و نزد اهل سنّت موثّق است. ثعلبی، در سال ٤۲۷ (و گفته‌اند ٤۳۰) درگذشت.

[پاسخ یک خرافه]

از خرافات اهل سنّت ـ در این زمینه ـ این است که از ابوالقاسم قُشَیری (که ذکر آن گذشت) نقل می‌کنند که گفت:

خدای ﷻ را در خواب دیدم، با هم سخن می‌گفتیم، در این میان

---

۱. مناقب آل اَبی طالب ۱: ۱۰؛ بحار الأنوار ۱: ٦۷.

۲. وفیات الأعیان ۳: ٤۲. ابن خلّکان، در تاریخ درگذشت وی، سه قول را مطرح می‌سازد (سال ۲۷۰ و ۲۷۱ و۲۷٦) سپس گوید قول آخری صحیح‌ترین آنهاست.

خدای متعال فرمود: مرد صالح درآمد!

نگاه کردم، دیدم احمد ثعلبی می‌آید. [۱]

ابن خَلِّکان این سخن را در تاریخ خود می‌آورد و دربارهٔ آن حرفی نمی‌زند.

می‌گویم: اگر رؤیای قُشَیری، خواب راست باشد، وی [بت] «عُزّا» را دید وگرنه خدای متعال جسم نیست تا در خواب دیده شود.

در اخبار ما آمده است که از یکی از امامان علیهم السلام دربارهٔ شخصی سؤال شد که فراوان خدای سبحان را در خواب می‌بیند، امام علیه السلام فرمود:

ذاكَ رجلٌ لا دينَ لَه؛ [۲]

وی شخصی است که دینی ندارد.

می‌گویم: وجه آن ظاهر است به اینکه: کسی که رؤیت خدا را در حال بیداری جایز نمی‌شمارد و او را شیء مُصَوَّر نمی‌داند، رؤیت خدا را در خواب به آن مثال ادّعا نمی‌کند (این را بفهم).

نیز ابن خَلِّکان از «تاریخ بغداد» نقل می‌کند که:

سُرَیْج بن یونس مروزی زاهد، آفریدگار متعال را در خواب دید و با او حرف زد، در پایان، خدا به زبان فارسی به وی فرمود: «ای سریج، طلب کن».

سُرَیْج گفت: «یا خدا، سر به سر».

این را سه بار گفت. [۳]

---

۱. وفيات الأعيان ۱: ۸۰.

۲. امالی صدوق: ۶۱۰، حدیث ۵؛ بحار الأنوار ٤: ۳۲، حدیث ۷.

۳. وفيات الأعيان ۱: ٦٧؛ تاریخ بغداد ۹: ۲۱۹؛ الوافی بالوفيات ١٥: ٨٩.

ای ناظر، در خرافات این احمقان که ادّعا دارند خردمندند نیک بنگر و بـر عقل‌های ضعیف و اَحلامِ سخیف آنان، شب و روز بخند.

• كنز الواعظين

این کتاب، اثر فاضل محدّث، مولا محمّد صـالح قـزوینی ﷺ است. وی از فضلای معاصر می‌باشد. (1)

از این کتاب، جز حدیث «بئر العلم» (چاه علم) را نقل نکردم. آن را یکی از اَفاضل ثقات برادران معاصرم (خدای او را موفّق بدارد) از «ری» از کتاب مذکور برایم نوشت.

۱. وی برادر محمد تقی برغانی است که به وسیلهٔ بهائیان در محراب عبادت ترور شد. مـلا محمد صالح در سال ۱۲۰۰ هجری در «برغان» به دنیا آمد، سپس به همراه خانواده‌اش به قزوین کوچید و پس از فراگیری مبادی علوم عربی، به اصفهان، سپس به خراسان و قم هجرت کرد و در درس میرزای قمی حضور یافت، پس از آن به نجف رفت و در درس شیخ جعفر (صاحب کشف الغطا) حاضر شد و بعدها در کربلا سُکنا گزید و از درس‌های عالمان بزرگ آن دیار استفاده برد و پس از حدود ۵ سال به قزوین بازگشت و به تدریس و تألیف پرداخت.
وی از عالمان زاهد و پارسا، محدث و خطیب است و با فسادی که آن زمان قزوین را فراگرفت، مبارزه کرد و در سال ۱۲۸۳ هجری در کربلا از دنیا رفت.
وی بیش از ۲۵ اثر را در موضوعات مختلف نگاشت؛ از آنهاست: کنز الواعظین (در ٤ جلد به زبان عربی)؛ کنز الباکین (در ۲ جلد به زبان فارسی)؛ مصباح الجنان؛ مفتاح الجنان؛ مخزن الأبرار؛ بدائع الأصول؛ کنز المعادن ... بنگرید به، (اعیان الشیعه ۹: ۳٦۹ ـ ۳۷۰؛ طبقات اعلام الشیعه ۲: ٦٦۰ ـ ٦٦۱، شمارهٔ ۱۱۹۹).

توقیف سوّم

در

ذکر طُرُق به اصحابِ کتاب‌ها

توقیف سوّم

این توقیف در ذکر طُرُق ما به صاحبان این کتاب‌هاست.

نخست باید دانست که کتاب‌ها و تألیف‌هایی که انتسابشان به مؤلّفان آنها به طور قطعی معلوم است، به اتصال سند به آنها نیاز ندارند؛ چنان که جماعتی از اصحاب تحقیق آن را خاطرنشان ساخته‌اند؛ مانند:

- کُتُب اربعه (الکافی، مَنْ لا یَحْضُرُه الفقیه، تهذیب الأحکام، الإستبصار).
- جوامع ثلاثه (الوافی، وسائل الشیعه، بحار الأنوار).
- هر کتابی که در اشتهار به درجهٔ این آثار نزدیک است.

حدیثی را که محمّد بن یعقوب در «الکافی» در باب «روایة الکُتُب» می‌آورد، به صراحت بر این امر دلالت دارد:

از محمّد بن یحیی ـ به اسنادش ـ از احمد بن عُمَر حَلّال روایت است که گفت:

قُلتُ لأَبِي الحَسَنِ الرِّضا عليه السلام: الرَّجُلُ مِن أَصحَابِنا يُعطِينِي الكِتَابَ وَلاَ يَقُولُ اروِهِ عَنِّي، يَجُوزُ لِي أَن أَروِيَهُ عَنهُ؟

قَالَ، فَقَالَ: إِذَا عَلِمتَ أَنَّ الكِتَابَ لَهُ فَاروِهِ عَنهُ؛ [1]

---

۱. الکافی ۱: ۵۲، حدیث ٦؛ بحار الأنوار ۲: ۱٦۷.

خَلّال می‌گوید، به امام رضا علیه السلام گفتم: شخصی از اصحاب ما کتاب را به من می‌دهد و نمی‌گوید آن را از من روایت کن، آیا برایم جایز است آن را از وی روایت کنم؟

امام علیه السلام فرمود: اگر بدانی آن کتاب مالِ اوست، از او روایت کن.

ملاک [در اینجا] عمومِ لفظ است، نه خصوص مورد.

هدف از اتصال سند به بعضی از کتاب‌ها، صرف تَیَمُّن و تَبَرُّک و وصل ریسمان اتصال به سلسلهٔ شیخ و اسناد است؛ به ویژه اگر آن سلسله، به اهل بیت نبوّت و ولایت و اَعلام فُتُوّت و هدایت بینجامد (صلوات خدا بر ایشان و بر همهٔ پیروان و اَتباع آنان باد).

و امّا دیگر کتاب‌ها که بدین پایه نیست، روایت از آنها باید (از طریق اتصال سند به یکی از طُرُق تحمّل) به صاحبان آنها مسند باشد.

اَعمّ طُرُق تحمّل روایت، اجازهٔ عمومی برای همهٔ روایاتی است که نزد اجازه دهنده و اجازه گیرنده صحیح‌اند، و به همین گونه گزارش ادامه می‌یابد تا اینکه به مبدأ منتهی شود.

باری، بدان که برای ما به آثار سَلَف طرق فراوانی است که استقصای آنها در این خاتمه به طول می‌انجامد، از آنها باید به بعضی از آنچه مقصود را برساند بسنده کنیم.

از این رو، با درخواستِ عنایت و راهنمایی از خدا می‌گوییم:

امّا اسانیدم به کسانی که از آنها در این کتاب روایت کردم:

برایم صحیح است اِسنادم به پدرم، اَمجد علّام، دریای پر آب خروشان،

عماد دین و ملّت، سِناد حکما و فقهای اَجلّه،[1] حجّة الإسلام، محمّد بن حسین تبریزی ممقانی (خدا مقامش را عالی گرداند و در فردوس أعلامش را برافـرازد) بـه سـماع شِفاهی از وی.

از زمانی که راست را از چپ شناختم، در حَضَر و سَفَر در رکابش بودم، از دُرهای افاداتِ شافی‌اش چیدم و از غُرَرِ بیاناتِ وافی‌اش بهره بُردم و به فراگیری اصول حکمت الهی شرعی و اصول فقهی فرعی ـ در حالی که ۱۷ سال داشتم ـ با تحقیق و تدقیق، اشتغال ورزیدم.

دورانی را گذراندم تا اینکه حوادث زمان و مصیبت‌های روزگار خـیانت‌کار مرا از آن بازداشت، پدرم قالب تهی ساخت و به دیدار حق شتافت.

این حادثه، در شب جمعه، هفتم صفر سال ۱۲۶۹ رخ داد و من در آن زمان تقریباً ۲۱ ساله بودم؛ زیرا من در روز یکشنبه، ۱۲ جمادی الأُولی سال ۱۲٤۸ زاده شدم.

برایم استجازهٔ عام از وی‌ﷺ روی نداد و کوتاهی از ناحیهٔ من بود.

پدرم (خدا روحش را پاکیزه گرداند) به سماع و قرائت و اجازه از شیخ افخم و استاد اَعظم خود، شیخ متألّهان، مولانا شیخ احمد بن زین الدین اَحسائی (خدا برهانش را نورانی سازد و در بارگاه قدس جایگاهش را بالا برد) روایت می‌کرد.

شیخ اَحسائی، آخرین اساتید وی بود که بر وی تخریج کرد و نسخهٔ اجازهٔ شیخ به پدرمﷺ به خطّ شریفش نزد ما موجود است.

و امّا اسنادم به شرح زیارت جامعهٔ کبیره و دیگر کـتاب‌های شـیخ مـتألّهان

---

۱. سِناد: ناقهٔ قوی، تکیه‌گاه؛ اَجِلَّه: جمع جلیل، عالی قدر.

اَحسائی (خدا برهانش را نورانی گرداند) افزون بر آنچه پدرم سماعاً به بسیاری از آنها خبر داد، چیزی است که مرا خبر داد اجازتاً شماری از ثقات مشایخ اَعلام:

[یک] از آنهاست شیخ وَرَع سند و بَدَل نِحْریر مُعتمد،[۱] گنجینهٔ علم و عمل، و کوه حلم و فضل جَلَل،[۲] اَورع اهل زمانش و رُک و راست‌گوترین آنها در دورانش، مؤیّد به تأییدهای آشکار و مخفی الهی، شیخ احمد بن حسین، مدعو به شکر نجفی (خدا روحش را پاکیزه گرداند و ضریحش را در خانه‌اش در «مشهد الغَری» ـ صلوات خدا بر مشرّف آن باد ـ نورانی سازد).

وی، در صبح روز دوشنبه، هشتم جمادی الآخر سال ۱۲۷۹ درگذشت.

[دو] از آنهاست شیخ علّام و حِبر فهّام، اُویس زمان و یگانهٔ روزگار خویش، نادرهٔ کَون و عین، عین الإنسان وإنسان العین، عالم عامل الهی، مولانا حسین بن علی خسروشاهی (خدا در رضوانش او را فرو برد و در بُحبوحهٔ[۳] جنانش او را جای دهد).

وی در شهرمان تبریز (خدا آن را از تهریز[٤] مصون دارد) در هشتم ماه جمادی الأُولی سال ۱۲۸۱ از دنیا رفت.

[سه] از آنهاست شیخ سدید و حِبر وحید، حکیم ماهر و نِحْریر فاخر، شیخ و استادم و کسی که در بسیاری از علوم استنادِ من است، مولای اَوّاه حلیم،[٥] علی بن رحیم خویی حایری، ساکن کربلا و مدفون در آن (خدا رضوانش را به او ارزانی

---

۱. وَرَع: پارسا؛ بَدَل: جایگزین؛ نِحریر: زیرک و ماهر.
۲. جَلَل: کار بزرگ.
۳. بُحبوحه: میان و وسط هر چیزی.
٤. شاید مقصود از «تهریز» قحطی و آسیب باشد.
٥. تضمین آیهٔ ۷۵ سورهٔ هود: ﴿لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ﴾؛ ابراهیم، بُردبار و اهل ناله و زاری در درگاه خدا بود.

دارد و در رفیق اعلا، مکانت و مکانش را بالا برد) در خانه‌اش، در مشهد الحسین علیه‌السلام، در روز شنبه، هشتم شعبان سال ۱۲۷۸.

همهٔ اینها از سیّد سند اَعظم و طودِ منیع اَفخم،(۱) قوام ملّت و دین، الگوی سَلَف پاکش، ناموس دهر و تاج عزّت و فخر، مؤیّد به تأیید ربّانی، مُسدَّد به تسدید سبحانی،(۲) حجّت آکابر و اَعاظم، مولانا سیّد کاظم رشتی حائری (خدا مقامش را عالی گرداند و اَعلامش را در بهشت برافرازد).

و شیخ مؤیّد مؤتمن،(۳) یگانهٔ دوران و بی‌همتای زمان، گره‌گشای مسائل مبهم، نادرهٔ عصر، نِحریر متبحّر عَلّام، حکیم ژرف‌اندیش قَمقام،(۴) مولی الأفخر، بدر اَزهر، حسن بن علی، مشهور به گوهر (خدا تربت پاکش را پاکیزه سازد و در بُحبوحهٔ بهشت جایش دهد).

این هر دو، از شیخ اعظم و استاد اَفخم،(۵) ناموس الهی کبریائی، شیخ احمد بن زین الدین اَحسائی (خدا روحش را پاکیزه گرداند) همهٔ تقریرات و مسموعاتش را و آنچه قلمش بدان جاری شد و کلامش تحریر کرد، به ویژه «شرح زیارت جامعهٔ کبیره» که از بزرگ‌ترین مُصنّفات اوست.

[چهار] از آنهاست حضرت مولی الأفخم، طَود فضل اَشم،(۶) فاتح گنج‌های

---

۱. طَوْد: کوه، کوه بزرگ؛ مَنیع: محکم و استوار؛ اَفخم: گران مایه‌تر، بزرگ‌تر.
۲. مُسَدَّد: راست و درست و استوار؛ تسدید: توفیق دادن و ارشاد به صواب.
۳. مُؤَیّد: قوت و نیرو داده شده؛ مؤتمن: موثق امین.
٤. قَمقام: مهتر، دریای بزرگ.
۵. اَفْخَم: گران مایه‌تر، فخیم‌تر.
٦. اَشَمّ: مفردِ شُمّ، بلندنظر، بخشنده؛ کنایه از رفعت و شرف نفس است؛ در اصل به معنای بلندای استخوان بینی و کوهی است که قلّهٔ بلندی دارد.

حقیقت و شارح رموز شریعت و طریقت، فخر فقهای سترگ، جمال حق و ملّت و دین، برادر بزرگم، امجد علّام، حجّة الإسلام، میرزا حسین بن محمّد بن حسین (خدا سایه‌اش را بر سر مردم مستدام بدارد و به وجود او قواعد ملّت برتر را محکم سازد) از عدّه‌ای از مشایخ اَجِلّه (از آنهاست بعضی از مشایخم که نام بردم).

[پنج] از آنهاست عَلَم علّامه، حِبْر فَهّامه،[1] محقّق فروع و اصول، جامع معقول و منقول، عارف کامل مَلی، مرتضی بن عبد علی، مدعو به علم الهدی (خدا تربت پاکش را پاکیزه گرداند و با امامان هدایت یافته محشورش سازد) از شیخ و استادش، شیخ متألّهان اَحسائی‌ﷺ به سماع و قرائت و اجازهٔ همهٔ آنچه را ذکر شد.

[شش] از آنهاست علّامهٔ دهر و فهّامهٔ عصرش، جامعْ علوم عقلی و حائز رسوم نقلی، طَوْد علم باذخ[2] و عماد فضل راسخ، محور سنگ آسیای تحقیق و مرکز دایرهٔ تدقیق،[3] مؤیّد به تأیید سبحانی، حسین بن علی اکبر، مدعو به محیط کرمانی (که در کرمان زاده شد و در کربلا مسکن گزید و دفن گردید، خدا وی را در غفرانش فرو برد و در غرفه‌های بهشت ساکن سازد) از شیخ و استادش، سیّد سند اعظم، مولانا سیّد کاظم رشتی (که در پیش‌آمد) از شیخش که ذکر گردید.

اسناد لؤلؤة البحرین (و دیگر مؤلّفات و مرویّات شیخ یوسف بحرانی)

از شیخ متألّهان، شیخ اَحسائی، از سیّد سند علّامه، و نِحریر مؤیّد فهّامه،

---

۱. فَهّامه: بسیار دانا.

۲. باذخ: کوه بلند، مجازاً به معنای بلند عزّت.

۳. تدقیق: به کار بردن دقت در چیزی، دقت نظر.

نخبهٔ سابقین و مَفْخر آل طه و یس،[۱] دریای علم بی‌کرانه، و کوه مَجْد دست نایافتنی، روشنگر شریعت و طریقت (بلکه احیاگر آن در حقیقت) سیّد مهتدی،[۲] محمّد بن مرتضی، مدعو به سیّد مهدی طباطبائی، مشهور به «بحرالعلوم».

و شیخ اَمجد عارف بلامَیْن [یعنی عارف به «اللّه»] و مشکل گشای کَون و عین، شیخ حسین بن شیخ محمّد بن احمد بن ابراهیم بحرانی، مشهور به آل عُصفور.

و سیّد سند، معتمد ربّانی، میرزا مهدی شهرستانی.

و شیخ امجد، مؤیّد به تأیید سبحانی، شیخ احمد بن شیخ حسن بحرانی دَمِستانی.[۳]

همهٔ اینها از شیخ محقّق محدّث کریم، شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی (خدا او را در رحمتش فرو برد).

اسناد مشکاة الأسرار

از شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم (که نام برده شد) از سیّد اَوّاه،[٤] سیّد عبدالله بن سیّد علوی بلادی بحرانی، از سیّد اَجلّ فاخر، امیر محمّد حسین بن امیر محمّد صالح و شیخ جلیل، شیخ احمد بن اسماعیل جزایری (از نظر اصالت) و نجفی (به لحاظ مسکن و مدفن).

---

۱. مَفْخر: آنچه بدان نیازند و فخر کنند؛ مقصود از آل طه و یس، آل پیامبر ﷺ است.
۲. مُهتدی: راه راست یافته، هدایت یافته.
۳. دَمِستان از قریه‌های بحرین است.
٤. کسی که بسیار آه می‌کشد و می‌نالد.

هر دوی اینها، از شیخ میرزا ابوالحسن بن محمّد طاهر بن عبدالحمید نُباطی عاملی نجفی.

(ح) و از بحر العلوم مذکور، از شیخ او علّامه محمّد مهدی فتونی، از وی.

اسناد وسائل الشیعه و دیگرکتاب‌های شیخ حُرّ عاملی

از شیخ میرزا ابوالحسن نُباطی، از شیخ حُرّ عاملی.

(ح) و از بحر العلوم، از سیّد کریم، سیّد حسن بن ابراهیم قزوینی، از سیّد نصر الله بن حسین موسوی حائری، از سیّد عبدالله بن سیّد نورالدّین بن سیّد نعمة الله جزائری، از پدرش، از سیّد نورالدّین، از شیخ حُرّ.

(ح) و از شیخ اَجَلّ اَحسائی، از شیخ محمّد بن شیخ جسین بن احمد بن عبدالجبّار قَطیفی، از پدرش، شیخ حسین، از شیخ عبد علی بن احمد بن ابراهیم (برادر صاحب حدائق) از شیخ عبدالله بن علیِ بلادی، از شیخ محمود بن عبدالسّلام، از شیخ حُرّ.

(ح) و به اسانیدی که (به خواست خدا) می‌آید، از مولانا محمد باقر مجلسی ﷺ از وی.

اسناد غاية المرام (و دیگر کتاب‌های سیّد توبلی)

به اسانید مذکور و دیگر اسانید، از شیخ محمود بن عبدالسّلام، از سیّد توبلی.

(ح) و از شیخ اَجل اَحسائی، از شیخ جلیل، شیخ احمد بن شیخ محمّد بن احمد بحرانی (برادر زادهٔ صاحب الحدائق) از عمویش شیخ عبد علی بن احمد بحرانی، از شیخ اجلّ، شیخ سلیمان ماحوزی (صاحب «البلغة» و «المعراج») از سیّد توبلی.

(ح) و از شیخ محمّد بن حسین بن عبدالجبّار قَطیفی، از پدرش شیخ حسین و شیخ یحیی بن محمّد بن عبد علی (هر دو اینها) از شیخ جلیل، شیخ حسین ماحوزی بحرانی، از شیخ سلیمان ماحوزی، از سیّد توبلی.

(ح) و از شیخ حسین بن شیخ محمّد آل عصفور (وی هموست که او را در «لؤلؤة البحرین» اجازه داد) از پدرش شیخ محمّد و عمویش شیخ عبد علی و عمویش شیخ یوسف بحرانی (همه‌شان) از شیخ حسین ماحوزی ـ به سندش که ذکر شد ـ از سیّد توبلی.

اسناد الأنوار النعمانیّه

به اسانید پیشین از شیخ میرزا ابوالحسن (صاحب «مشکاة الأسرار») از سیّد نعمة الله جزائری.

(ح) و به اسناد سابق، از فرزندش سیّد نورالدّین، از سیّد نعمة الله جزائری.

(ح) از شیخ حسین قَطیفی، از شیخ نصار بن محمّد جارودی، از شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی (صاحب «الصحیفة العلویّه» معروف) از شیخ محمّد بن یوسف بن کنبار نعیمی، از سیّد نعمة الله جزائری.

اسناد بحار الأنوار (و دیگر کتاب‌های مجلسی)

به اسنادمان از شیخ متألّهان، احمد بن زین الدین احسائی، از سیّد سند و حبر معتمد، علّامهٔ دوران، و یگانهٔ روزگار و زمانش، رئیس ملّت و سِناد اَجلّه، جامع شرف علم و سیادت، سیّد علی بن محمّد علی طباطبائی حائری (که هم در کربلا سکنا گزید و هم در آن دفن گردید، خدا او را در رحمتش فرو بَرَد و در بحبوحهٔ بهشت ساکن سازد) صاحب «ریاض المسائل» (وی یکی از اساتید پدرم علّام

[حجّة الإسلام شيخ محمّد حسين]ﷺ بود) از دایی و استادش، شیخ فاخر و کوکب زاهر، مجمع معالی و مفاخر، مفخر اوائل و اواخر، شیخ اجل اَنبل، محمّد باقر بن محمّد اکمل بهبهانی (خدا او را در غفرانش فرو برد) از پدرش (که ذکر گردید) از شیخ مجلسی (خدا روحش را پاکیزه گرداند).

(ح) و از شیخ اَحسائی، از شیخ فقیه و حَبْر نبیه، [1] بدر اَزهر و عَلَم اَفْخَر، شیخ جعفر بن شیخ خضر نجفی (که هم در نجف ساکن شد و هم در آن دفن گردید) جدّ استادم فقیه نبیل هدایت یافته، شیخ مهدی بن شیخ علی نجفی (خدا او را با ائمهٔ طاهرین ﷺ محشور گرداند) از شیخ و استادش آغا محمّد باقر (که اندکی پیش ذکر شد) به سندش (که ذکر گردید) از علّامهٔ مجلسی ﷺ.

(ح) و به اسانیدمان (که در سابق بیان داشتیم) از سیّد اَعاظم، مولانا سیّد کاظم رشتی ﷺ و مولی الافخر، حسین بن علی (مشهور به گوهر ﷺ) هر دو از شیخ اعظم، عَلَم اَعلام و علّامهٔ علمای اسلام، یگانهٔ عصر و بی‌همتای زمان خویش، مؤیّد به لطف آشکار و پنهان خدا، شیخ موسی، ابن مبرور شیخ جعفر نجفی مذکور، و سیّد علّامه و فاضل فهّامه، سالک مسالک تحقیق و مالک اَزمّهٔ تدقیق به نظر دقیق و مُقَرِّب مقاصد شریعت از هر فجّ عمیق، [2] سیّد اَسند اَوّاه، سیّد عبدالله کاظمی (المدعو به شُبَّر) و عالم عامل و فاضل کامل، صاحب مناقب باهره و مزایای فاخره، مولی الولی، المولی علی رشتی، همه‌شان از شیخ افخر، شیخ جعفر نجفی (که اندکی پیش ذکر شد).

---

۱. حَبْر نَبیه: دانشمند نام آور.

۲. تضمین آیهٔ ۲۷ سورهٔ حج: ﴿مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛ از هر راه دوری.

(ح) و از عَلَم الهدی، مرتضی بن عبد علی سابق اجازتاً، از شیخ سند ورع مفضال،[1] شیخ خضر نجفی (معروف به شلّال) از شیخ جعفر مذکور و سیّد جلیل مَلی،[2] سیّد جواد عاملی (صاحب «مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلاّمه»).

(ح) و از عَلَم الهدی مذکور [استاد مؤلّف] به حقّ اجازه‌اش از شیخ فقیه ماهر، شیخ محمّد حسن بن محمّد باقر نجفی (صاحب «جواهر الکلام») از شیخ ما اَجلّ علّام، شیخ احمد بن زین الدین اَحسائی‌ﷺ و شیخ افخرش، شیخ جعفر نجفی سابق و سیّد علّامه، سیّد جواد (صاحب «مفتاح الکرامه») همه‌شان از سیّد سند، بحر العلوم‌ﷺ از امیر سیّد حسین بن سیّد ابوالقاسم، جعفر بن حسین حسینی موسوی خوانساری، از شیخ محمّد صادق تنکابنی، از مجلسی ﷺ.

(ح) و از حسن بن علی (مشهور به گوهر) از شیخ ورع، فقیه مؤتمن، علّامهٔ علمای زمان، نحریر قَمقام، شیخ حسن بن شیخ حسین آل عصفور بحرانی (سابق) از پدرش، شیخ حسین، از عمویش شیخ یوسف بحرانی، از عَلَم علّامه، مولا محمّد رفیعا بن فرج گیلانی (مجاور مشهد رضوی) از مجلسی ﷺ.

(ح) و به همهٔ اساتید سابق، از شیخ محمّد بن حسن حُرّ عاملی و شیخ میرزا ابوالحسن عاملی و سیّد نعمة الله جزائری و شیخ سلیمان ماحوزی و شیخ محمّد بن یوسف نعیمی و امیر محمّد حسین بن امیر محمّد صالح، همه‌شان بی واسطه از مجلسی ﷺ.

---

۱. مِفضال: دارای فضل بسیار و بخشنده.

۲. مَلی (مخفّف «مَلیّ»): توانگر، دارای امکانات مالی.

(ح) و به اسناد بحر العلوم، از سيّد حسين قزوينى (سابق) از پـدرش سـيّد حليم، السيّد ابراهيم بن سيّد معصوم، از مجلسى ﷫.

(ح) و از سيّد نصر الله بن حسن حائرى (سابق) از شيخ محمّد باقر مكّى، از سيّد اَمجد علّامه، و محقّق مدقّق فهّامه، درياى مكارم و فضائل، مَفْخر اواخر و اَوائل، سيّد على خان بن نظام الدين شيرازى (صاحب «شرح صحيفهٔ سجّاديّه») از مجلسى ﷫.

[اسنادكتاب‌هاى شيخ محمّد تقى مجلسى]

اسناد كتاب‌هاى شيخ اجلّ اعظم، ورع متّقى، شيخ محمّد تقى مجلسى، همهٔ اين اسانيد از فرزندش، محمّد باقر مجلسى، از محمّد تقى مجلسى ﷫.

(ح) و از آغا محمّد باقر بهبهانى، از پدرش، از شيخ فاضل، ميرزا محمّد بن حسن شيروانى و شيخ فقيه، شيخ جعفر قاضى و شيخ محقّق جمال الدين محمّد خوانسارى، همه‌شان از شيخ محمّد تقى مجلسى ﷫.

اسناد المنتخب

از سيّد علّامه، سيّد هاشم توبلى، از شيخ فـخرالديـن بـن طُـرَيحى نـجفى (مؤلّف كتاب).

(ح) و از شيخ ميرزا ابوالحسن، از شيخ عبدالواحد بـن مـحمّد بـورانـى، از طُرَيحى.

(ح) و شيخ احمد بن اسماعيل جزائرى (سابق) از شيخ صفى الدين (فرزند مؤلّف) از طُرَيحى.

اسناد الوافی (و دیگر کتاب‌های فیض)

از مولا محمّد باقر مجلسی، از محمّد بن مرتضی، مدعو به محسن فیض کاشانی﷫ (مؤلّف این آثار).

اسناد تلخیص المقال

از مجلسی و شیخ فخرالدین بن طُرَیحی و سیّد نعمة الله جزائری (همه‌شان) از امیر شرف الدین علی، از میرزا محمّد بن علی استرآبادی (مؤلّف).

(ح) و از محمّد بن حسن حُرّ عاملی (صاحب «وسائل الشیعه») از شیخ زین الدین بن محمّد بن حسن بن زین الدین (نوهٔ شهید ثانی) از مولا محمّد امین استرآبادی اَخباری، صاحب «الفوائد المدنیّه» (وی اوّل کسی است که باب ناسزاگویی را بر بسیاری از علما گشود و شیعه را به اَخباری و اصولی تقسیم کرد) از میرزا محمّد بن علی استرآبادی.

اسناد الرَّواشح السماویّه

از شیخ محمّد تقی مجلسی، از امیر محمّد باقر بن محمّد داماد (مؤلّف).

پدرش، داماد شیخ علیّ بن عبدالعالی کرکی بود. داماد، لَقب پدرش می‌باشد، و وی بدان شهرت یافت.

(ح) از محسن فیض کاشانی، از شیخش صدرالدین محمّد شیرازی (مدعو به «صدرا») از مؤلّف.

اسناد مفتاح الفلاح (و الأربعین و دیگر کتاب‌های شیخ بهائی)

از شیخ محمّد تقی مجلسی و محسن فیض کاشانی و صدرالدّین شیرازی و شیخ زین الدّین (نوهٔ شهید ثانی) و امیر شرف الدّین علی، همه‌شان از شیخ بهاء الملّة والدّین، محمّد بن حسین عاملی.

(ح) و از شیخ محمّد باقر مجلسی (افزون بر اسانید مذکور) از شیخ مقدّس، مولا محمّد صالح مازندرانی (صاحب «شرح الکافی» و «حاشیة المعالم») و شیخ اثیل،[1] مولا خلیل قزوینی (وی نیز شرحی بر الکافی دارد) و شیخ فاضل، محمّد رفیع نائینی ﷺ و شیخ محمّد رُوَیْدَشتی (و دیگر افاضل) از شیخ‌مان بهائی مذکور.

(ح) و از فخرالدّین طُرَیحی، از شیخ محمود بن حُسام مشرفی جزائری از شیخ بهائی ﷺ.

(ح) و از شیخ سلیمان ماحوزی (که ذکرش گذشت) از شیخ اَجلّ، شیخ سلیمان بن علی ماحوزی، از شیخ علیّ بن سلیمان قدمی (وی اوّلین کسی است که مذهب اخباری‌ها را در بحرین بنیان نهاد و انتشار داد) از شیخش، شیخ بهائی.

این سند از عالی‌ترین اسانید از نظر قلّت واسطه است و در عُلُوّ سند، سند شیخ یوسف بحرانی از مولا رفیعا از مجلسی با آن برابری می‌کند (این سند، پیش از این آمد).

اسناد منتقی الجُمان

به اسانید پیشین، از امیر شرف الدّین علی متقدّم، از امیر فیض الله تَفْریشی، از شیخ حسن بن زین الدین عاملی (مؤلّف منتقی الجُمان).

اسناد حدیقة الشیعه

از شیخ حسن بن زین الدّین مذکور، از شیخش، احمد بن محمّد اَردبیلی.

---

۱. اَثیل: والا تبار و با شرافت.

(ح) و از شماری از مشایخ مجلسی (از آنهاست: پدرش تقی، شیخ محمّد رُوَیْدَشتی، مولا حسن علی شوشتری، مولا محمّد رفیع نائینی، امیر شرف الدّین علی) همه‌شان از شیخ جلیل، مولا عبدالله شوشتری، از مؤلّف «حدیقة الشیعه».

اسناد درایهٔ شهید ثانی و دیگر مؤلّفات وی

از شیخ بهائی، از پدرش شیخ حسین بن عبدالصَّمد، از شیخ اَجَلّ زین الدّین بن علی بن احمد شامی عاملی، مدعو به «ابن الحجّه» معروف به «شهید ثانی».

(ح) و از پسرش شیخ حسن، از شماری از مشایخ خود (از آنهاست: سیّد علیّ بن ابی الحسن عاملی ـ پدر صاحب «مدارك الأحکام» ـ احمد بن سلیمان عاملی، شیخ حسن بن عبدالصَّمد عاملی مذکور) همه‌شان از شهید ثانی ﷺ.

اسناد عُدَّة الدَّاعی

از شیخ حسین بن عبدالصّمد (پدر شیخ بهائی) از شهید ثانی و سیّد حسین بن سیّد جعفر کرکی، هر دو از شیخ اَجلّ، شیخ علیّ بن عبدالعالی مَیْسی، از شیخش محقّق علیّ بن عبدالعالی کرکی (مشهور به محقّق ثانی).

(ح) و از امیر محمّد باقر داماد، از دایی‌اش شیخ عبدالعالی کرکی، از پدرش شیخ علی مذکور، از شیخ علیّ بن هلال جزائری، از شیخ احمد بن فهد اَسَدی حِلّی.

اسناد المُجَلّی

از شیخ بهائی، از سیّد حسین بن سیّد حیدر کرکی (مروّج «فقه الرضا») از شیخ نورالدین محمّد بن حبیب الله، از سیّد مهدی بن سیّد محسن رضوی، از پدرش، از مؤلّف آن، شیخ محمّد بن حسن بن علیّ بن اَبی جمهور اَحسائی.

اسنادکتاب‌های علّامه

از شیخ علیّ بن عبدالعالی مَیْسی، از محمّد بن محمّد بن داود مؤذّن بحرینی، از شیخ ضیاء الدّین علی، از پدر بزرگوارش محمّد بن مکّی (معروف به شهید اوّل) از سیّد عمید الدّین، عبدالمطّلب و سیّد ضیاء الدّین عبدالله (دو پسر ابوالفوارس) و سیّد علیّ بن محمّد بن زُهْره حَلَبی، همه‌شان از جمال الملّة والدین، علّامه (خدا روحش را پاکیزه گرداند).

(ح) و از احمد بن فَهْد حِلّی، از علیّ بن یوسف نیلی، از فخر المحقّقین، محمّد بن حسن، از پدرش علّامه.

[ح] و از محمّد باقر مجلسی، از امیر شرف الدّین علی (که پیش از این نام برده شد) از شیخ ابراهیم بن علیّ بن عبدالعالی مَیْسی، از شیخ علیّ بن عبدالعالی کرکی، از علیّ بن هلال جزائری، از ابن فَهْد از علیّ بن یوسف نیلی، از فخر المحقّقین، از علّامه (و این نیز از عالی‌ترین سندهاست).

اسناد العُدَد القویّه

از سیّد عمید الدّین و فخر المحقّقین، از علیّ بن یوسف بن مُطَهَّر.

اسناد فَرْحَة الغَری

روایت از شهید اوّل، از سیّد تاج الدّین محمّد بن قاسم بن مَعِیَّة دیباجی، از سیّد علیّ بن عبدالکریم بن احمد بن طاووس، از پدرش عبدالکریم بن طاووس.

اسناد شرح نهج البلاغه

از علّامه و عبدالکریم بن طاووس، از شیخ میثم بحرانی.

اسناد رجال تقی الدّین حسن بن داود

از شهید اوّل، از شیخ علیّ بن احمد بن طراز و علیّ بن احمد مزیدی، از ابن داود.

اسنادکتاب‌های رضی الدین علیّ بن طاووس

از علّامه و سیّد عبدالکریم بن طاووس، از علیّ بن طاووس.

(ح) و از شهید اوّل، از شیخ علیّ بن احمد مزیدی، از شمس الدین محمّد بن احمد بن صالح از علیّ بن طاووس.

اسناد مستطرفات السرائر

از علّامه و عبدالکریم بن طاووس و تقی الدین بن داود، از شیخ اَجلّ، نجم الدّین، ابوالقاسم، جعفر بن حسن بن سعید محقّق حلّی، از نجیب الدّین، محمّد بن جعفر بن محمّد بن نماء حلّی، از محمّد بن ادریس عِجْلی حلّی.

از شهید اوّل، از شیخ حسن بن نما (به جدّ اعلایش نسبت داده شده است) از پدرش احمد بن نما، از پدرش جعفر بن نما (صاحب «مثیر الأحزان») از پدرش، محمّد بن نما (که در پیش ذکر شد) از ابن ادریس.

اسناد کشف الغمّه

این کتاب، اثر علیّ بن عیسی اربلی است به اسانید ما، از علّامه، از اَرْبَلی.

اسناد اربعین

ابن زُهْرَه، از علّامه، از محقّق نجم الدین و پسر عمویش نجیب الدین، یحیی بن سعید حلّی، از محی الدّین، محمّد بن عبدالله بن علیّ بن زُهْرَه حسینی حَلَبی.

اسناد السلطان المُفرِّج عن اهل الإيمان

از سیّد تاج الدّین مَعِیَّه، الدیباجی (که در پیش ذکر شد) از سیّد علیّ بن عبدالحمید موسوی.

اسناد «الفضائل» و «الروضه»

از سیّد علیّ بن عبدالحمید (که اندکی پیش ذکر شد) از پدرش عبدالحمید بن فخّار، از پدرش فخّار بن مَعَدّ بن فخّار موسوی، از شاذان بن جبرئیل قمّی.

(ح) از محقّق و دو سیّد جلیل، رضی الدّین و جمال الدّین احمد (دو فرزند ابن طاووس)، از سیّد فخّار مذکور، از شاذان بن جبرئیل.

اسناد «الخرائج» و «الدَّعَوات» و «قِصَصُ الأنبیا»

از علّامه و برادرش علیّ بن یوسف و سیّد عبدالکریم بن طاووس، همه‌شان از سدید الدین، یوسف بن مُطَهَّر (پدر علّامه) از شیخ حسین بن رِدَّه، از احمد بن علیّ بن عبدالجبّار طَبْرِسی، از قطب الدین، ابوالحسن، سعید بن هبة الله راوندی.

(ح) از شمس الدین، محمّد بن احمد بن صالح (که در پیش ذکر شد) از پدرش احمد، از راشد بن ابراهیم بحرانی، از قاضی علیّ بن عبدالجبّار، از راوندی.

(ح) و به اسانیدی که می‌آید از ابن شهر آشوب، از راوندی، گرچه «قصص الأنبیا» اثر سیّد فضل الله راوندی است.

به اسناد ما به وی، از علّامه، از حکیم محقّق و فیلسوف مدقّق، نصیر الملّة والدین، محمّد بن محمّد طوسی، از پدرش محمّد، از سیّد فضل الله مذکور.

(ح) و از احمد بن صالح (که اندکی پیش ذکر شد) از راشد بن ابراهیم مذکور و قوام الدین، محمّد بن محمّد بحرانی، از راوندی.

اسناد بشارة المصطفی

از شاذان بن جبرئیل (که در پیش ذکر شد) از محمّد بن ابوالقاسم طَبَری (مؤلّف «بشارة المصطفی»).

(ح) و از سیّد محیی الدین بن زُهره حَلَبی و سیّد فَخّار بن مَعَدّ (که هر دو در پیش ذکر شد) از یحیی بن بِطْریق اَسَدی (صاحب کتاب «العمده») و دیگران، از طَبَری.

(ح) و از قطب الدین راوندی (صاحب «الخرائج») از طَبَری.

اسناد فهرست منتجب الدین

از نصیر الدین، محمّد طوسی (که در پیش ذکر شد) از برهان الدین محمّد بن محمّد قزوینی، از منتجب الدین.

(ح) از رضی الدین و جمال الدین (دو پسر ابن طاووس) از محمّد بن مَعَدّ موسوی، از برهان الدین مذکور، از منتجب الدین.

اسناد «مجمع البیان» و «الجوامع» و «اِعلام الوری» (و دیگر مؤلّفات طبرسی)

از ابن شهر آشوب و شیخ منتجب الدین و برهان الدین محمّد قزوینی (که اندکی پیش گذشت) همه‌شان از شیخ ابو علی طبرسی.

(ح) و از شیخ حسن بن رَدّه (که در پیش گذشت) از فرزندش، حسن بن فَضْل طَبْرِسی (مؤلّف «مکارم الأخلاق») از پدرش ابو علی.

اسناد کنز الفوائد و معدن الجواهر

از شاذان بن جبرئیل قمّی، از شیخ ریحان بن عبدالله، از ابوالفتح، محمّد بن عثمان کراجکی.

(ح) و از منتجب الدین، از پدرش عبیدالله، از پدرش حسن، از کراجکی.

اسنادالاحتجاج

از ابن شهر آشوب، از احمد بن اَبی طالب طبرسی.

اسناد اَمالی ابو علی (فرزند شیخ طوسی) و دیگر مرویّات او

ابو علی بن شیخ الطائفه [فرزند شیخ طوسی] از جماعت فراوانی (از آنهاست: ابو علی طبرسی، سیّد فضل الله راوندی، محمّد بن ابوالقاسم طَبَری «صاحب بشارة المصطفی») همه‌شان از ابو علی، حسن بن محمّد طوسی.

(ح) از ابن شهر آشوب، از گروه انبوهی (از آنهاست: علی و محمّد ـ دو فرزند عبدالصّمد نیشابوری ـ پدرش علیّ بن شهرآشوب، شیخ عبدالجلیل بن عیسی رازی، شیخ محمّد بن حسن شوهانی، محمّد بن علی حَلَبی، داعی بن علی حسینی، احمد بن علی رازی) همه‌شان از ابو علی مذکور.

(ح) و از فخّار بن مَعَدّ موسوی، از محمّد بن ادریس (صاحب «السرائر» که در پیش ذکر شد) از سیّد ابوالمکارم حمزة بن زُهْره حَلَبی، صاحب «الغُنیه»، از شیخ محمّد بن حسن نقّاش، از ابو علی مذکور.

(ح) از ابن ادریس، از شیخ عربی بن مسافر عبادی، از الیاس بن هشام حائری، از ابو علی مذکور.

(ح) از نجیب الدّین، یحیی بن سعید (عمو زادهٔ محقّق) و شمس الدین محمّد بن احمد بن صالح (که در پیش ذکر شدند) از شیخ محمّد بن ابوالبرکات مشهدی، از حسین بن هبة الله بن رطبه سوراوی، از ابو علی مذکور.

اسناد به این شیخ را فراوان آوردیم؛ زیرا بیشتر اسانید به شیخ طائفه، به او منتهی می‌شود.

اسناد بستان الکرام

از سیّد فضل الله و شیخ منتجب الدین (که در پیش ذکر شدند) از ابو تراب، المرتضی بن الداعی.

اسناد رجال النجاشی

از ابن شهر آشوب و سیّد فضل الله و قطب الدین راوندی، از سیّد ابو صَمْصام (ذوالفقار بن مَعَدّ حَسَنی) از ابو العبّاس، احمد بن علی نجاشی.

اسناد غیبة النعمانی

از نجاشی مذکور، از محمّد بن علی شجاعی، از محمّد بن ابراهیم نعمانی.

اسناد شیخ الطائفه ابو جعفر، محمّد بن حسن طوسی

به اسانید پیشین، از ابو علی، حسن (فرزند شیخ طوسی) از شیخ طوسی.

(ح) و به اسانید پیشین، از سیّد ابو صَمْصام، ذوالفقار بن مَعَدّ حَسَنی،[1] از شیخ طوسی.

(ح) و از منتجب الدین، از دو سیّد جلیل، سیّد مجتبی و ابو تراب، المرتضی (دو فرزند داعی حسینی) از شیخ طوسی.

(ح) و از منتجب الدین، از پدرش عُبَیدالله، از پدرش حسن، از شیخ طوسی.

(ح) و از ابو علی طَبْرِسی و سیّد فضل الله بن علی راوندی و علیّ بن شهر آشوب و محمّد بن حسن شوهانی و محمّد بن علی حَلَبی و احمد بن علی رازی و داعی بن علی حسینی و شیخ عبدالجلیل بن عیسی رازی و علی و محمّد (دو فرزند عبدالصّمد نیشابوری) و قاضی علی بن عبدالجبّار، همه‌شان از شیخ

۱. در بیشتر مآخذ، «ذو الفقار بن مَعْبَد حَسَنی» ضبط است.

جليل، ابو الوفا، عبدالجبّار مُقری، از شيخ ابو جعفر طوسی مذكور.

(ح) و از ابن شهر آشوب، از شيخ جليل ابوالفتوح، حسين بن علی رازی خُزاعی، صاحب تفسير «روض الجنان» و شيخ محمّد بن فضل طبرسی و شيخ مسعود بن علی صوابی و حسين بن احمد بن طَحّال مقدادی (همه‌شان) از شيخ عبدالجبّار بن علی مُقری مذكور، از شيخ طوسی.

(ح) نيز از ابن شهر آشوب از جدّش شهر آشوب و منتهی بن اَبی زيد بن كيابكی [1] حسينی گرگانی و محمّد بن حسن فتّال نيشابوری، از شيخ طوسی.

(ح) از رضی الدين و جمال الدين (دو فرزند ابن طاووس) و سديد الدين يوسف بن مُطَهّر (با ديگر اسانيد پيشين) همه‌شان از نجيب الدين، محمّد بن جعفر بن نما (كه در پيش ذكر شد) از پدرش جعفر بن نما، از پدرش محمّد بن نما، از حسين بن احمد بن طَحّال مقدادی مذكور، از ابو علی حسن، فرزند طوسی و عبدالجبّار مُقرئ، از شيخ طوسی.

اسناد روضة الواعظين

از ابن شهر آشوب، از محمّد بن حسن فَتّال (مؤلّف «روضة الواعظين»).

اسناد سيّد اَجلّ، علیّ بن حسين مرتضی ﷺ

به اسانيد مذكور، از شيخ طوسی، از سيّد مرتضی.

(ح) و از شيخ عبدالجبّار مُقری مذكور و شاذان بن جبرئيل قمّی، از شيخ اَجلّ، جعفر بن محمّد بن احمد دوريَسْتی، از سيّد مرتضی.

---

۱. ضبط اين نام در مآخذ مختلف است: كيابكی، كبابكی، كاكا، كنابكی، كمابكی، كيامكی؛ در بيشتر موارد «كيابكی» به چشم می‌خورد.

(ح) و از سیّدین مجتبی و مرتضی، دو فرزند داعی (که در پیش ذکر شد) و محمّد بن عثمان کراجکی، از سیّد مرتضی.

(ح) و از شمس الدین محمّد بن صالح (که در پیش ذکر شد) از سیّد رضی الدین، محمّد، از پدرش محمّد، از پدرش زید، از پدرش داعی حسنی، از ابو صلاح، تقی بن نجم حَلَبی، صاحب «تقریب المعارف» از سیّد مرتضی.

(ح) و از ابن شهر آشوب (و دیگر اسانید متقدّم) از سیّد ابو صَمْصَام، ذوالفقار (که در پیش ذکر شد) از ابو عبدالله، محمّد بن علی حُلْوانی، از سیّد مرتضی.

اسناد «نهج البلاغه» و «الخصائص» (و دیگر کتاب‌های سیّد رضی برادر سیّد مرتضی)

از سیّد ابو صمصام به سندش که ذکر شد، از سیّد رضی.

(ح) از داعی حَسَنی، از سیّد رضی.

(ح) از ابن شهر آشوب، از سیّد منتهی بن ابی زید، از پدرش، از سیّد رضی.

اسناد شیخ اجل محمّد بن محمّد بن نُعمان مفید رحمه‌الله

از شیخ طوسی و سیّد مرتضی و سیّد رضی (همه‌شان) از شیخ مفید.

(ح) از داعی حسنی (که اندکی پیش ذکر شد) از ابو یَعْلی سَلّار بن عبدالعزیز، از شیخ مفید.

(ح) از ابن شهر آشوب، از ابو جعفر و ابوالقاسم (دو فرزند کُمَیْح) از پدرش، از قاضی عبدالعزیز بن بَرّاج، از شیخ مفید.

(ح) و از جعفر بن محمّد دوریَسْتی وسیّد ابو صَمْصام ذوالفقار و ابو العبّاس احمد نجاشی (همه‌شان) از شیخ مفید.

اسناد ابو جعفر محمّد بن بابويه ﷺ

از مفید، از صدوق.

(ح) از شیخ طوسی، از شیخش حسین بن عُبَیدالله غضائری، از صدوق.

(ح) و از ابن شهر آشوب از محمّد و علی (دو فرزند عبدالصّمد نیشابوری) از پدرشان، از ابو البرکات، علیّ بن حسین حسنی جودی، از صدوق.

(ح) و از جعفر بن محمّد دوریَسْتی، از پدرش محمّد بن احمد، از صدوق.

(ح) و از نجاشی، از پدرش علیّ بن احمد بن عبّاس، از صدوق.

(ح) و از منتجب الدین، از پدرش عبیدالله، از پدرش شمس الإسلام، حسن بن حسین مدعو به حَسَکا،[1] از پدرش حسین، از پدرش حسن بن حسین بن بابویه، از عمویش صدوق، محمّد بن بابویه مذکور.

اسناد کامل الزیارات

از شیخ طوسی و نجاشی (هر دو) از مفید و حسین بن عبیدالله غضائری، از جعفر بن محمّد قولویه (مصنّف «کامل الزیارات»).

(ح) از شیخ طوسی، از احمد بن عُبْدُون، از ابن قولویه.

(ح) از شیخ طوسی، از جماعتی از اصحابش، از هارون بن موسی تَلَّعُکْبری، از ابن قولویه.

---

۱. میرزا عبدالله اَفندی در «ریاض العلما ۱: ۱۷۲» می‌گوید: «حَسَکا» مخفف «حسن کیا» می‌باشد و «کیا» (در زبان مردم مازندران و گیلان و ...) به معنای رئیس، بزرگوار، پیشوا (و مانند آن، دیگر واژه‌هایی که برای تعظیم به کار می‌روند) می‌باشد، «حَسَکه» نیز چنین است و برای مدح به کار می‌رود (نیز بنگرید به ص۱۳۹ و ۱۷۲).

اسناد رسالهٔ ابو غالب زُراری

از شیخ طوسی، از مفید و حسین بن عبیدالله و احمد بن عُبْدُون (همگی) از ابو غالب زُراری.

اسناد رجال ابو عمرو کَشّی

از هارون بن موسی تَلَّعُکْبَری، از کشّی.

اسناد الکافی

از محمّد بن ابراهیم نُعمانی و جعفر بن محمّد بن قولویه و هارون بن موسی تَلَّعُکْبَری و ابو غالب زُراری، از ثقة الإسلام کُلَینی (مصنّف «الکافی»).

(ح) از مرتضی، از احمد بن علیّ بن سعید کوفی، از کُلَینی.

(ح) از مفید و ابن غضائری، از ابو المفضّل، محمّد بن عبدالله بن مُطَّلِب شیبانی، از کُلَینی.

(ح) از صدوق، از محمّد بن محمّد بن عصام کُلَینی و علیّ بن احمد بن موسی و محمّد بن احمد نسائی، از کُلَینی.

(ح) و از شیخ طوسی، از احمد بن عُبْدُون، از محمّد بن ابراهیم صَیْمُری و ابو الحسین عبدالکریم بن نُصَیْر رازی، از کُلَینی.

اسناد تفسیر عیّاشی

از مفید و ابن غضائری (که در پیش ذکر شد) از ابو المفضّل، محمّد بن عبدالله بن مُطَّلب شیبانی، از جعفر بن محمّد بن مسعود عیّاشی، از پدرش محمّد بن مسعود.

(ح) و از شیخ طوسی، از جماعتی، از ابو المُفَضّل شیبانی مذکور ـ به سندش ـ از عیّاشی.

(ح) و از ابو عمرو کَشّی (صاحب «رجال کشّی») از عیّاشی.

(ح) و از صدوق، از مُظَفَّر بن جعفر بن مُظفّر عَلَوی سَمَرقندی، از جعفر بن محمّد بن مسعود نیز از پدرش.

اسناد کتاب الأنوار (اثر محمّد بن هَمّام اسکافی)

از شیخ طوسی، از جماعتی از ابو المفضّل شیبانی، از اسکافی.

(ح) و از هارون بن موسی تَلَّعُکْبَری، از اسکافی.

(ح) و از سیّد عبدالکریم بن طاووس نقل است که گفت:

به من خبر داد فقیه مفید، محمّد بن علیّ بن جَهْم حلّی رِبْعی، از سیّد فقیه، فخّار بن علی [بن مَعَدّ] موسوی، از عبدالحمید بن تقی (نسب شناس جلیل) از سیّد ابوالرّضا، فضل الله بن علیّ بن عبیدالله حسنی جعفری، از ذوالفقار بن مَعَدّ [معبد] ابو الصمصام مَرْوَزی، از احمد بن علیّ بن احمد نجاشی، گفت: به ما خبر داد ابوالحسن، احمد بن محمّد بن موسی بن جَرّاح جندی، گفت: برای ما حدیث کرد ابو علی بن هَمّام «کتاب الأنوار» را.

وی روز پنجشنبه، یازده روز باقی مانده از جمادی الآخر، سال ۳۳۶ درگذشت، تولّد وی، روز دوشنبه، ششم ذی حجّهٔ سال ۲۵۸ بود.[۱]

وی این سخن را در «فرحة الغری» می‌آورد و این سخن با آنچه از نجاشی در فهرست وی نقل است،[۲] مطابق می‌باشد.

---

۱. فرحة الغری: ۱۰۹ ـ ۱۱۰.

۲. رجال نجاشی: ۲۵۲ ـ ۲۵۳.

اسناد کفایة الأثر

از عبدالکریم بن طاووس، از پدرش احمد بن طاووس، از سیّد فخّار موسوی، از شاذان بن جبرئیل قمّی، از فقیه، محمّد بن شراهتك، از علیّ بن عبدالصّمد تمیمی، از پدرش، از سیّد ابوالبرکات، علیّ بن حسین حسنی حوری، از علیّ بن محمّد بن علی خَزّاز قمّی (مؤلّف «کفایة الأثر»).

(ح) از علّامه، از سیّد جلیل، رضی الدّین علیّ بن طاووس، از شیخ تاج الدین حسن بن سندی، از ابن شهریار، از عمویش مُوَفَّق، خازن بن شهریار، از ابو طیّب، طاهر بن علی گرگانی، از زکی علی بن محمّد نیشابوری، از شیخ زاهد، علیّ بن محمّد بن ابی الحسن بن عبدالصّمد قمّی، از پدرش، از علیّ بن محمّد بن علی خَزّاز (مصنّف «کفایة الأثر»).

اسناد تفسیر علیّ بن ابراهیم

از شیخ طوسی، از مفید و حسین بن عُبَیدالله غضائری و احمد بن عُبْدُون (معروف به ابن حاشر) همه‌شان از ابو محمّد، حسن بن حمزهٔ علوی طَبَری، از علیّ بن ابراهیم.

(ح) و نیز از شیخ طوسی، از مفید، از صدوق (محمّد بن علیّ بن بابویه) از پدرش و محمّد بن حسن بن ولید و حمزة بن محمّد علوی و محمّد بن علی ماجِیْلَوَیه (همه‌شان) از علیّ بن ابراهیم.

اسناد بصائر الدرجات (اثر صفّار)

از شیخ طوسی، از حسین بن عُبَیدالله غضائری، از احمد بن محمّد بن یحیی، از پدرش، از صفّار.

(ح) از نجاشی، از ابو عبدالله محمّد بن علیّ بن شاذان، از احمد بن محمّد بن یحیی، از پدرش، از صفّار.

اسناد بصائر الدرجات (اثر سَعْد بن عبدالله اَشعری)

از جعفر بن محمّد بن قولویه، از پدرش و برادرش، از سَعْد بن عبدالله.

(ح) و از شیخ طوسی ـ به اسانیدش ـ از صدوق، از پدرش و محمّد بن حسن بن ولید، از سعد بن عبدالله.

(ح) و نیز از شیخ طوسی، از ابن غضائری و ابن اَبی جِید، از احمد بن محمّد بن یحیی، از پدرش، از سعد بن عبدالله.

اسناد «الدلائل» و «قرب الإسناد»

از شیخ طوسی، از مفید، از صدوق، از پدرش و محمّد بن حسن بن ولید، از عبدالله بن جعفر حِمْیَری.

(ح) و نیز از شیخ طوسی، از ابن اَبی جِید، از ابن الولید مذکور، از حِمْیَری.

(ح) و به اسناد ما از ابو غالب زُراری، خصوصِ کتاب «الدلائل» را از حِمْیَری.

و اگر «قرب الاسناد» اثر محمّد بن عبدالله (فرزند حِمْیَری) باشد، طریق به آن چنین است:

صدوق از احمد بن هارون فامی و جعفر بن حسین، از محمّد بن عبدالله.

(ح) و از تَلَّعُکْبَری، از علیّ بن حاتم قزوینی، از محمّد بن عبدالله.

اسناد المؤمن (اثر حسین بن سعید)

از شیخ طوسی، از ابن اَبی جِید قمّی، از محمّد بن حسن بن ولید، از حسین بن حسن بن اَبان، از حسین بن سعید.

ابن ولید می‌گوید:

کتاب‌های ابن سعید را به خطّ وی، حسین بن حسن بن اَبان، برای ما روایت می‌کرد.[1]

(ح) و نیز از شیخ طوسی ـ به سندش ـ از صدوق، از پدرش و محمّد بن حسن مذکور و محمّد بن موسی بن متوکّل، از سَعْد بن عبدالله حِمْیَری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید.

(ح) و به اسناد ما از ابو غالب زُراری، از عبدالله بن جعفر حِمْیَری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید.

اسناد کتاب (الآل) (اثر حسین بن خالَوَیْه)

از نجاشی، از ابو الحسین نَصیبی، از حسین بن خالَوَیْه (به قرائت بر وی در «حلب»).

اسناد کتاب الهدایه (و دیگر مرویّات حسین بن حَمْدان)

از تَلَّعُکْبَری، به اجازه و سماع، از ابن حَمْدان.

اسناد کتاب المقتضب (و سایر مرویّات ابن عیّاش)

از شیخ طوسی، از جماعتی از اصحابش، از ابن عیّاش.

اسناد کتاب المحاسن (اثر بَرْقی)

از شیخ طوسی، از مفید و ابن غضائری و ابن عُبْدُون (و غیر اینها) از احمد بن محمّد بن سلیمان زُراری (وی، ابو غالب معروف است) و از علیّ بن حسین سعد آبادی، از بَرْقی.

---

۱. الفهرست (طوسی): ۱۱۳؛ منتهی المقال ۳: ۴۰.
در این دو مأخذ، ضبط بدین‌گونه است: قال ابنُ الولید: أَخرَجَها إلینا الحُسین بن الحَسَن بن أَبان، بخطّ الحسین بن سعید، و ذَکَرَ أنّه کانَ ضیفُ أبیه.

(ح) و از شیخ طوسی، از سه نفر مذکور، از حسن بن حمزهٔ علوی، از احمد بن عبدالله (خواهر زادهٔ برقی) از جدّش، احمد بن محمّد.

(ح) و از صدوق، از پدرش و محمّد بن حسن بن ولید، از سَعْد بن عبدالله، از برقی.

می‌گویم: اسناد اوّل از ابو غالب، در رسالهٔ وی به نوه‌اش (بر همین نحو که ذکر شد) هست.

اسناد نوادر الحکمه (اثر محمّد بن احمد بن یحیی)

از شیخ طوسی، از عدّه‌ای از اصحابش، از ابوالمفضّل، از ابن بُطّه، از محمّد بن احمد.

(ح) و از صدوق، از پدرش و ابن ولید، از محمّد بن یحیی عطّار و احمد بن ادریس (همه‌شان) از محمّد بن احمد.

(ح) و به اسناد ما از ابو غالب، از دایی پدرش ابو العبّاس، محمّد بن جعفر زُراری، از محمّد بن احمد.

اسناد صحیفة الرّضا علیه‌السلام

از امین الدین، ابو علی طبرسی (صاحب «مجمع البیان») از سیّد ابوالفتح، عبدالله بن عبدالکریم بن هوازن قُشَیری، از علیّ بن محمّد زورقی، از احمد بن محمّد بن هارون زوزنی (در «زوزن») از محمّد بن عبدالله بن محمّد (نوهٔ عبّاس بن حمزهٔ نیشابوری) از عبدالله بن احمد بن عامر طائی، از پدرش، از رضا علیّ بن موسی علیه‌السلام، از پدرانش علیهم‌السلام.

اسناد تفسیر الإمام

از صدوق، از محمّد بن قاسم استرآبادی (خطیب مفسّر) از یوسف بن محمّد

بن زیاد و علیّ بن محمّد بن سیّار (هر دو از شیعیان امامیّه بودند) از امام هُمام، مولانا ابو محمّد عسکری عليه‌السلام.

بدان که هرکه این کتاب مستطاب را روایت کرده است، نسخه‌اش را ـ به سندش ـ به صدوق مُصَدَّر می‌سازد.

در یکی از نسخه‌های کتاب چنین آمده است:

شیخ ابوالفضل، شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل قمّی (خدا تأییدش را بر او مستدام بدارد) می‌گوید: برای ما حدیث کرد سیّد محمّد بن شراهتك حسنی گرگانی، [۱] سیّد ابو جعفر، مهتدی بن حارث حسینی [۲] مرعشی، از شیخ صدوق، ابو عبدالله، جعفر بن محمّد دوریَسْتی، از پدرش، از شیخ فقیه ابو جعفر، محمّد بن علیّ بن بابویه قمّی رحمه‌الله گفت: به ما خبر داد ابوالحسن محمّد بن قاسم استرآبادی خطیب، گفت: برایم حدیث کرد ابو یعقوب، یوسف بن محمّد بن زیاد و ابوالحسن، علیّ بن محمّد بن سیّار (و هر دو از شیعهٔ امامیّه بودند)... [۳]

مجلسی در آغاز «بحار الأنوار» این سند را ذکر می‌کند. [٤]

نیز در نسخه‌ای که نزد ماست و با آنچه مجلسی ذکر می‌کند سازگار می‌باشد، آمده است:

---

۱. در یکی از نسخه‌ها، ضبط بدین‌گونه است: محمد بن سراهنك الحسنی الجرجانی ... .

۲. در پی نوشت «بحار» خاطرنشان شده است که «مهتدی» تصحیف «مهدی» است و نام این شخص، مهدی بن العابد ابی الحرب الحسینی المرعشی، است.

۳. التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری: ٤.

٤. بحار الأنوار ۱: ۷۰ ـ ۷۱.

محمّد بن علیّ بن محمّد بن جعفر بن دقّاق[1] می‌گوید: برای ما حدیث کرد دو شیخ فقیه؛ ابوالحسن، محمّد بن احمد بن علیّ بن حسن بن شاذان و ابو محمّد، جعفر بن احمد بن علی قمّی رحمه الله (تا آخر عبارتی که پیش از این گذشت).[2]

اسناد کتاب سلیم بن قیس

از کُلینی و صدوق و شیخ طوسی، به سندی که هنگام ذکر کتاب سلیم گذشت.

اسناد جامع بَزَنطی

از صدوق، از پدرش و ابن ولید، از سعد بن عبدالله و حِمْیَری (همه‌شان) از احمد بن محمّد بن عیسی از بَزَنطی.

(ح) نیز از صدوق، از پدرش و محمّد بن علی ماجیلَوَیه، از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از بَزَنطی.

(ح) از شیخ طوسی، از مفید و ابن غضائری و ابن عُبْدون، از ابو غالب زُراری، از دایی پدرش (محمّد بن جعفر رَزّاز) و عموی پدرش (علیّ بن سلیمان) از محمّد بن حسین بن ابی خَطّاب، از بَزَنْطی.

از اسانید دیگر [از بَزَنْطی].

اسناد کتاب‌های ابو مِخْنَف

از شیخ طوسی، از ابن غضائری و ابن عُبْدُون (همه‌شان) از ابوبکر دُوری،

---

۱. این واژه، در بعضی از نسخه‌ها «رفاق» ضبط است.

۲. تفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السلام: ۹.

از قاضی ابوبکر، احمد بن کامل، از محمّد بن موسی بـن حَـمّاد، از ابـن اَبـی السَّری، محمّد، از هِشام بن محمّد کَلْبی، از ابو مِخْنَف.

اسناد علیّ بن حسین مسعودی شیعی

به اسانید ما، از ابو المُفَضّل شیبانی، از مسعودی.

اسناد [کتاب]الواحده

از نجاشی، از احمد بن عبدالواحد (و غیر او) از ابوطالب اَنباری، از حسن بن محمّد بن جمهور (مؤلّف «الواحده»).

و اگر این کتاب اثر پدرش باشد (چنان که از فهرست شیخ طوسی نقل است) طریق به وی چنین است:

از شیخ طوسی به اسانیدش، از صدوق، از پدرش، از سعد بن عـبدالله، از احمد بن حسین بن سعید، از ابن جمهور.

اسناد تفسیر محمّد بن عبّاس بن ماهیار

از شیخ طوسی، از جماعتی از اصحابش، از تَلّعُکْبَری، از ابن ماهیار.

اسناد مناقب محمّد بن احمد بن حسن بن شاذان

از محمّد بن عثمان کراجکی، از ابن شاذان.

اسناد تفسیر ابوبکر محمّد بن مؤمن شیرازی

از ابن شهر آشوب ـ به اجازه ـ از مؤلّف تفسیر.

و از شیخ منتجب الدین، از سیّد ابوالبرکات، محمّد بن اسماعیل مشهدی، از محمّد بن مؤمن شیرازی.

اسناد احیاء العلوم (اثر ابو حامد، محمّد غزالی)

از ابن شهر آشوب، از احمد غزالی (برادرش) از محمّد غزالی.

اسناد الفردوس (اثر ابن شیرویه)

از ابن شهر آشوب، از ابن شیرویه.

اسناد عیون الأخبار (اثر ابن قُتَیْبَه)

از ابن شهر آشوب، به سندش ـ که خواهد آمد ـ در اسانیدش از ابن قُتَیبه.

اسناد تفسیر ثَعْلَبی

از ابن شهر آشوب، به سندش ـ که خواهد آمد ـ در اسانیدش از ثَعْلَبی.

اسناد دلایل طَبَری شیعی

از نجاشی، از احمد بن علیّ بن نوح، از حسن بن حمزهٔ طَبَری، از طَبَری.

اسناد شرح نهج البلاغه (اثر ابن ابی الحدید)

از شیخ ما، علّامه حسن بن مُطَهَّر حلّی‌ﷺ از ابن اَبی الحدید.

اسنادکتاب‌های محمّد بن جَریر بن یزیدِ طبری سُنّی

از نجاشی، از ابو اسحاق ابراهیم بن مخْلَد، از پدرش، از طَبَری.

(ح) و از شیخ طوسی، از احمد بن عُبْدُون، از ابوبکر دُوری، از احمد بن کامل، از طَبَری.

اسناد صحیح محمّد بن اسماعیل بخاری سُنّی

از شیخ ما، بهاء الدین محمّد عاملی‌ﷺ از محمّد بن محمّد بن محمّد بن عبداللطیف مقدسی، از پدرش محمّد بن محمّد، از شیخش محمّد بن ابی شریف مقدسی، از ابوالفتح، محمّد بن ابی بکر، از ابوالحسین محمّد مرائحی،[1]

---

۱. در «روضات الجنات ۷: ۸۲ ـ ۸۳» و در «اَعیان الشیعه ۹: ۲٤۳» (به نقل از لؤلؤة البحرین) «مراغی» ضبط است.

از ابو عبدالله، محمّد بن اسماعیل قرشیدی، از سیّد ابو عبدالله، محمّد بن سیف الدین علائی، از قاضی القضاة، محمّد بن مسلم بن محمّد بن مالک حنبلی، از محمّد بن عبدالرّحیم بن عبدالواحد مقدسی، از ابو طاهر، محمّد بن عبدالواحد بَزّاز، از محمّد بن احمد بن حَمْدان، از محمّد بن تمیم،[۱] از محمّد بن یوسف فِرَبْری،[۲] از محمّد بن اسماعیل بخاری.

می‌گویم: شیخ محدّث بحرانی ﷺ در «لؤلؤة البحرین» پس از ذکر این اسناد می‌گوید:

> و این سند از اسانید شگفت است، بدین سبب که رجال آن همه‌شان به اتفاق، از محمّد نام‌هایند.[۳]

سپس می‌گوید:

> می‌توان آن را از آغازش تمام و کامل ساخت به طریق ما به: شیخ محمد بن یوسف بن کنبار[٤] بحرانی ﷺ از شیخ محمّد بن ماجد بحرانی، از ملّا محمّد باقر مجلسی (خدا مرقدش را معطّر سازد) از پدرش مولا محمّد تقی مجلسی ﷺ از شیخ ما محمّد بن حسین بهائی (خدای متعال روشنی‌اش را بیفزاید).[۵]

و من، محمّد بن حسین (مدعو به تقی، مصنّف این کتاب) می‌گوید:

---

۱. در دو مأخذ فوق «تیم» ضبط است.

۲. در دو مأخذ پیشین، «عزیزی» ضبط است، در «روضات الجنات ۷: ۳۸۲»، «غریری» ضبط است. و هر دو ضبط، تصحیف به نظر می‌آید.

۳. همان.

٤. در دو مأخذ پیشین، این واژه، «کبنار» و «کبتار» ضبط است. و این دو ضبط، تصحیف می‌باشد.

۵. همان.

سند را می‌توان از سوی ما به بهائی ﷺ تمام و کامل ساخت با عارض شدن یک نفر که نامش احمد است و در معنا محمّد می‌باشد.

و آن سندم چنین است:

من (محمّد) از پدرم محمّد بن حسین، از شیخش احمد بن زین الدِّین، از سیّد محمّد بن مرتضی (مدعو به بحرالعلوم) از شیخش محمّد باقر بهبهانی، از پدرش محمّد اکمل، از میرزا[1] محمّد شیروانی، از جمال الدین، محمّد بن حسین خوانساری، از مولانا، محمّد باقر مجلسی (از جماعتی که همه‌شان محمّد نام‌اند (از آنهاست پدرش محمّد تقی مجلسی و شیخ محمّد صالح مازندرانی و شیخ محمّد رویدشتی و مولا محمّد رفیع نائینی) همه‌شان از شیخ ما، محمّد بهائی.

و اگر خواستی سلسله را دوازده تن قرار دهی:

به همین اسناد از مجلسی، از محمّد بن مرتضی (مدعو به محسن) از شیخش محمّد بن ابراهیم (مدعو به صدر الدین شیرازی) از شیخ ما بهائی، محمّد عاملی (خدا همه را رحمت کناد) نیز ـ به خواست خدا ـ اسناد دیگری به این کتاب، در اسانید ابن شهر آشوب خواهد آمد.

اسناد مناقب مُوَفَّق بن احمد خوارزمی

از شیخ ما علّامهٔ حلّی ﷺ از عبدالله بن جعفر بن صَبّاح، از نور الله محمّد بن محمود، از محمّد بن محمود تَرْجُمانی و حسین بن سعید بن بارع، از ناصر بن ابی مکارم مِطَرْزی، از خطیب، ابو المؤیّد، خوارزمی.

---

١. دست خط مؤلف ﷺ «الآمیرزا» ضبط است.

اسناد احمد بن محمّد طَبَری خلیلی شیعی

از نجاشی، از احمد بن عُبْدُون، از محمّد بن هارون (طَحَّان کِنْدِی) از طبری.

اسناد نَفَس الرَّحمن

به مکاتبهٔ مُصَنِّف آن (خدای متعال تأییدش کند) با خطّ خودش به من.

[اسناد دیگرکتاب‌ها]

کتاب‌هایی باقی ماند که (به خاطر قلّت اسباب نزدم) طریق اصحاب ما در اجازات (و غیر آن) به آنها از من دور ماند، لیکن چنان که درگذشته اشاره کردیم اشتهار نسبتِ آنها به مصنّفان آنها میان اصحاب، یا تصریح ثقات اصحاب ما به مؤلّفان آنها در نوشته‌هاشان، از منتهی شدن اسناد به آنها بسنده است.

این آثار، مانند کتاب‌های ذیل‌اند:

- تفسیر فُرات.
- کتاب‌های جعفر بن احمد قمّی.
- التمحیص (اثر ابن شعبه).
- کشکول سیّد آملی.
- دو کتاب حافظ رجب بُرْسی [مشارق الأنوار و لوامع الأنوار].
- الصراط المستقیم (اثر بَیاضی).

مجلسی در «بحار الأنوار» و شیخ متألّهان [شیخ احسائی] در «شرح زیارت جامعهٔ کبیره» و دیگر بزرگان، به صراحت مؤلّف آن را نام برده‌اند.

- کتاب‌های حسن بن سلیمان حِلّی (شاگرد شهید اوّل).

- ارشاد دَيْلَمى.
- اربعين اَسْعد بن ابراهيم.
- تأويل الآيات، اثر سيّد شرف الدين [على حسينى استرآبادى].
- دو كتاب سيّد شهيد، قاضى نور الله شوشترى.
- مناقب سبط ابن جوزى.
- راحة الأرواح (اثر سبزوارى).
- رجال امير مصطفى [= نقد الرجال، اثر تفريشى].
- رجال ابو على متأخّر.
- شرح حديث بساط، اثر قاضى قمّى.
- تاريخ ابن خَلِّكان.
- المناقب المرتضويّه [اثر محمّد صالح حسينى ترمذى، از عرفاى سُنّى].
- عوالم العلوم (اثر شيخ بحرانى).
- مشتركات الرجال (اثر امين كاظمى).
- روضة الشُّهداء، اثر حسين كاشفى.
- بحر المعارف (اثر عارف همدانى).
- رياض الجنان (اثر فارسى).
- ثاقب المناقب [اثر ابن حمزۀ طوسى].
- كفاية الطالب (اثر گنجى شافعى).
- حياة القلوب (اثر اشكورى).
- نهج المَحَجّه (اثر فرزند شيخ متألّهان، شيخ احسائى).

استناد همهٔ این کتاب‌ها به صاحبان آنها معلوم است، بعضی به تواتر، و بعضی به تصریح ثقات، کسانی که مردم بر اخبار آنها اعتماد می‌ورزند.

افزون بر این به اکثر این مُخبران (در همهٔ روایات و کتاب‌هایی که نزدشان صحیح است) سند ما متصل می‌باشد. از این رو، اگر سندی یافت نشود که به آنها منتهی شود، آسیبی نمی‌رساند.

طریق ما به اصول قدیم

اسناد کتاب ابو سعید عُصْفُری

نام وی «عبّاد» است.

از شیخ طوسی، از جماعتی، از تَلَّعُکْبَری، از ابو محمّد بن هَمّام، از ابو جعفر، محمّد بن احمد بن خاقان هندی، از ابو سُمَیْنَه، محمّد بن علیّ بن ابراهیم صَیْرَفی، از عَبّاد، ابو سعید عُصْفُری.

سند در اصل نسخهٔ ما از کتاب به تَلَّعُکْبَری مصدّر است، سپس سند را طبق آنچه ذکر کردیم از شیخ طوسی می‌آورد.

اسناد کتاب دُرُسْت بن اَبی منصور واسطی

از شیخ طوسی، از احمد بن عُبْدُون، از علیّ بن محمّد بن زُبَیر قرشی، از احمد بن عمر بن کَیْسَبَه، از علیّ بن حسن طاطَری، از دُرُست.[1]

شیخ طوسی می‌گوید:

حُمَید از ابن نَهِیک از دُرُست آن را روایت کرده‌اند.[2]

نجاشی می‌گوید:

---

۱. فهرست کتب الشیعه: ۱۸۶، شمارهٔ ۲۸۸.

۲. همان.

وی کتابی دارد، جماعتی آن را روایت کرده‌اند، از آنهاست: سعد بن محمّد طاطَری و ابن ابی عُمَیر.[۱]

اسناد کتاب زید زَرّاد

از تَلَّعُکْبَری، از ابو علی بن هَمّام، از حُمَید بن زیاد، از عبیدالله بن احمد بن نَهِیک (ابو العبّاس) از محمّد بن ابی عُمَیر، از زید زَرّاد.

در نسخهٔ ما از کتاب این گونه واقع شده است و آن نسبت به ما «وجاده»[۲] است.

نجاشی می‌نگارد:

وی کتابی دارد، ابن اَبی عُمَیر [آن را] از او روایت می‌کند.[۳]

شیخ طوسی در «الفهرست» (بر اساس آنچه از وی نقل است)[٤] می‌گوید:

زید نَرْسی و زید زَرّاد، دارای دو اصل‌اند، محمّد بن علیّ بن بابویه این دو اصل را روایت نکرده است و در فهرست خویش می‌گوید: این دو اصل را محمّد بن حسن بن ولید روایت نمی‌کرد و می‌گفت: این دو اصل، موضوع (ساختگی) اند و چنین است کتاب خالد بن عبدالله بن سَدیر.

---

۱. رجال نجاشی: ١٦٢، شمارهٔ ٤٣٠.

۲. وجاده، یکی از راه‌های اجازهٔ حدیث است. در این طریق، راوی باید بداند که فلان کتاب به خط فلان شیخ است و هنگام نقل روایت، بیان دارد که به خط فلان شیخ این حدیث را دیده‌ام.

۳. رجال نجاشی: ۱۷۵، شمارهٔ ٤٦١.

٤. به نام خدای متعال؛ سپس به اصلِ فهرست شیخ طوسی دست یافتم و این سخن را همان‌گونه که نقل است یافتم (منه، عفی الله عنه).

وی می‌گفت: محمّد بن موسی همدانی این اصول را جعل کرد.[۱]

سپس شیخ طوسی می‌گوید:

ابن اَبی عُمَیر کتاب زید نَرْسی را از او روایت می‌کند.[۲]

ابن غضائری رجالی [احمد بن حسین غضائری] می‌گوید:

زید زرّاد کوفی و زید نَرْسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند.

ابو جعفر بن بابویه می‌گوید: کتاب این دو نفر جعلی است، محمّد بن موسی سَمّان آن را وضع کرد.

صدوق در این سخن، به اشتباه افتاد، از محمّد بن ابی عُمَیر کتاب این دو را مسموع دیدم.[۳]

می‌گویم: وضع جز برای امر باطل نمی‌باشد، و در این کتاب زید زَرّاد چیزی جز روایاتی که با دیگر اخبار معصوم علیه السلام سازگار است، وجود ندارد.

کاش می‌دانستم فایدهٔ ارتکاب مثل این جعل چیست؟

در توهین این وهم (اشتباه) قول ابن غضائری (شخصی که از طعنِ وی جز گروهی اندک مصون نماند) که اندکی پیش شنیدی، بسنده است.

آری، در کتاب زید نَرْسی حدیثی هست که ظاهر آن منکر می‌باشد و آن روایتی است که از عبدالله بن سِنان نقل می‌کند که گفت:

سَمِعْتُ أبا عبدالله علیه السلام يقول: إنّ اللهَ لَيَنْزِلُ في يومِ عَرَفة في أوّل الزَّوال إلَى الأرض عَلَى جَمَلٍ أَفْرَقَ يُصالُ بِفَخِذَيْهِ أَهْلُ عَرَفات يميناً

۱. فهرست کتب الشیعه: ۲۰۱، شمارهٔ ۲۹۹ ـ ۳۰۰.

۲. همان.

۳. رجال ابن غضائری: ٦١ ـ ٦٢، شمارهٔ ۵۳.

وشمالاً، فلا يَزالُ كذلك حَتّى إذا كان عند المَغْرِبِ ونَفَرَ الناسُ وَكَّلَ الله مَلَكينِ بِجِبالِ المَأْزِمَينِ، يُناديان عِنْدَ المَضِيْق الَّذي رَأَيْتَ: يا رَبِّ سَلِّم سَلِّم.

والربُّ يَصْعَدُ إلى السَّمَاء ويقولُ جلّ جلاله: آمينَ آمينَ رَبَّ العالمين.

فَلِذلكَ لا تكادُ تَرىٰ صَريعاً ولا كَسِيراً؛[۱]

عبدالله بن سنان می‌گوید: شنیدم امام صادق عليه‌السلام می‌فرمود: خدا در روز عرفه ـ در اوّل ظهر ـ سوار بر شتر دو کوهانه به زمین فرود می‌آید، اهل عرفات از راست و چپ بر ران‌هایش می‌جهند و پیوسته تا غروب عرفه چنین است.

هنگامی که مغرب فرا رسید و مردم کوچیدند، خدا دو فرشته را بر کوه‌های مَأْزِمَین می‌گمارد که در تنگه‌ای که دیدی صدا می‌زنند: ای پروردگار، به سلامت‌دار، به سلامت دار!

پروردگار، سوی آسمان بالا می‌رود و می‌فرماید: استجابت کن ای پروردگار جهانیان.

و از این روست که هیچ در خاک فتاده و دست و پا شکسته‌ای را نمی‌بینی.

این روایت ـ چنان که پیداست ـ اشکال دارد و می‌توان آن را به مانند تأویل این سخن خدای متعال که می‌فرماید: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً﴾[۲] (و پروردگار و فرشتگان صف به صف بیایند) و شبیه آن، تأویل کرد.

---

۱. الأُصول الستّة عشر: ۲۰٤، چاپ دار الحديث.

۲. سورهٔ فجر (۸۹) آیهٔ ۲۲.

ليكن با وجود اين، تحقيق اين است كه اين روايت بر لَحْن كلمات آل پاک محمّد (صلات خدا بر پيامبر و ايشان ـ همه شان ـ باد) نيست و به كلام آنان شباهت ندارد و در نتيجه، از سخنانى است كه بايد دورش افكند.

ليكن با وجود اين، دليل بر اينكه اين كتاب از اساس جعلى است نمى‌باشد؛ زيرا احتمال دارد اين سخن وهمِ راوى يا تحريف باشد يا بعضى از مُجَسِّمه و مُلاحده در بعضى از نسخه‌هاى كتاب دست برده‌اند.

چنان كه مثل اين كار در حديث پيامبر ﷺ رخ داده است.

صدوق در «التوحيد» ـ به سندش ـ از ابراهيم بن ابى محمود نقل مى‌كند كه گفت:

قُلْتُ لِلرِّضا عليه السلام: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرْوِيهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا؟!

فَقَالَ عليه السلام: لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِينَ لِلْكَلِمِ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَاللَّهِ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَذٰلِكَ، إِنَّمَا قَالَ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ ـ تَبَارَكَ وَتَعَالىٰ ـ يُنْزِلُ مَلَكاً إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ فِي الثُّلُثِ الْأَخِيرِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ فَيَأْمُرُهُ فَيُنَادِي: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ؟ هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبَ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرَ لَهُ؟ يَا طَالِبَ الْخَيْرِ أَقْبِلْ. يَا طَالِبَ الشَّرِّ أَقْصِرْ.

فَلاَ يَزَالُ يُنَادِي بِهٰذَا إِلىٰ أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ. فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ عَادَ إِلىٰ مَحَلِّهِ مِنْ مَلَكُوتِ السَّمَاءِ.

حَدَّثَنِي بِذٰلِكَ أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّه ﷺ ؛[1]

ابراهیم بن أبی محمود می‌گوید، به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، دربارهٔ این حدیث که مردم از پیامبر ﷺ روایت مـی‌کنند، چـه مـی‌فرمایید؟ مردم بیان می‌دارند که پیامبر فرمود: خدای متعال هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید؟!

امام علیه السلام فرمود: نفرین خدا بر کسانی بـاد کـه سـخن را از جـاهای خـودش تحریف کردند. به خدا سوگند، پیامبر این چنین نفرمود. پیامبر ﷺ فرمود: خدای متعال هر ثلث آخر هر شب و در اوّل شب جمعه فرشته‌ای را به آسمان دنیا فرود می‌آورد و به او امر می‌کند که ندا دهد: آیا کسی مسئلت می‌کند که عطایش دهم؟! آیا کسی توبه می‌کند که توبه‌اش را بپذیرم؟! آیا کسی آمرزش می‌خواهد که او را بیامرزم؟! ای خواستار خیر و خوبی، پیش بیا! ای جویای شر و بدی، بس کن!

آن فرشته پیوسته تا طلوع فجر این ندا را سر می‌دهد، هنگامی کـه سـپیده دمید، به جای خویش ـ در ملکوت آسمان ـ برمی‌گردد.

این خبر را پدرم از جدّم، از پدرانش، از رسول خدا ﷺ برایم حدیث کرد.

و امّا دیگر اَخبار این دو کتاب، همه‌شان اخباری‌اند که بـا اصـول مُـقَرّر در شریعت مُطَهّر، موافق‌اند.

---

۱. توحید صـدوق: ۱۷۶، حـدیث ۷؛ بـحار الأنـوار ۳: ۳۱٤، حـدیث ۷ (و جـلد ۸٤، ص۱٦۳، حدیث ۱).

اسناد کتاب زید نَرْسی

از هارون بن موسی بن احمد تَلَّعُکْبَری، از ابو العبّاس، احمد بن محمّد بن سعید همدانی، از جعفر بن عبدالله علوی (ابو عبدالله محمّدی) از محمّد بن ابی عُمَیر، از زید نَرْسی.

اسناد کتاب عاصم بن حُمَید حَنَّاط

از شیخ طوسی، از مفید، از صدوق، از ابن ولید، از محمّد بن حسن صفّار و سعد بن عبدالله، از محمّد بن عبدالحمید و سندی بن محمّد، از عاصم بن حُمَید حَنَّاط.

و به این اسناد، از سعد و حِمْیَری، از احمد بن محمّد، از عبدالرّحمان بن ابی نَجْران، از عاصم.

در نسخهٔ کتاب، سند بدین گونه است:

> برایم حدیث کرد ابوالحسن، محمّد بن حسن بن حسن بن اَیّوب قُمِّی (خدا او را تأیید کند) گفت: برایم حدیث کرد ابو محمّد، هارون بن موسی بن احمد تَلَّعُکْبَری (خدا او را مؤیّد بدارد) گفت: برای ما حدیث کرد ابو علی، محمّد بن هَمَّام بن سُهَیل کاتب، گفت: برای ما حدیث کرد حُمَید بن زیاد هَوَارا در سال ۳۰۹، گفت: برای ما حدیث کرد عُبَیدالله بن احمد، از مُساور و سَلَمَه، از عاصم بن حُمَید حنّاط.
>
> و ابو محمّد (یعنی تَلَّعُکْبَری) ذکر می‌کند، می‌گوید: برایم حدیث کرد به این اسناد، ابوالقاسم، جعفر بن محمّد بن ابراهیم بن عبیدالله

بن موسی بن جعفر [العلوی] موسائی در «مصر» سال ٤١ [٣٤١] گفت: برای ما حدیث کرد شیخ صالح، عُبَیدالله بن احمد بن نَهیک، از مُساور و سَلَمَه (هر دو) از عاصم بن حُمَید حَنّاط.[1]

اسناد کتاب جعفر بن محمّد بن شُرَیح حَضْرَمی

از شیخ طوسی، از جماعتی از اصحابش، از تَلَّعُکْبَری، از ابو علی بن هَمّام، از حُمَید بن زیاد، از احمد بن زید بن جعفر اَزدی بَزّاز، از محمّد بن اُمَیّة بن قاسم حَضْرَمی، از حَضرمی مذکور.

در نسخهٔ ما از این کتاب، از تَلَّعُکْبَری به مثل سند مذکور روایت است، جز اینکه به جای «محمّد بن اُمَیّه» آمده است: محمّد بن مثنی بن قاسم حَضْرَمی، از ابن شُرَیح مذکور.

و در تعدُّد راوی جای تعجّب نیست (پس نیک بیندیش).

نیز در این کتاب، یک حدیث منکر ـ مانند حدیث زید نَرْسی ـ وجود دارد؛ و آن این حدیث است که حَضْرَمی از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

إنّ اللهَ ـ تَبارکَ وَتَعالیٰ ـ یَنزِلُ فی الثُّلْثِ الباقِي مِنَ اللَّیْلِ إلی السَّمَاءِ الدُّنْیَا فَیُنَادِي: هَلْ مِن تائبٍ یَتُوبُ فَأتُوبُ عَلَیهِ؛[2]

خدای متعال در ثلث باقی ماندهٔ شب به آسمان دنیا فرو می‌آید، ندا می‌دهد: آیا توبه کننده‌ای هست که توبه‌اش را بپذیرم ... .

---

۱. الأُصول الستّة عشر: ۱٤۷ ـ ۱٤۸، چاپ دار الحدیث.

۲. همان، ص ۲۳۰، شمارهٔ ۲۵۷؛ بحار الأنوار ۸٤: ۱٦۷ ـ ۱٦۸، حدیث ۱۲.

در ادامه، کلماتی در این حدیث است که با حدیث کتاب توحید صدوق (که اندکی پیش بیان شد) از نظر مضمون، نزدیک است.

احتمالات مذکور در حدیث زید نَرْسی (وَهْم، تحریف، دسّ) در این حدیث نیز پابرجاست.

گرچه از نظر قُبح (نسبت‌های ناروا و زشت و شهادت متن به عدم صدور آن از معصوم) این خبر با حدیث زید نرسی برابری نمی‌کند.

تأویل در این حدیث، ممکن و قریب است.

افزون بر این، امکان دارد لفظ «مَلَك» (فرشته) از میان افتاده باشد (چنان که امام رضا علیه‌السلام در حدیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان تصریح فرمود).

اسناد کتاب محمّد بن مُثَنّی بن قاسم حَضْرَمی کوفی

از نجاشی، از حسین بن عبیدالله غضائری، از احمد بن جعفر، از حُمَید بن زیاد، از احمد، از محمّد بن مُثَنّی.

می‌گویم: در نسخهٔ ما از این کتاب، سند بدین گونه است:

برای ما حدیث کرد شیخ ابو محمّد، هارون بن موسی بن احمد تَلَّعُکْبَری (خدا او را تأیید کند) گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن هَمّام، گفت: برای ما حدیث کرد حُمَید بن زیاد دِهْقان، گفت: برای ما حدیث کرد ابو جعفر، احمد بن زید بن جعفر أَزْدی بَزّاز، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن مُثَنّی بن قاسم حَضْرمی ...[1]

---

۱. الأُصول الستّة عشر: ۲۱۳، شمارهٔ ۲۰۵.

سپس وی اخبار را می‌آورد و در پایان، دو حدیث را از علیّ بن عبدالله بن سعید ذکر می‌کند و راوی کتاب، بعد از آن، این سخن را بیان می‌دارد:

شیخ گفت: برایم حدیث کرد ابن هَمّام، از حُمَید بن زیاد، از احمد بن حَمْدان، گفت: برایم حدیث کرد ابو جعفر، احمد بن زید بن جعفر أزْدی بَزّاز (و لَقبش «بَزِیْع» بود و در طاق زُهَیر ساکن شد) گفت: برایم حدیث کرد محمّد بن مُثَنّی بن قاسم حَضْرمی، گفت: برایم حدیث کرد جعفر بن محمّد بن شُرَیح، همهٔ آنچه را در این کتاب هست جز دو حدیث علیّ بن سعید را در آخر کتاب.[1]

اسناد کتاب محمّد بن جعفر رَزّاز قُرَشی

پیش از این گذشت که این کتاب، یک حدیث است و آن را با سندش در قسم اوّل این کتاب آوردیم، صورت سند آن چنین است:

از او (یعنی از تَلَّعُکْبَری) از ابن هَمّام، از حُمَید بن زیاد و محمّد بن جعفر رزّاز [زَرّاد] قُرَشی، از یحیی بن زکریّا لُؤْلُؤی، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن احمد بن هارون خَزّاز، از محمّد بن علی صَیْرفی، از محمّد بن سِنان، از مُفَضّل بن عُمَر، از جابر جُعْفی، از یک رَجُل (از یک نفر) از جابر بن عبدالله...[2]

و در ادامه، خبر را می‌آورد، و در پایان چنین می‌نگارد:

این حدیث را از کتابی نوشتم که آن را به محمّد بن جعفر قرشی

---

۱. الأُصول الستّة عشر: ۲۷۵.

۲. همان، ۲۷۷، شمارهٔ ۳۹۰.

رفع می‌داد، وی ذکر می‌کرد که آن را از یحیی بن زکریّا لؤلؤی شنید.[۱]

اسناد اصل دیگر [از محمّد بن جعفر رَزّاز]

در نسخهٔ کتاب، بدین گونه آمده است:

شیخ، خدا او را مؤیّد بدارد (یعنی تَلَّعُکْبری) گفت: به من خبر داد ابو جعفر، محمّد بن حسن بن وَلید، از محمّد بن حَسَن صَفّار،[۲] از احمد بن محمّد بن عیسی، از موسی بن قاسم، از حسن بن محبوب، از علیّ بن رئاب، از یکی از موالی قمّی‌ها، به من خبر داد از کسی که او را خبر داد، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام فرمود: یک نفر از یهود به رسول خدا گفت..[۳]

اسناد کتاب عبدالله بن یحیی کاهلی

از شیخ [یعنی تَلَّعُکْبَری] از ابن اَبی جِید، از ابن ولید، از صفّار، از احمد بن محمّد، از احمد بن اَبی نصر بَزَنطی، از عبدالله بن یحیی کاهلی.

و از شیخ طوسی، از مفید، از صدوق، از پدرش و حمزة بن محمّد و محمّد بن علی، از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عُمَیر، از عبدالله بن یحیی کاهلی.

و در نسخهٔ ما از کتاب، آمده است:

شیخ ابو محمّد، هارون بن موسی بن احمد تَلَّعُکْبری، گفت: به ما

۱. الأُصول الستّة عشر: ۲۷۸.
۲. در مأخذ آمده است: برای ما حدیث کرد محمّد بن حسن صفّار.
۳. الأُصول الستّة عشر: ۲۷۸، شمارهٔ ۳۹۱.

خبر داد ابو العبّاس، احمد بن محمّد بن سعید، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن احمد بن حسن بن حَکَم قَطَوانی، گفت: برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن ابی نَصْر بَزَنْطی، گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن یَحْیی کاهلی.[۱]

اسناد کتاب عبدالملک بن حکیم

از شیخ، از جماعتی، از تَلَّعُکْبری، از احمد بن محمّد بن سعید بن عُقْدَه همدانی، از علیّ بن حسن بن علیّ بن فَضّال، از جعفر بن محمّد بن حکیم، از عمویش، عبدالملک بن حکیم.

و در نسخهٔ ما از کتاب، از تَلَّعُکْبری، به عین سند مذکور نقل است.

اسناد کتاب مُثَنّی بن ولید حَنّاط

به سند ما، از ابو غالب زُراری، از جدّش محمّد بن سلیمان، از حسن بن محمّد طیالسی، از حسن بن علی (ابن بنت الیاس خَزّاز) از مُثَنّی.

و در نسخهٔ ما از کتاب تَلَّعُکْبری نقل است که گفت:

برای ما حدیث کرد احمد بن محمّد بن سعید، گفت: برای ما حدیث کرد علیّ بن حسن بن فَضّال، گفت: برای ما حدیث کرد عبّاس بن عامر نصیبی [قَصَبیّ] گفت: برای ما حدیث کرد مُثَنّی بن وَلید حَنّاط.[۲]

---

۱. همان، ص۳۲۷، شمارهٔ ۵۳۵.

۲. الأُصول السِتّة عشر: ۳۰۷.

و از فهرست شیخ طوسی به دست می‌آید که سند آن چنین است: [۱]

از جماعتی، از ابو المفضّل، از ابن بُطّه، از احمد بـن مـحمّد بـن عیسی، از ابن ابی عُمَیر، از مُثنّی. [۲]

اسناد کتاب خَلّاد سندی

از شیخ، از تَلَّعُکْبَری، از ابن عُقْدَه، از یحیی بن زکریّا بن شیبان، از ابن اَبی عُمَیر، از خَلّاد.

و در نسخهٔ ما از تَلَّعُکْبَری، به عین سند مذکور، از خَلّاد.

اسناد کتاب حسین بن عثمان بن شَریک

از شیخ، از عدّه‌ای، از ابو مُفَضّل شیبانی، از ابن بُطَّه، از احمد بن محمّد بن عیسی، از صفوان، از ابن اَبی عُمَیر، از حسین بن عثمان.

و در نسخهٔ ما از کتاب تَلَّعُکْبَری آمده است:

از احمد بن محمّد بن سعید بن عُقْدَه روایت است که گفت: برای ما حدیث کرد عبدالله بن جعفر محمّدی، گفت: برای ما حدیث کرد محمّد بن ابی عُمَیر، از حسین بن عثمان. [۳]

می‌گویم: در نسخه‌ام این گونه ضبط است، به نظر می‌رسد «جعفر بن عبدالله» به جای «عبدالله بن جعفر» باشد؛ زیرا اوست که از ابن ابی عُمَیر روایت می‌کند و از او ابن عُقْدَه روایت می‌آورد.

---

۱. بدان که سند را از فهرست شیخ طوسی، با واسطه نقل کردم و چون به عین کتاب دست یافتم، اسناد را در آن به کتاب مُثنّی ـ به صراحت ـ بر اساس آنچه آوردیم، یافتم (مؤلّف، عفی الله عنه).

۲. فهرست کتب الشیعه: ٤٦٨، شمارهٔ ۷٤۹.

۳. الأُصول الستّة عشر: ۱۰۸، چاپ شبستری (با اندکی اختلاف).

واژهٔ «محمّدی» نَسَب اوست؛ زیرا وی از اولاد محمّد بن علیّ بن آبی طالب علیه السلام می‌باشد.

اسناد کتاب سَلّام بن ابی عُمْرَه (وی را «سلّام بن عُمَر» گویند)

و نیز از شیخ از جماعتی، از تَلَّعُکْبَری، از ابن عُقْدَه، از قاسم بن محمّد بن حسین بن حازم، از عبدالله بن جِبلّه، از سلّام بن ابی عُمْرَه.

در نسخهٔ ما از کتاب، از تَلَّعُکْبَری، با عین سند مذکور، از سَلّام بن اَبی عُمْرَه.

اسناد نوادر علیّ بن اَسباط

از شیخ، از حسین بن عبیدالله، از احمد بن محمّد بن یحیی عطّار، از پدرش، از محمّد بن احمد بن ابی قَتاده، از موسی بن جعفر بغدادی، از علیّ بن اَسباط.

و از شیخ، از ابن ابی جِید، از محمّد بن حسن بن ولید، از صفّار، از محمّد بن حسین بن ابی خَطّاب، از علیّ بن اَسباط.

و از صدوق، از ابن ولید مذکور، به سند مذکور، از علیّ بن اَسباط.

و در نسخهٔ ما از کتاب، از تَلَّعُکْبری، از ابو العبّاس، احمد بن محمّد بن سعید همدانی، از علیّ بن حسن بن فَضّال، از علیّ بن اَسباط.

اسناد خبر ملاحم

در نسخهٔ ما، سند بدین گونه است:

شیخ (یعنی تَلَّعُکْبری خدا او را مؤیّد بدارد)، گفت: برای ما حدیث کرد ابوالقاسم، علیّ بن حسن بن قاسم شکری [1] خَزّاز کوفی (معروف

---

۱. در «الأصول الستّة عشر: ۳۵۳، شمارهٔ ۵۸۸» (چاپ دار الحدیث)، این واژه «یَشْکُری» ضبط است.

به ابن طَبّال) در محرّم سال ۳۲۸، از حفظ خود، در کوفه (باب منزل وی در «ظهر السبيع» در جایی است که به «قلعه» معروف است)[۱] گفت: سال تولّدم ۲۰۳ است، گفت: شنیدم ابو جعفر محمّد بن معروف هلالی خَزّاز در سال ۲۵۰ (که از عمرش صد و بیست سال و اندی می‌گذشت) گفت: به «حِیْرَه» پیش ابو عبدالله، جعفر بن محمّد علیه‌السلام رفتم ...[۲]

سپس وی بعضی از ملاحم را از امام علیه‌السلام روایت می‌کند.

علیّ بن حسن (راوی حدیث) ذکر می‌کند که همهٔ این ملاحم واقع شد.[۳]

این سند از عالی‌ترین اسانید تَلَّعُکْبری رحمه‌الله است؛ چراکه با دو واسطه از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند.

اسناد دو اصل باقی مانده

یکی از این دو، خبر اُمّ حکیم یَمانی (صاحب حَصاة) است، و دیگری خبر یعقوب بن یوسف ضرّاب.

اسناد این دو در اثنای کتاب گذشت؛ اوّلی را در قسم اوّل کتاب و دوّمی را در قسم دوّم کتاب (در باب دلائل حضرت قائم عجّل الله فرجه) آوردیم.

اسناد «مناقب ابن شهر آشوب» و «معالم العلماء» و دیگر مرویّات ابن شهر آشوب

از سیّد فخّار بن مَعَدّ موسوی و سیّد محیی الدین بن زُهره حَلَبی (که سند هر دو پیش از این گذشت) از ابن شهر آشوب.

---

۱. در نسخه‌ای، به جای «قلعه» واژهٔ «تلعه» و به جای «ظهر السبیع» کلمه «ظهر البیع» ضبط است.
۲. الأُصول الستّة عشر: ۱۳۱، چاپ شبستری (با اندکی اختلاف).
۳. همان، ص ۱۳۲.

(ح) و از محقّق جعفر بن سعید حلّی و سیّد رضیّ الدین طاووس، از شیخ حسن بن ذربی، از ابن شهر آشوب.

(ح) و از عبدالکریم بن طاووس ـ بالخصوص اجازتاً ـ از پدرش، از سیّد فخّار موسوی، از ابن شهر آشوب، خصوصِ کتاب مناقب آل ابی طالب را (وی در کتابش «فرحة الغری» بدان تصریح کرده است).

ابن شهر آشوب در کتابش «مناقب آل اَبی طالب» از گروه انبوه و جمع بسیاری از سنّی و شیعه روایت کرده است و در نقل از آنها به متون اخبار ـ به اختصار ـ بسنده می‌کند و سندش را به بسیاری از آنها در آغاز کتابش می‌آورد، بعضی از آنها در خلال اسانید پیشین گذشت.

از آنجا که نسخهٔ کتاب وی﷫ در این زمان‌ها کم پیداست، دست بسیاری از پژوهشگران به آن نمی‌رسد تا بدان مراجعه کنند، در این کتاب، بر خود لازم دانستیم که به مآخذ اجازهٔ وی، به تفصیل (به خاطر اسبابی که ما را بدین کار واداشت) اشاره کنیم و به ذکر محض متون یا حواله به کتاب‌هایی که از نظر اسناد نزد بسیاری نامعلوم‌اند، بسنده نکنیم چنان که روشِ بسیاری از معاصران ما و کسان نزدیک به عصر آنها ـ که عهده‌دار تصنیف شده‌اند ـ بر این جاری است.

از این رو، سزامند است که آنچه را ابن شهرآشوب در آنجا می‌آورد، به تفصیل بیاوریم تا اخبار منقول از وی از حدّ ارسال بیرون آید.

و به خاطر همین ملاحظه، سند کتابش را به این مکان، به تأخیر انداختیم؛ زیرا سخن در آن پر دامنه است.

اسانيد ابن شهر آشوب به‌کتاب‌های عامّه و خاصّه

می‌گوییم: ابن شهر آشوب‌ پس از سخنی در آغاز کتاب «مناقب آل اَبی طالب» می‌گوید:

و این (یعنی تألیف مناقب آل اَبی طالب) بعد از اذن جماعتی از اهل علم و دیانت ـ به سماع و قرائت و مناوله و مکاتبه و اجازه ـ صورت گرفت. روایتم از ایشان صحیح است که بگویم برایم حدیث کرد، و به من خبر داد، و مرا آگاه ساخت، و شنیدم.

و برایم اعتراف کرد که وی آن را شنید و روایت کرد؛ چنان که آن را قرائت کردم و به مناوله از طُرُق خاصّه به من رسید.

امّا طُرُق عامّه (اهل سنّت) برای ما صحیح است:

اسناد بخاری:

از ابو عبدالله، محمّد بن فضل صاعدی فراوی و از ابو عثمان سعید بن عباد صعلولی [1] و از خبّازی (همه‌شان) از ابو هیثم کشمهینی، [2] از ابوعبدالله محمّد فَرَبْری، [3] از محمّد بن اسماعیل بن مُغیره بخاری.

و از ابو الوقت، عبدالأوّل بن عیسی سنجری، [4] از داودی، از سرخسی، از فَرِبْری، [5] از بخاری.

---

١. در «مناقب آل اَبی طالب» (نسخهٔ نور ٣/٥)، «صعلوکی» ضبط است.

٢. در «مناقب»، «کشمیهنی» ضبط است.

٣. در «مناقب»، «فریری» ضبط است.

٤. در «مناقب»، «سجری) می‌باشد.

٥. در «مناقب»، «فریری» ضبط است.

اسناد مسلم:

از فراوی، از ابو الحسین (عبدالغافر فارسی نیشابوری) از ابو احمد، محمّد بن عمرویه جلودی، از ابو اسحاق (ابراهیم بن محمّد فقیه) از ابو الحسین محمّد بن مسلم بن حجّاج نیشابوری.

اسناد ترمذی:

از ابو سعید (محمّد بن احمد صفّار اصفهانی) از ابوالقاسم خُزاعی، از ابو سعید بن کُلیب بنتاشی [شاشی (خ)] از ابو عیسی محمّد بن عیسی بن سوره ترمذی.

اسناد دارقطنی:

از ابوبکر (محمّد بن علیّ بن یاسر جَیّانی[1]) از منصوری، از ابوالحسن مهزابی،[2] از ابوالحسن علیّ بن مهدی دارقطنی.

اسناد معرفة اصول الحدیث:

از عبداللطیف بن ابی سعد بغدادی اصفهانی، از ابو علی حدّاد، از حاکم ابو عبدالله محمّد بن عبدالله نیشابوری (ابن بَیِّع).

اسناد المُوَطَّأ:

از قَعْنَبی و از معی،[3] از یحیی بن یحیی، از طریق محمّد بن حسن، از مالک بن اَنس اَصْبَحی.

اسناد مسند ابو حنیفه:

---

۱. ضبط این واژه، به صورت «جبانی» و «جبائی» نیز هست.

۲. این واژه، به صورت «مهرانی» و «مهزانی» نیز آمده است.

۳. این واژه، در «مناقب»، به صورت «قعنی و معن» آمده است.

از ابوالقاسم بن صفوان موصلی، از احمد بن طوق، از نصر بن مُرجیّ، از ابوالقاسم، شاهد عدل بَعّار.[۱]

اسناد مسند شافعی:

از جَيّانی، از ابوالقاسم صوفی، از محمّد بن علی ساوی، از ابو العبّاس اَصمّ، از ربیع، از محمّد بن ادریس شافعی.

اسناد «مسند احمد» و «الفضائل»:

از ابو سعید بن عبدالله دجاجی، از حسن[۲] بن علی مُذهّب، از بکر بن مالک قطیفی [از ابوبکر بن مالک از عبدالقطیفی (خ)]، از عبدالله بن احمد بن محمّد بن حنبل، از پدرش.

اسناد مسند ابو یعلی:

از ابوالقاسم شحامی، از ابو سعید گنج رودی، از ابو عَمْرو جبری،[۳] از ابو يَعْلی، احمد بن مثنّی موصلی.

اسناد تاریخ خطیب:

از عبدالرّحمان بن بهریق قَزّاز بغدادی، از خطیب ابوبکر ثابت بغدادی.

اسناد تاریخ نَسَوی:

از ابو عبدالله مالکی، از محمّد بن حسین بن مفضّل[٤] قطّان، از

---

۱. در «مناقب»، «بغار» ضبط است.

۲. در «مناقب»، «ابوالحسن» ضبط است.

۳. این واژه به صورت «جبزی» و «حیری» نیز ضبط است.

٤. در «مناقب»، «فضل» ضبط است.

دُرُسْتَوَیْه نحوی، از یعقوب بن سفیان [۱] نَسَوی.

اسناد تاریخ طبری:

از قَطیفی، از ابو عبدالرّحمان سُلَمی، از عَمْرو بن محمّد - به اسنادش - از محمّد بن جَریر بن یزید [۲] طبری.

اسناد تاریخ ابوالحسن احمد بن یحیی بن جابر بَلاذُری:

همان اسناد تاریخ طبری.

اسناد تاریخ علیّ بن مجاهد:

از قَطیفی، از سُلَمی، از ابوالحسن علیّ بن محمّد دلویّه قَنْطَری، از مأمون بن احمد، از عبدالرّحمان بن محمّد دجّاج، از ابن جَریح، از ابن مجاهد.

اسناد تاریخ ابو علی حسن بَیْهقی سلامی و ابو علی مسکویه [۳] و تاریخ ابو علی مسکویه:

از ابو منصور، محمّد بن حفده عطاری طوسی، از خطیب ابو زکریّا تبریزی، به اسنادش به «بیهقی» و «ابن مسکویه».

اسناد کتاب «المبتدأ» از وَهْب بن منبّه یمانی و «المبتدأ» از ابو حُذَیفه:

برای ما حدیث کرد قَطیفی، از ثَعْلَبی، از محمّد بن حسن اَزْهَری،

---

۱. این واژه، به صورت «صفوان» نیز آمده است.

۲. در «مناقب»، «برید» ضبط است.

۳. در «مناقب»، «مسلویه» به نظر می‌آید.

از حسن بن محمّد سُدّی [عبدی (خ)]، از عبدالمُنعم بن ادریس، از وَهْب بن مُنَبِّه و از ابو حُذَیفه.

اسناد الأغانی:

از فصیحی، از عبدالقاهر گرگانی، از عبدالله بن حامد، از محمّد بن محمّد، از علیّ بن عبدالعزیز یَمانی، از ابوالفرج، علیّ بن حسین اصفهانی.

اسناد فتوح اَعثم کوفی:

همان اسناد الأغانی.

اسناد سنن سِجِسْتانی:

از ابوالحسن آبنوسی، از ابوالعبّاس بن ابی علی شوشتری، از هاشمی، از لؤلؤی، از ابو داود سلیمان بن اَشعث سجستانی.

اسناد سُنَن لالِکائی:

از ابوبکر احمد بن علی طرثیثی، از ابوالقاسم هبة الله بن حسین طبری لالکائی.

اسناد سنن ابن ماجَه:

ابن ناصر بغدادی، از مُقری قزوینی، از ابن طَلحة بن مُنذر، از ابوالحسن قطّان، از ابو عبدالله رقّی، از ابوالقاسم بن احمد خُزاعی، از هیثم بن کُلَیب شاشی، از ابو عیسی ترمذی.[1]

---

۱. در دست خط مؤلف ﷺ و مأخذ، همین‌گونه ضبط است. به نظر می‌رسد ضبط درست «ابن ماجه» باشد.

اسناد شرف المصطفی (اثر خرگوشی):

همان اسناد سنن ابن ماجَه.

اسناد حلیة الأولیاء:

از عبداللطیف اصفهانی، از ابو علی حَدّاد، از ابو نُعَیم احمد بن عبدالله اصفهانی.

اسناد احیاء علوم الدین:

از احمد غزالی، از برادرش، ابو حامد محمّد بن محمّد غزالی طوسی.

اسناد العقد [الفرید]:

از محمّد بن منصور سرخسی، از کسی که آن را روایت کرد، از ابن عبد ربّه أندلسی.

اسناد فضائل سَمْعانی:

از شهر آشوب بن ابی نصر بن ابی جیش سَرَوی (جَدّم) از ابو مظفّر عبدالملک سَمْعانی.

اسناد فضائل ابن شاهین:

از ابو عَمْرو صوفی، از قاضی ابو محمّد زیدی، [1] از ابو حَفْص عمر بن شاهین مَرْوَزی.

اسناد فضائل زَعْفَرانی:

از یوسف بن آدم [2] مراغی سنداً به محمّد بن صباح زَعْفَرانی.

---

۱. در «مناقب»، «مرمدی» ضبط است.

۲. در «مناقب»، «ادام» ضبط است.

اسناد فضائل عُکبَری:

از ابو منصور ماشاده اصفهانی، از مشیخه‌اش، از عبدالملک بن عیسی عُکْبَری.

اسناد مناقب ابن شاهین:

از مُنتهی بن ابی زید بن کیابکی حسینی جرجانی،[۱] از اَجلّ مرتضی موسوی، از مُصَنِّف.

اسناد مناقب ابن مَردوَیه:

از ادیب، ابوالعلا، از پدرش ابوالفضل حسن بن زید، از ابوبکر بن مردویه اصفهانی.

اسناد امالی حاکم:

از مهدی بن ابی حَرْب حسینی گرگانی، از حاکم نیشابوری.

اسناد «مجموع ابن عُقْدَه» (اثر ابوالعبّاس، احمد بن محمّد) و «معجم» (اثر ابوالقاسم، سلیمان بن احمد طَبَرانی):

به حقّ روایتم از ابوالعلاء عطّار همدانی، به اسناد از ابوالعبّاس و طَبَرانی.

اسناد «الوسیط» و کتاب «أسباب النزول»:

از ابوالفضائل، محمّد البهینی،[۲] از ابوالحسن، علیّ بن احمد واحدی.

---

۱. در «مناقب» آمده است: ... کیابکی لجثی [الجسی (خ)] جرجان.

۲. در «مناقب» و «بحار»، «الیهینی» ضبط است.

اسناد معرفة الصحابة:

از عبداللطیف بغدادی، از پدرش ابو سعید، از ابو یحیی بن مَنْدَه، از پدرش.

اسناد «دلائل النبوّة» و «الجامع»:

از حسین بن عبدالله مَرْوَزی، از ابو نصر عاصمی، از ابـوالعبّاس بَغَوی، از ابوبکر، احمد بن حسین بَیْهَقی.

اسناد احادیث علیّ بن احمد جوهری و احادیث شعبة بن حَجّاج:

از محمّد بَغَوی، از جَراحی، از مخبولی، [۱] از ابو عیسی، از کسی که آنها را از آن دو روایت کرد.

اسناد المغازی:

از کرمانی، از ابوالحسن قُدّوسی، از حسین بن صدّیق زورعنجی، از محمّد بن اسحاق واقدی.

اسناد «البیان والتبیین» و «العدّة» و «الفتیا»:

از کرمانی، از ابو سهلا أنماطی، از احمد بن محمّد، از ابو عبدالله بن محمّد خازن، از علیّ بن موسی قمّی، از عمرو بن بحر جاحظ.

اسناد غریب القرآن:

از قَطیفی، از پدرش، از ابوبکر محمّد بن عزیز عزیزی سجستانی.

اسناد شوق العروس: [۲]

---

۱. در «مناقب» و «بحار»، آمده است: از خَراجی از محبوی.

۲. در «مناقب»، «شرف العروس» و در «بحار»، «شوف العروس» ضبط است، لیکن هر دو ضبط ⇐

از قاضی، از ابو عبدالله دامغانی.

اسناد عیون المجالس:

از قَطیفی، از ابو عبدالله طاهر بن محمّد بن احمد خریلوی.[۱]

اسناد «المعارف» و «عیون الأخبار» و «غریب الحدیث» و «غریب القرآن»:

از کرمانی، از پدرش، از جدّش، از محمّد بن یعقوب، از ابوبکر مالکی، از عبدالله بن مسلم بن قُتَیْبه.

اسناد غریب الحدیث:

از قَطیفی، از سُلَمی، از ابو محمّد دَعْلَج، از ابو عُبَید،[۲] قاسم بن سَلّام.

اسناد الکامل (اثر ابو العبّاس مُبَرَّد):

همان اسناد کتاب پیشین.

اسناد نزهة القلوب:

از قَطیفی و شهر آشوب (جَدّم) هر دو از ابو اسحاق ثَعلبی.

اسناد اَعلام النُبُوَّة:

از عَمْرو بن حمزهٔ عَلَوی کوفی، از کسی که آن را روایت کرد، از قاضی ابوالحسن ماوِردی.

⇐ تصحیف می‌باشد؛ زیرا نام کتاب حسین بن محمد دامغانی (م٤٧٨ هـ) «شوق العروس وَأُنس النفوس» است (بنگرید به، کشف الظنون ۲: ۱۰٦٧).

۱. در «مناقب»، «خربلوی» ضبط است. در «بحار»، «خریلوی» ضبط است.

۲. در «مناقب»، «ابو عبد» ضبط است.

اسناد «الإبانه» و کتاب «اللوامع»:

از مهدی بن ابی حرب حسینی،[۱] از ابو سعید، احمد بن عبدالملک خرگوشی.

اسناد «دلائل النبوّة» و کتاب «جوامع الحکم»:

از عبدالعزیز، از احمد حُلوانی، از ابوالحسن بن محمّد فارسی، از ابوبکر محمّد بن علیّ بن اسماعیل قفّال شاشی.

اسناد نزهة الأبصار:

از شهرآشوب، از قاضی ابوالمحاسن رویانی، از ابوالحسن علیّ بن مهدی مامطیری.

اسناد المحاضرات از باب المفردات:

از هَیْثَم شاشی، از قاضی عزیزی،[۲] از ابوبکر بن علی خُزاعی، از ابوالقاسم راغب اصفهانی.

اسناد الأبانة:

از فزاری،[۳] از ابو عبدالله جوهری، از قطیفی، از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش، از ابو عبدالله محمّد بن بُطّه عُکبری.

اسناد قوت القلوب:

از قَطیفی، از پدرش، از ابوالقاسم حسن بن محمّد، از ابو یعقوب یوسف بن منصور سیّاری.

---

۱. در «مناقب» و «بحار»، «حسنی» ضبط است.

۲. در «مناقب»، «غزیری» و در «بحار»، «بزی» ضبط است.

۳. این واژه، به صورت «فراوی» نیز ضبط است.

اسناد الترغيب والترهيب:

از ابوالعبّاس احمد اصفهانی، از ابوالقاسم اصفهانی.

اسناد کتاب ابوالحسن مدائنی:

از قَطیفی، از ابوبکر محمّد بن عمر بن حمدان، از ابراهیم بن محمّد بن سعید نحوی.

اسناد «سنن دارمی» و «اعتقاد اهل السنّة»:

از ابو حامد محمّد بن محمّد، از زید بن حمدان منوچهری، از علیّ بن عبدالعزیز اَشتهی.[۱]

و برایم حدیث کرد محمود بن عمر زمخشری، کتاب «الکشّاف» و «الفائق» و «ربیع الأبرار» را.

وبه من خبرداد کیاشیرویه بن شهردار[۲] دیلمی، کتاب الفردوس را.

و به من خبر داد ابو العلاء عطّار همدانی، کتاب «زاد المسافر» را.

و با من مکاتبه کرد موفق بن احمد مکّی (خطیب خوارزم) کتاب «الأربعین» را.

و برایم روایت کرد قاضی ابو السّعادات «الفضائل» را.

و «الخصائص العلویّه» را از ابو عبدالله محمّد بن احمد نَطَنْزی به مناوله دریافتم.

و روایتِ کتاب «ما نزل من القرآن فی علی» را ابوبکر محمّد بن مؤمن شیرازی اجازه‌ام داد.

---

۱. در «مناقب» و «بحار»، «اَشنهی» ضبط است.

۲. در «مناقب»، کباشین و غیر شهردار و در «بحار»، «کباشین و نمیر شهردار» ضبط است.

و در موارد بسیاری، به افراد زیر اسناد داده‌ام:
به ابو العزیز کلاش عُکْبَری، ابوالحسن عاصمی خوارزمی، یحیی بن سعدون قُرْطی (و اَشباه اینان).
و امّا اسانید تفاسیر و معانی، آنها را در ذکر اسباب و نزول آوردم.
این تفاسیر از اشخاص ذیل‌اند.

- بَصْری.
- طَبَری.
- قُشَیری.
- زَمَخْشَری.
- جُبّائی.
- طائی.
- سُدّی.
- واقدی.
- واحدی.
- ماوِردی.
- کَلْبی.
- ثَعْلبی.
- والبی.
- قَتاده.
- قُرْطُبی.

- مُجاهد.
- خرگوشی.
- عَطاء بن رِباح.
- عَطاء خراسانی.
- وکیع.
- ابن جُرَیح.
- عِکْرِمَه.
- نقّاشی.
- ابو العالیه.
- ضَحّاك.
- ابن عُیَینه.
- ابو صالح.
- مُقاتل.
- قَطّان.
- سَمّان.
- یعقوب بن سُفیان
- اَصمّ.
- زَجّاج.
- فَرّاء.
- ابو عُبَید.

• ابو العبّاس.

• نجاشی.

• دِمْیاطی.

• عَوْفی.

• نَهْدی.

• ثُمالی.

• ابن فورک.

• ابن حبیب.

و امّا اسانید کتاب‌های اصحاب ما:

اکثر این کتاب‌ها از شیخ ابو جعفر طوسی نقل است، افراد زیر آن را برای ما حدیث کردند:

• ابوالفضل، داعی بن علی حسینی سروی.

• ابوالرّضا فضل الله بن علی حسینی کاشانی.

• عبدالجلیل بن عیسی بن عبدالوهّاب رازی.

• ابوالفتوح، احمد بن علی رازی.[1]

• محمّد و علی (دو پسر عبدالصَّمد نیشابوری).

• محمّد بن حسن شَوْهانی.

• ابو علی، فَضْل بن حسن بن فَضل طَبْرِسی.

• ابو جعفر، محمّد بن علیّ بن حسن حلبی.

---

۱. در «مناقب» آمده است: ابوالفتوح، حسین بن علی بن محمد رازی.

• مسعود بن علی صوابی.
• حسین بن احمد بن طَحَّال مقدادی.
• علیّ بن شهرآشوب سروی (پدرم).

همهٔ اینها از الشَیْخَین المُفیدَین: ابو علی حسن بن محمّد بن حسن طوسی، و ابو الوفا عبدالجبّار بن علی مُقرئ رازی، از شیخ طوسی.

و نیز برای ما حدیث کرد منتهی بن ابی زید بن کیابکی حسینی جرجانی و محمّد بن حسن فَتّال نیشابوری و شهرآشوب (جدّم) از شیخ طوسی (به سماع و قرائت و مناوله و اجازه) بیشتر کتاب‌ها و روایاتش را.

و امّا اسانید کتاب‌های الشریفَیْن (سیّد مرتضی و سیّد رضی) و روایات آن دو:

از سیّد ابو الصمصام ذوالفقار بن مَعَدّ [1] حسنی مروزی، از ابو عبدالله محمّد بن علی حُلوانی، از سیّد مرتضی و سیّد رضی.

و به حقّ روایتم از سیّد منتهی، از پدرش ابو زید و از محمّد بن علی فتّال فارسی، از پدرش حسن، هر دو از سیّد مرتضی.

و سیّد منتهی و فتّال به قرائت پدر این دو بر سیّد مرتضی نیز سماع کرد.

---

۱. در «مناقب»، «معبد» ضبط است.

و همچنین آنچه شنیدیم از قاضی حسن استرآبادی، از ابو المعافی بن قُدامه از سیّد مرتضی.

و آنچه برای ما صحیح است از طریق شیخ ابو جعفر، از سیّد مرتضی.

و سیّد منتهی از پدرش از سیّد رضی روایت کرده است.

و امّا اسانید کتاب‌های مفید:

از ابو جعفر و ابوالقاسم (دو پسر کُمَیْح) از ابن بَرّاج،[1] از شیخ مفید.

و از طرق ابو جعفر طوسی نیز از شیخ مفید.

و امّا اسانید کتاب‌های ابو جعفر بن بابویه:

از محمّد و علی (دو فرزند عبدالصَّمد) از پدرشان، از ابو البرکات علیّ بن حسین حَسَنی حوری،[2] از ابن بابویه.

و همچنین از روایات ابو جعفر طوسی.

و امّا اسانید کتاب‌های ابن شاذان، و ابن فَضّال، و ابن ولید، و ابن حاشر، و علیّ بن ابراهیم، و حسن بن حمزه، و کُلَیْنی، و صفوانی، و عبدکی، و فلکی (و دیگران):

بر اساس نصّ بر آن از سوی ابو جعفر طوسی در «الفهرست».

---

۱. در «مناقب» و «بحار» آمده است: از پدرشان، از ابن برّاج.

۲. در «مناقب»، «حسینی جوری» و در «بحار»، «حسینی خوزی» ضبط است.

و برايم حديث كرد فتّال «التنوير فى معانى التفسير» و كتاب «روضة الواعظين وبصيرة المتّعظين» را.

و به من خبر داد طبرسى «مجمع البيان لعلوم القرآن» و «إعلام الورى بأَعْلام الهدى» را.

و به من اجازه داد ابوالفتوح، روايت «روض الجِنان وروح الجَنان فى تفسير القرآن» را.

و «حلية الأشراف» بيهقى را به مناوله دريافتم.

و آمدى، در روايت «غرر الحكم» اجازه‌ام داد.

و كتاب «الإحتجاج» را به خطّ ابوطالب طبرسى ـ به وجاده ـ يافتم.

و اين از چيزهايى است كه شمارش فراوان است و نياز بـه ذكـر ندارد؛ زيرا بر آن اجتماع دارند.

اين، جز جزئى از كل نبود و خداى متعال مى‌داند كه من به عجز و تقصير، اعتراف دارم؛ چنان كه ابو الجوائز مى‌گويد:

رَوَيْتُ وما رُوِيتُ مِنَ الرّوايَة   وَكَيْفَ وما انْتَهَيْتُ إلى نـهايه
ولِـلأَعْمالِ غـاياتٌ تَـناهى   وإن طالَت ومـا لِـلْعِلْمِ غـايه

ـ روايت كردم و از روايت سيراب نشدم، چگونه سيراب شوم در حالى كه بـه آخر نرسيدم.

ـ أعمال ـ هرچند طولانى شوند ـ پايان مى‌پذيرند، امّا علم پايانى ندارد.

در اين كتاب، اختصار بر متن اخبار را قصد كردم و از اطاله و إكثار

و احتجاج نسبت به ظواهر و استدلال، به فحوا و مقتضای احادیث روی آوردم.[1]

و به خاطر شهرت روایات و نیز بدان دلیل که به راویان و طُرُق روایات و کتاب‌هایی که از آنها احادیث برگرفته شدند اشاره کردم (تا با این کار از حدّ روایات مُرسل بیرون آیند و به باب مسندات ملحق شوند) اسانید آنها را حذف کردم.

گاه بعضی از اخبار را با بعض دیگر درهم فرو بردیم[2] یا جای مورد نیاز از آنها را ـ به اختصار ـ آوردیم یا روایتی را که لفظ کمتری داشت یا غریب و از گمانه‌زنی دور می‌نمود یا ذهن آنها را پس می‌زد[3] و به تأویل نیاز داشت، برگزیدیم.

با بعضی از این روایات قرآن موافقت دارد، بعضی از آنها را خلق بسیاری روایت کرده‌اند تا آنجا که علم ضروری شد و عمل به آن لازم است، آثار بعضی از آنها با دیدن یا شنیدن باقی است، به بعضی از آنها شاعران و نظم‌پردازان زبان گشودند تا آنها را عرضه بدارند.

---

۱. در متن «مناقب» به جای کلمهٔ «ومقتضاها»، «ومعناها» آمده است و در نسخه بدل «مفتاها» ضبط است.

۲. این ترجمه براساس متن مؤلف ﷺ است که در آن «نتداخل» ضبط است و با توجه به دو فعل بعد از آن (که هر دو متکلم مع الغیرند) ساز می‌افتد و صحیح به نظر می‌آید. براساس متن «مناقب» که در آن «تَتَداخَلُ الأخبار» ضبط است، ترجمه چنین است: گاه اخبار درهم تداخل می‌کنند.

۳. این ترجمه براساس متن مؤلف ﷺ است که در آن «وردت مُنفرّة» ضبط است. در مناقب این واژه «مُفردة» ضبط است؛ یعنی یا روایت، حدیث نادری بود.

بدین‌سان، مناقب اهل بیت علیهم السلام به اجماع موافقان آنها آشکار
گردید و اجماع آنها (بر اساس آنچه در چندین جا ذکر شد) حجّت
است.

فضائل آنان علیهم السلام بر زبان مخالفانشان بر وجه اضطرار [ناگزیر]
اشتهار یافت و نمی‌توانند آنچه را راویان آنها بر آن لب گشودند
و بر دهان ثقات آنها جریان یافت، انکار کنند.

افزون بر این، این مناقب میان شیعه متواتر است.

این امر، خارق العاده است و اندرزی برای کسی که پند گیرد.

از این رو، شیعه برای آنچه به آسانی آن را نقل می‌کند، موفق است
و ناصبی در آنچه به زور بر دوش می‌کشد، نا امید می‌باشد.

زیرا این فرقه، روایاتی را نقل می‌کنند که در دین آنها برایشان دلیل
است و آن فرقه آثاری را حمل می‌کنند که برای خصم آنان حجّت
می‌باشد، نه برای آنها.

و همین، برای کسی که گوش شنوا و چشم بینا دارد، بسنده است [1]
و این نیست مگر آزمایش روشنگر، [2] و اندرزی برای پندگیران و
لُطفی از ایزد منّان، پروردگار جهانیان. [3]

آنچه را می‌خواستیم از این شیخ جلیل نقل کنیم، به آخر رسید و با پایانِ آن آنچه را در نظر داشتیم در این کتاب بیاوریم و سامانِ آن را در این خطاب

---

۱. تضمین آیهٔ ۳۷ سورهٔ ق: ﴿أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾.
۲. تضمین آیهٔ ۱۰٦ سورهٔ صافات: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ﴾.
۳. مناقب آل أبی طالب ۱: ٦ ـ ۱۳؛ بحار الأنوار ۱: ٦۲ ـ ۷۰.

پسندیده (از برکاتِ سادات پاکیزه (صلوات خدای بخشاینده بر آنان باد) قصد کردیم، به پایان آمد.

پروردگارا، بر حجّت و ولیّ امرت صلوات فرست و بر جدّش محمّد، پیامبرت (سیّد اکبر) و بر پدرش (سیّد دلاور، حامل پرچم در محشر و ساقی اولیایش از نهر کوثر و امیر بر همهٔ بَشَر، کسی که هرکه به او ایمان آورد یافت ظفر و هرکه به وی ایمان نیاورد، در خطر افتاد و شد کافر) صلوات فرست.

صلوات خدا بر آن حضرت و بر برادرش و و بر فرزندان خجسته و تابناک آنان باد تا زمانی که خورشید برمی‌آید و ماه می‌تابد.

و صلوات خدا بر جَدّه‌اش صدّیقهٔ کبرا، فاطمهٔ زهرا، دختر محمّد مصطفی، و بر نیک پدرانِ برگزیدهٔ آن حضرت.

خدایا، صلواتی بر او فرست که برای عدد آن غایتی و برای مدّت آن نهایتی نباشد.

بارالها، به آن حضرت نمازهایمان را بپذیر، و گناهانمان را بیامرز، و دعای ما را به اجابت رسان، روزی‌مان را زیاد ساز و غم‌هامان را بزدای و حوایج ما را برآور، کمی نفرات ما را فراوان گردان و خواری ما را به عزّت تبدیل کن و از حوض جدّش (صلوات تو بر او و بر خاندانش باد) با جام آن حضرت و به دست او ما را آبی سرشار و گوارا و لذیذ بیاشامان که بعد از آن تشنگی نباشد، ای مهربان‌ترین مهربانان.

* * *

از تألیف این کتاب، به دست مؤلّف آن، بندهٔ گنه‌کار ناتوان، محمّد بن محمّد حسین بن زین العابدین بن علیّ بن ابراهیم، مدعو به میرزا تقی (که در تبریز به دنیا آمد و در آن سکنا گزید)، فراغت پدید آمد در ظهر روز پنجشنبه، شانزدهم صفر المظفّر، در شهر تبریز (خدای علیّ عزیز آن را از بلاهاو قحطی مصون دارد) از ماه‌های سال هزار و دویست و نود بعد از هجرت، در حالی که خدا را سپاس می‌گویم و بر اولیای خدا درود می‌فرستم و از خدا آمرزش می‌طلبم به درگاهش امیدوارم.

۱۲۹۰ ـ محمّد تقی

[اجازه نامهٔ عمومی روایی مؤلّف‌ؒ]

بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَسَلامٌ عَلىٰ عِبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفىٰ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَيَقُولُ الْعَبْدُ الضَّعِيفُ، مُحَمَّد تقي الشَّريفُ (مُصَنِّفُ هذا الكتابِ): إنَّ الدَّهْرَ أَوْقَعَنَا فِي زَمانٍ آذَنَتْ فِيهَا أَعْلاَمُ الرِّوَايَةِ بالإِنْدِرَاسِ، وَآثَارُ الدِّرَايَةِ بالإِنْطِمَاسِ، حَتَّى انْقَطَعَتْ سِلْسِلَةُ الأَسْنَادِ، بَيْنَ التِّلْمِيذِ وَالأُسْتَادِ، لِمَا تَطَرَّقَ هٰذَا الأَصْلُ الأَصِيلُ مِنَ الجَهَالَةِ عِنْدَ جَمَاهِيرِ الْمُتَطَلِّبِينَ حَتّىٰ أَنَّهُمْ لاَ يَعْرِفُونَ مِنْ مَعْنَى الإِجَازَةِ سَوىٰ تَصْدِيقِ الإجْتِهَادِ فِي الْمَسَائِلِ الْفَرْعِيَّةِ.

وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ مُعْظَمَ أَرْكَانِ الإِجْتِهَادِ، اتِّصَالُ الأَسْنَادِ إِلىٰ مَدَارِكِ الأَحْكَامِ.

وَهُمْ قَد أَهْمَلُوا هٰذَا الرُّكْنَ عَنْ آخِرِهِ؛ فَتَبّاً لَهُمْ ولأَدَبِ الرِّوَايَةِ، إِذْ مَا رَعَوْهَا حَقَّ الرِّعَايَةِ.

فَلاَ جَرَمَ، رَأَيْتُ أَنْ أُجِيزَ كُلَّ مَنْ لَهُ أَهْلِيَّةُ التَّحَمُّلِ وَالرِّوَايَةِ (مِمَّنْ يُدْرِكُ جُزْءاً مِنْ زَمَانِي) رِوَايَةَ هٰذَا الْكِتَابِ الَّذِي أَلَّفْتُهُ وَكَتَبْتُهُ بِيَدِي الْجَانِيَةِ وَسَمَّيْتُهُ «صَحِيفَةَ الأَبْرَارِ» وَسَايِرَ مَا صَحَّ عِنْدِي رِوَايَتُهُ وَاتَّضَحَ لَدَيَّ دِرَايَتُهُ مِنْ سَائِرِ مَا صَنَّفْتُ فِي الْعُلُومِ -مِنْ مَنْثُورٍ وَمَنْظُومٍ- وَلاَ سِيَّمَا كُتُبَ الأَخْبَارِ الْمَنْقُولَةِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ الْعِصْمَةِ وَيَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ (أَعْنِي أئمّةَ آلِ الرَّسُولِ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ).

وَكَذَا كُلَّمَا صَدَرَ عَنِّي فِي قَالِبِ التَّأْلِيفِ -مِنْ مَعْقُولٍ وَمَنْقُولٍ- أَوْ سَيَصْدُرُ فِيمَا بَعْدُ (إن شاءَ الله تَعالىٰ).

فَقَدْ أَجزْتُ ذٰلِك كُلَّهُ إجَازَةً عامَّةً جَمِيعَ إِخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ، الَّذِينَ لَهُمْ أَهْلِيَّةُ الرِّوَايَةِ وَخُصُوصًا مَنْ يَبْلُغُ هٰذِهِ الدَّرَجَةَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَذُرِّيَّتِنَا بِأَسَانِيدِي الْمُتَّصِلَةِ إِلىٰ أَرْبَابِ تِلْكَ الْعُلُومِ، عَلىٰ مَا ذَكَرْتُ فِي خَاتِمَةِ هٰذَا الْكِتَابِ وَغَيْرِهَا مِنَ الطُّرُقِ الَّتِي ذَكَرْتُ فِي إِجَازَاتِ أَصْحَابِنَا (رضوانُ اللّٰهِ عَلَيْهِم).

مُشْتَرِطاً عَلَيْهِمْ مَا اشتَرَطَ عَلَيَّ أَهْلُ الرِّوَايَةِ مِنَ الآدَابِ الوَارِدَةِ، كَثِيرٌ مِنْهَا فِي أَخْبَارِ آلِ اللّٰهِ وَبَعْضُهَا فِي أَلْسُنِ الأَصْحَابِ الأَخْذِ عَنْهُمْ مِمَّا اسْتَنْبَطُوهُ مِنْهَا بِقَرَائِحِهِمُ الذَّكِيَّةِ وَمَلَكَتِهِمُ القُدْسِيَّةِ.

وَأَنْ لاَ يَنْسُونِي مِنَ الدُّعَاءِ فِي مَظَانِّ الإِجَابَةِ.

وَكَتَبَ بِيَدِهِ الْجَانِيَةِ، مُحَمّد تقي بنُ مُحَمّد بن الحُسَين التبريزي المَمَقانِي، يومَ الرَّابعِ مِن شَهْرِ ذي الحجّة الحَرامِ، مِنْ شُهُورِ سَنَة اثنينِ وتِسعين ومائتين بعد الألْفِ مِنَ الْهِجْرَةِ.

حامداً، مُصَلِّياً، مُسَلِّماً، مُسْتَغْفِراً، راجياً.

محمّد تقي

به نام خدا و ستایش ویژهٔ اوست، و سلام بر بندگان برگزیده‌اش محمّد و خاندانِ پاک او.

امّا بعد (از حمد و سپاس) این بندهٔ ناتوان، میرزا محمّد تقی (مصنّف این کتاب) می‌گوید:

روزگار، ما را در زمانی انداخت که بزرگانِ روایت ـ در آن ـ بانگ از میان رفتن را سر دادند و آثارِ درایه در حال نابودی است تا آنجا که سلسلهٔ اِسناد میان شاگرد و استاد، گسیخت و پایان یافت.

این کار بدان خاطر صورت گرفت که جهالتِ نسبت به این اصلِ اصیل نزد تودهٔ مُتَطلّبان پدید آمد تا حدّی که آنان از معنای اجازه، جز گواهی اجتهاد در مسائل فرعیّه را نمی‌شناسند، در حالی که می‌دانی که مُعْظَم ارکان اجتهاد اتصال اِسناد به مدارک احکام است.

آنان این رکن را از پای بَست وانهادند، خدا هلاکشان سازد که آداب روایت را از یاد بردند؛ زیرا آن را چنان که بایسته است پاس نداشتند.

از این رو، ناگزیر دیدم که برای همهٔ کسانی که اهلیّت حمل و روایت را دارند و جزئی از زمانم را درک کردند، روایت این کتاب را (که به دست گنه‌کارم نوشتم و آن را «صحیفة الأبرار» نامیدم) و سایر آنچه را روایتش نزدم صحیح و درایهٔ آن نزدم روشن است (دیگر آثار منثور و منظومی که در علوم نگاشتم) به ویژه کتاب‌های اَخبار منقول از اهل بیت عصمت و چشمه ساران حکمت؛ یعنی امامان آل پیامبر را (صلوات خدا بر آن حضرت و بر ایشان، همه‌شان باد) اجازه دهم.

و همچنین آنچه را از من در قالب معقول و منقول تألیف یافت یا از این به بعد ـ به خواست خدای متعال ـ صدور می‌یابد.

همهٔ اینها را به همهٔ برادران ایمانی‌ام که اهلیّت روایت دارند، اجازهٔ عمومی‌دادم، به خصوص به کسانی از اهل بیت‌مان و ذُریّه‌مان که بدین درجه برسد.

به اسانید متصل به صاحبان این علوم بر اساسِ آنچه در خاتمهٔ این کتاب آمد و در دیگر طُرُقی که در اجازاتِ اصحابمان (رضوان خدا بر ایشان باد) بیان داشتم.

شرط می‌کنم بر ایشان آدابی را که اهل روایت بر من شرط کردند. بسیاری از این آداب در اخبار آل الله آمده است و بعضی از آنها در زبان اَصحابِ اَخذ از ایشان می‌باشد و اموری است که با ذوق‌های تیز و ملکات قدسی‌شان ـ از اخبار ـ دریافتند.

و اینکه مرا از دعا در جایی که گمان اجابتش می‌رود، از یاد نبرند.

این اجازه را محمّد تقی بن محمّد بن حسین تبریزی مَمَقانی، در روز چهارم ماه ذی‌الحجّة الحرام سال ۱۳۹۲ بعد از هجرت، به دست گنه‌کارش نوشت.

در حالی که خدای متعال را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گوید و بر پیامبرش صلوات و بر اولیایش سلام می‌فرستد و از گناهان آمرزش می‌طلبد و به درگاه خدا امیدوار است.

[حدیثی از فضائل امام علی علیه السلام در آخرین صفحهٔ دست خط مؤلف رحمه الله]

در کتاب «تحفة الملوك» (اثر سیّد ولی بن نعمة الله حسینی رضوی) آمده است:

ابن عبّاس از حسن بن علیّ بن ابی طالب علیهما السلام روایت می‌کند که:

چون پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان هفتم بالا رفت، زیر «سدرة المنتهی» قطار شتری دید، پرسید: ای حبیبم جبرئیل، این قطار شتر از چند سال است [که در حرکت‌اند]؟

جبرئیل گفت: ای برادرم، محمّد، از مقدار چهار هزار سال [پیش این کار در حال انجام است].

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای حبیبم جبرئیل، این قطار شتر چه بار دارند؟

جبرئیل گفت: ای محمّد، نمی‌دانم.

ناگهان ندایی از جانب خدای متعال آمد که: ای محمّد، شتری را بخوابان و بنگر این شتران چه حمل می‌کنند.

راوی این حدیث می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله شتری را خواباند [و در بارش نگریست] دید بارش صندوق‌های کتاب‌های فضایل علیّ بن أبی طالب علیه السلام است.[۱]

---

۱. متن این روایت به همراه ترجمهٔ فارسی آن در قسم اوّل کتاب گذشت.